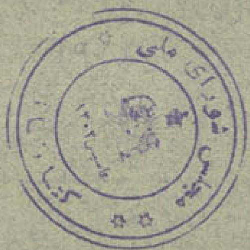

شورای ملی



صاحبقران ناصرالدین شاه قاجار
خلد الله ملکه

بنام آنکه جان را فکرت آموخت
چراغ دل بنور جان برافروخت

پس از ستایش خالق منان درود فراوان بر روان پاک پیغمبران
از آغاز تا انجام درین همایون عهد که دارای دانا شهریار توانا
شاهنشاه جمجاه انجم سپاه سپهر دستگاه صاحب ملک قویم
و وارث تخت و دیهیم شهریار هوشنگ هنگ طهمورث وهنگ
جمشید بزم فریدون حزم منوچهر چهر السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان ابن الخاقان خلد الله تعالی فی الارضین
قهرمان الماء والطین که الحق سپهر برزی را خورشید و اورنگ

سلطنت را

سلطنت را فریدون و جمشیدند از فر این شاهنشاه بزرگ نهاد
عدالت گستر هنرپرور ارباب کمال در غایت جلال و صاحبان دانش
در عین استقلال و بیمن معدلت این شاهنشاه معدلت پرور
در هر علمی فریدی و در هر فنی وحیدی آشکار گردیده و گذشته زمانیکه
در ایران منکر بودند طالبان علم را و منصرف بودند از حکمت و
گسسته بود شیرازه معرفت و از فر عنایت این شهنشاه بزرگ
آشکارا شد از علوم آنچه را که می شنیدند و افسانه می پنداشتند لهذا
مقدمه نگار اراده نمود که مقدمه بر کتاب فرازستان نوشته آید در ذکر
طریقه سلوک سلاطین قدیم که مشتمل شد بکیفیت تهذیب اخلاق جمیله
و مبتنی باشد بذکر ملکات پسندیده و این نامه نامی در روزگارهای آینده
بیادگار باقی ماند. و نام نیک شهنشاه زمان خلد الله ملکه الی آخر الدوران
در زمانهای دراز گفته آید

شهنشه سرور دادگر داورا ⁂ شهنشاه زاده امیر ملک آرا
ز عدل تو شد کشور آراسته ⁂ جهان آمد از جور پیراسته
بعهد تو این تحفه پرداختم ⁂ کهن قصه چند نو ساختم
بنام تو این نامه جاوید باد ⁂ سرت سبز و خرّم دلت شاد باد

بر ارباب هوش و دانائی پوشیده نیست که شناخت حقایق اشیاء
که بحقیقت روح روح انسانی و سرمایه فتوح جاودانی است اغلبه
بفصاحت زبان و بلاغت بیان افزون از آن معنی نهفته دارد از حیز تقریر و تحریر بیرون است

سر وحدت می نیابد هیچ کس ⁂ حیرت آمد حاصل دنیا و بس
گرچه توحید تو میجوئیم ما ⁂ هم تو دانائی که نادانیم ما

ولیک چون انسان مدنی الطبع و در رفع حاجت بافراد
نوع محتاج است اظهار مقصود خاطر و مکنون ضمایر بمدد تقریر زبان
و معونت تحریر بیان ممکن نیست علی هذا نگارش این مقدمه پرداخت

وآن

وآن مشتمل است بر دوازده نظر و شصت و شش فقره و من الله
الاستعانه و علیه التکلان بنده خاکسار ذره بیمقدار

محکوم مازندرانی کیانی مالکی لیمجی
پور هوشنگ ماتریای نشتائی
ملقب بدرویش فانی
سنه ۱۳۰۴
هجری

نظر اوّل

باراده حق زمانهٔ بیکران در طواف و فزان در کرها آشکار

ساقی دوران از بیخها بر کند ٭ پر کند خالی و خالی پر کند ٭

فقره اوّل درین فرخنده دمان که کارگاه دانش و بینش را گاه برازندگی
و هنگام فروزندگی است در فرگاه دانشوران آگاه آشکار و روشن نپندارد
که بزرگ آفریننده خردبخش توانا این گوی زمین را چوگان توان بخش
بگردش اندر آورده و برا چهار جنبش آشکار کرد نخست جنبش نهادی
که فرزانگان تازی نواد آنرا حرکت وضعی نامند و بدین جنبش نهادی وی
ادن و شوم یعنی زیر و زبر که ما به پدیداری روز و شب هویدا
و هنگام کوشش و آسایش برای مخلوقات مهیا فرمود دوم جنبشی که برگرد
آفتاب چرخد و آن را تازی حرکت اینی نامند و ازین گردش هنگامهای
چهارگانه بهار و تابستان و پاییز و زمستان پدید آید بدین روش که چون

شعاع خورشید سوی او اخگر رود آن سوی بهار و سوی دیگر پاییز
آشکار گردد و چون بنقطهٔ او اخگر رسد آن سوی را تابستان و دیگر اخگر را
زمستان نمودار آید و چون سوی دیگر چرخد او اخگر سوی
این گوی را پاییز و دیگر سوی را بهار هویدا شود و چون بنقطه
دیگر رسد در سوی او اخگر زمستان و در سوی دیگر تابستان
رخ نماید و بدین روش از گردش زمین هنگامهای چهارگانه و روییدن
و فرو ریختن رستنیها هرساله هویدا آید سیم زمین را از سوی اخگر
بسوی دیگر جنبش و گردش است که بتازی حرکت حمایلی گفته آید
که از وادومرشت یعنی او اخگر از نقطه شمال و وادوجرشت
یعنی دیگر که از نقطه جنوب باشد چرخد و دورهٔ این بسی دیر انجام آید
ازین راه آن را فدو اهر دغو خداهه یعنی در هنگامی معین بدین
گردش دریاها خشک و خشکیها دریا شود و هر بخشی ازین گوی زمین

بهنگامهای دیر و روزگاران دراز در آب رفته ناپدید شود و جای دیگر نمودار
گشته آباد گردد و گاهی کوههای آتشفشان و کانهای آتش‌خیز پدید آید
بدین روش همه روی زمین بنوبت در هر بخشی از پدید آوردن جانور
و رستنی و کانی در کار است **چهارم** جنبش که زمین بهمراهی آفتاب چرخد
و جنبش آن پیرو گردش آفتاب باشد زیرا که هر یک ازین روشنان را
درین فراخنای بیکرانه گردشی است و جنبشی جداگانه و چون خورشید ما را
بر گرد خورشید دیگر گردشی و او را نیز بر گرد خورشیدی دیگر و هم چنین الی غیر النهایه
بر طواف یکدیگر در گردشند و بدین شیوه با خورشید ما اختران و ستارهای این زمین
که پیرو اویند نیز در آن جنبش با وی همبازند و این مطلب را طوری که خاوریان
باستانیان بعلم اشراق و معقولات برمز و اشاره گفته‌اند اکنون هم علمای
باختریان بعلم محسوسات ثابت نموده‌اند **چنانکه فردوسی فرموده**

نه زین گردش آرام گیرد همی ؛؛ نه چون ما تباهی پذیرد همی

و نیز

و نیز شیخ محمود شبستری فرموده

اگر خورشید بر یکحال بودی ؛؛ شعاع او بیک منوال بودی
ندانستی کسی کاین پرتو اوست ؛؛ نبودی هیچ فرق از مغز تا پوست

[illegible] لاجرم این گوی زمین ما هم که در انجمن خورشید است با آن
جنبش نیز ناچار همراه دیگر اختران ره سپار و درین گردش دیرباز که
وی را **زروان اکرنه** یعنی زمان بیکران و شیوه این گردش آن جنبش
همواره یکسان نخواهد بود و وی را همه آن جنبش از گونه دیگر و در یک دوی
و گفتار و کردار و روش و کیش بگونه تازه و نهادی جداگانه باشد و با این
جنبش هر کشور را رفتاری ویژه بخشد و گفتار و کردار هر بخشی از دانش
و بینش و هنر و پیشه با دستگاهی دیگرگونه گردد ازین است که در روزگاران گذشته
فروغ دانش در خاور زمین بوده و درین روزگار پرتو دانشوری و هنرمندی
در سوی باختر آشکار است و نشان نیکبختی و برتری از چهره مردم

آن مرز و بوم نمودار. و اگر بدیده بینش بنگریم در بخشی از گوی شود که آزاد
امریکا یا ینگی دنیا نامند تابش اختر دانش و هنرمندی بیشتر و روز بروز
پایهٔ دانش و بینش آنجا برتر و بالاتر است این است که بگردش فره ده فش
ودبهاد فش یعنی چرخ آبادانی و ویرانی همواره گردنده و بشوه برگردشی
نشو و نمائی و روشنی جداگانه آورنده است و اگر بنظر تحقیق دریافت نمائیم
معلوم خواهد شد که جهان تن و تنانی در هر دم دیگرگون شود و پوششی
تازه و روشنی نو جلوه گر آید چنانکه شیخ محمود شبستری فرموده

جهان کل است و در یک طرفة العین :: عدم گردد و لا یبقی زمانین

یعنی همه جهان از آن باَن حالی بحالی شود و نیز دیگری فرموده

هر دمی بکام کسی سر برود سپهر :: هر نوبتی فلک بکسی میدهد زمان

فقرهٔ سیم بدانچه گفته شد روشن آمد که مردم یک روزگار و یک کشور در خرد
آن بسته‌اند که هر گونه دانشی و هنری یکجا بدست آرند این است که برخی از

از مردمان پدران و نیاکان خویش را برتبه فرشتگان و در جاویدان دانسته
نامه‌های ایشان را بپایه وحی آسمانی و الهام ربانی ستایش نمایند و برخی دیگر
نیاکان خویش را گول و بیچیز و از دانش و بینش بی‌بهره و بیخبر میدانند
و خود را از همگان برتر و بالاتر شمرده میآیند چنانکه اکنون هم می‌بینیم
پیران سالخورده را چنان خیال و پندار در مغزشان جای گرفته که برای
اعتنائی نداشته بخود می‌بالند که ما جهان دیده و سختی و تنگی کشیده کار
آزموده‌ایم و جوانان ما خام و ناپخته و از هر گونه دانشی تهی و بی‌بهره‌اند
و هم چنین خوردسالان بباد غرور و پندار همی نازند که پیران و پیشینیان
ما ساده دل و از دانشهای تازه که ما آموخته‌ایم بی‌پایه و بی‌اندوخته‌اند
و ازین راه است که بعضی از جوانان و خوردسالان این روزگار را گمان
این است که برخی از دانشهای تازه و هنرهای نوآموخته ایشان در پیش نبوده
و مباحثی فیلسوفان و دانشوران زمان ما پدید آمده است و با خردمندان

داند که همایون درخت دانش همواره بر جهانیان سایه گستر بوده و شاخ
هنر پیوسته بر گیتی و گیتی وران بارآور و این برومند نهال هر روزگاری
از سوئی سر کشیده و هر زمانی در کشوری ثمری آورده با اینهمه ما مردم
این روزگار از دانش و هنرهای باختریان و بویژه بشناختگری
ایشان سخت برخوردار و نیک سپاس گذاریم که نغز هنگام آن هنرهای
نهفته و دانشهای از میان رفته را که چونان تن بی روان و کالبد بیجان
در هر گوشه نهان بود بدست آورده از کران تا کران جهان پخش و گسترده ساختند
که هر کسی بزبان تواند بهره از آن برد و همگان توانند از آن بچنگ آورد و این نوع انقلاب
در عالم بوده و هست لسان الغیب فرموده

اگر دنیا بیک جا آرمیدی ؛ ز کیخسرو بخسرو کی رسیدی

و شیخ سعدی علیه الرحمه میفرماید

چنین گفت شوریده در عجم ؛ بکسری که ای وارث ملک جم

اگر

اگر ملک بر جم بماندی و تخت ؛ ترا کی میسر شدی تاج و تخت
اگر گنج قارون بچنگ آوری ؛ نماند مگر آنکه بخشی بری
گرادانی از خسروان عجم ؛ ز عهد فریدون و ضحاک و جم
که در تخت و ملکش نیامد زوال ؛ ز فرزانه مردم نزیبد محال
چنین است گردیدن روزگار ؛ سبک سیر و بدعهد و ناپایدار

فقره چهارم بر خردمندان پوشیده نیست که دفترخانهای علم و دانش و هنر
ایرانیان سابق فزون از اندازه گفتار و گذارش بوده چون رخشنده اختر
پادشاهی و جهانداری این گروه در افق انقراض فرو نشسته بیخردان تازی
و ترکان و تاتار و افغان چندین بار آن گوهرهای گرانبها را از بیخبری سوزانیده
و خاکستر بی بها نمودند چنانکه مرتبه اول در هنگام سوختن کتابخانهای
ایرانیان امام الاولین والآخرین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از تأسف
و افسوس زیاد فرمودند الجاهل عدوٌ لما جهله یعنی مردم نادان

دشمن هست چیز را که خود از ادراک آن عاجز هست در هر حال سیمباد
یا ورشیمی چند پاره و نیم سوخته که از آن نامهای نامی از نهیب موش
و ارضه باز مانده بود باختریان از هر جا هر چه توانستند بچنگ آورده
چنانکه چامه سرای تازی گفته حفظت شیئا و غابت عنك اشیاء
یعنی حفظ کرده یک شیئ را و غایب است از تو اشیاء دیگر با وجود آن باختریان
بیاوری هنر نامه و تا فتحنامه از یکی هزار و از اندکی بسیار زنده و آشکار نموده اند
چون اینگونه روش تازه خاوریان بچشم بینش و دیده دانش نگرنیسته
بجنبش آمده بروش باختریان خوی مردمی و فروزه دانائی گرفتند و
باندازه توان خویش در ترویج دانش و هنر جد و جهد نمودند ازین راه
مقدمه نگار آهنگ این نمود که در آشکار نمودن روش باستانیان ایران
چیزی نگارد و درین باب سوای مضمون این بیت خواهش و منظوری ندارد

الهی چنان کن سر انجام کار ٪ تو خوشنود باشی و ما رستگار ٪

نظر دوم

موافق اعتقاد ایرانیان باستان در شناختن خالق جهان

فقره پنجم در فرگاه فرهنگستگاه دانشوران آگاه روشن می دارد
که در نامهای باستان ایرانیان که بزبان وستا یا اوستا و وستا
یا دساتیر و زند و پهلوی و پازند و پارسی است
برخی از آن که درین زمان بیادگار باز مانده در آن این است که زبان
نخستین ایشان نام خداوند جهان و آفریننده جهانیان مزد
نوشته شده است که مه آن مس و مستر یعنی بزرگ و بزرگتر
از هر چه بوصف آید و نیرومند و نیرومندتر از آرش بخشد ز آن
زنده جاوید و زندگی بخش د دانا و دایم دانشور یعنی عالم و دانای
با آمیغ هر چیز چنانکه هیچ چیز از علم او بیرون نباشد پس آرش آشکیود ی
و معنی ترکیبی این مهین نام حی علیم و قدیر اعظم است که دارنده هستی

وحاوی صفات کمال ورسائی هست پس ازان در نامهٔ زمزد را مردم
یا مزدان ورفته رفته سرودند وچون پیش از آن پاک وپس از آن
بینیاز راستی پسند افزوده شده پاک یزدان بینیاز راستی پسند گردید
بامعنی که **پاک** یعنی منزه از همه گناهها واندیشهها ودانش آفریدگان
از آغاز تا انجام جهان   **فردوسی علیه الرحمه فرموده**

خدای بلندی وپستی توئی ؛ ندانم چه هرچه هستی توئی

ونیز سعدی علیه الرحمه فرموده است

ای برتر از خیال وقیاس وگمان ووهم ؛ وز هرچه گفتهاند وشنیدیم وخواندهایم
مجلس تمام گشت وبآخر رسید عمر ؛ ما همچنان در اول وصف تو ماندهایم

باید دانست **یزدان** جمع ایزد وایزد یعنی ایزد وفرشته پس معنی آن
صاحب ایزدها وفرشتهها است ونیز **یز** بمعنی صاحب **ودان**
بمعنی جهان است یعنی صاحب جهان **بینیاز** یعنی غنی ومستغنی از هرچه

جز او است وآفرینش او برای نیاز وحاجتی نیست

مولوی علیه الرحمه فرموده

من نکردم خلق تا سودی کنم ؛ بلکه تا بر بندگان جودی کنم
آن خریداری که قصدش سود نیست ؛ هیچ قلبی پیش او مردود نیست

راستی پسند یعنی از اعظم مظاهر خود که آدمی باشد جز راستی ودرستی از همه
جهانیان نپسندد وازین راه چون پیرایان پرستنده یزدان بودند
خود را مزدیسنان میخواندند وبازماندگان ایشان نیز درین روزگار خود را
بهمین اسم مهر خوان میسرایند **چنانکه مولوی معنوی فرموده**

نوریان مر نوریان را طالبند ؛ ناریان مر ناریان را جاذبند

فقره ششم باری از عقیدهٔ این گروه از مزدیکانه ونور نا نور الانوار بینیاز است
که مستلزم ظاهریت ومظهریت وجود وشهود حضرت واجب الوجود است
که آن نور سرچشمهٔ کل فروهران یعنی کل ایزدها وقوتها نامیده شده اورا **اهو**

نامیده اند که دران سرچشمهٔ بزرگ شش شاخهٔ سترگ مدغم است که آنها را
هفت امشاسفند خوانند و دانایان و فرزانگان اسلام امام
الاسماء و ائمة الصفات گویند که الحیّ العلیم القدیر
السمیع البصیر المرید المتکلم میباشند و امشاسفند را
اشو امرتات و امرگ یعنی لایزال که مرگ و نیستی و کم و کاستی آزاد میباشند
و هم بمعنی همه جا بوده و هست و بهر کار دانا و هر جا بینا و بجمیع جهات
محیط باشد که در واقع و نفس الامر صفات عین ذات مزدا است
و از او خارج نیست و تعبیر بهفت امشاسفند بجهة تفهیم و تفهّم است
و الّا یکی است و هر یک ازین هفت یزدان بمناسبت کار و کنوری
او نامی نامیده و بروشنی ستوده اند بدینگونه که مزد بیچون و چگونه
و شید بارنده و فروزنده و نوازنده و بخشاینده و بخشایشگر مهربان و دادگر
یا خواست بهادی یعنی ارادهٔ کلیه یا رخشش رسا و فزون از رسائی

یا سرچشمه

یا سرچشمهٔ نیروهای شید لشید نور الانوار دریای بی پایان که تابش پرتو
فروهر فروهران و اصل کل قوه ها اهورد است و دیگونه اهورد
و مرزد) را ترکیب نموده بنام اهورمزد یا اهورمزدا
ستایش و پرستش مینمایند و بای چم و ترجمه این نام دارای دانش
و تمام قوه میباشد ازین رو آنانی که بهر تا سبب و اثر آن یعنی بریاضت روی آورده
و در ریاضت و اوراد خویش دا تو اهورمزد میخوانده اند
یعنی هستی بخش قوهٔ کل و رباینده گنهکیها و دانا و دارا اهورمزد)
تجلی اعظم و درخشش بزرگتر دریای بی پایان نور الانوار یا فروهر
فروهران جمیع جهات سرچشمهٔ صفات حمیده و پسندیده مزدا است
بدان سان که همچنین بیکران هیچ انجام و پایان ندارد و هر جا روی
و هر چه بنگری همه فضائیست بینهایت پر از خورشیدها و اختران
و آسمان نور الانوار را نیز هیچگونه آغاز و انجام و کران و پایان نیست

و اندیشه و دریافت و دانش هیچکس چگونگی آن نخواهد دریافت و این
فضای نامتناهی جهان بیکران از پرتو تابشش آکنده و فروغ نور الانوار
پر و سرشار است چنانکه ملا جامی در لوایح فرموده
مجموعه کون را بقانون سبق ٭ کردیم تصفح ورقاً بعد ورق
حقا که ندیدیم و نخواندیم در او ٭ جز ذات حق و صفات ذاتیه حق
فصل هفتم لا در بین نور الانوار بی پایان و جهان بیکران از دیوان این
با نیروی شعاله یا ارزنگ شکاله گفته اند و باید دانست که این نور
از انوار محسوسه از قبیل روشنی خورشید و ماه یا برق و کاربار آتش
و چراغ نیست بلکه نوری است که هر روشنی بخش از او مستنیر و هر فروغمندی
از فروغ او درخشان و نیز است چنانکه جناب ولی کتاب علی علیه السلام در بیان حقیقت فرموده
نورٌ اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره
یعنی نوریست که از بامداد نخست تابیده و آثارش از هیاکل توحید

و یکانگی درخشیده و نیز عارف کامل شاه نعمة الله علیه الرحمه فرموده
آفتاب وجود کرد اشراق ٭ نور او سر بسر گرفت آفاق
شگفت از اینکه با همه آشکاری پنهان و با این همه روشنی بیرون
از دریافت و ادراک و عرفان اهل امکان است و هیچ نیروی از نیروهای
آشکار و نهانی و هیچ قوه از قوه های ظاهری و باطنی این نور مدرک
و مرئی جهانیان نگردد مگر آنکه بروشنی که در گنجینه باستانیان گفته هر کس
مرتاض و مرتاض گردد و روان او را نیروی بیرون رفتن از تن
و ملکه خلع بدن حاصل آید و مصداق کلمه وکانهم فی جلابیب من
ابدانهم گردد یعنی مثل اینکه در پرده های بدن خود نهان هستند
آنگاه بجنبشی که از یزدان والا بدو رسد و بینشی او را بخشد که تواند آثار
آن عالم را دیده و چیزی از حکمت و عظمت ایوان یزدان دریافت
و مثل آن این است که در این هوای دود و نزدیک محیط بادها

و آنجا چیزهای خوردنی و آشامیدنی جانورهای ریزه غیر مرئی خزنده
و پرنده و چرنده و دونده و جهنده هستند که بهیچ چشمی آشکار ممکن نیست
و بهیچ حسّی توان دریافتن نیست مگر با ذرّه بین علمی که آنگاه
همگی مشاهد و محسوس خواهند شد بدینگونه هیچ ذرّه از ذرات جهان
خالی از پرتو یزدان و فروغ خورشید آن نیست و تخم و نطفه آن نشأه
از این گوهر پاک و روح مجرّد سرشار و مالامال است چنانکه در کلام
معجز نظام قرآنی وارد شده فاینما تولّوا فثمّ وجه الله یعنی هر جا
رو آرید آنجاست روی خدا و شیخ جامی علیه الرحمه فرموده

همسایه و همنشین و همره همه اوست ،، در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ،،
در عالم فرق و در نهانخانه جمع ،، بالله همه اوست ثم بالله همه اوست ،،

فصل هشتم از آنچه گفته آمد توان دانست که برای پرستش یزدان نام
اهورمزد بهر سوئی رو آوردن سزاوار است و نیز نباید دانست که همان گونه

که این

که تمام پرتوی یزدان هورست و افاضهٔ انوار و قوی بر همه آفرینش یکسان
دارد و هیچ ذرّه را از پرتو مهر وانگذارد و همچنین نوع انسانی
و گونه آدمی در روی زمین و جهان فرودین مظهر تمام تر و از سایر انواع
موالید بخرد و هوش و دانش ارزنده و ممتاز گردیده و بخطاب کریم
و لقد کرّمنا بنی آدم یعنی هر آینه بتحقیق گرامی گردانیدیم
نوع انسان را سرافرازی یافته پس باید شخص آدمی مهر و محبّت در رفت
منشی در همه افراد بشر یکسان نگرد و ملاحظه جدائی مذهب و لسان
و ملک و کشور و روش و هنر و رنگ و لباس نکند و همه را خواهر و
برادر حقیقی داند جناب مولوی علیه الرحمه فرموده

گر هزارانند یکتن بیش نیست ،، جز خیالات عدد اندیش نیست

و خواجه علیه الرحمه فرموده

مرد خداشناس که تقوی طلب کند ،، خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش

وچنانکه مراتب عنایت ربّانی در آفرینش ونگاهداری وتربیت
نسبت بهمه خلق مساوی است آدمی هم بایستی متخلق باخلاق الله
در مراسم رعایت ونگاهداری وحکومت وعدالت وتربیت بطور
فرق وجدائی ننگرد ودوستی آفریدگار را دوستی خدا شناسد که اصل این
همین وروش بزرگان چنین است حکایة شیخ سعدی فرموده

بنی آدم اعضای یکدیگرند ؛ که در آفرینش زیک جوهرند
چه عضوی بدرد آورد روزگار ؛ دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی ؛ نشاید که نامت نهند آدمی

نظر سیم

اعتقاد ایرانیان باستان از اثر پی بمؤثر بردن

فقره نهم چنانکه درباره نیروی سگانه یعنی قوّه کل وکل قوه گفته آمد
از انوار یزدان تابنده شش سوی جهان شش نیرو در وی مدغم است

که هیچیک

که هیچیک از آن درپایه ومایه ودرباره پس وپیش یا در اثر وفعل کم وبیش
نیستند مثل اینکه شش نهر از یک سرچشمه جاری شده وآب آنها
همان آب چشمه است وبرای دریافت چنان باید انگاشت
که هنگام برآمدن آفتاب بر این جرم آن نگرنده را انگشتهای
فروغی وخطوط شعاعی درنظر آید که هیچکدام را بر دیگری برتری وبرتری
نیست وچنانچه از آن میانه شش شاخه سترگ فرض نماییم همه یکسان
وهم مانند بی تفاوت وجدائی باشند بدینگونه در آغاز هستی این
شش قوّه ونیروی مدغمه که گفته آمد سرچشمه نزد یعنی در خورشید هود
بود از آن یکی نخست در آفرینش هستیها وپدید آوردن اشیاء
موافق علم عنائی ودانش اجمالی در عین کشف تفصیلی از آغاز
تا انجام آنچه خواسته وکرده وآنچه خواهد کرد وآخر انجام نتیجه آن
هرچه بشود همه دریافته ومعلوم مزد بوده وخواهد بود بلکه صفحات

خارج و مراتب اعیان روشن تر و نماینده تر از آئینه مواجهه شهود
حضرت یزدان است زیرا که آنچه هست همه از طبق علم ملکه نشوه دانش
او پدید آمده و صادر از او بند چنانکه صریح کلام معجز بیان ربانی است
لا یعزب عن علمه مثقال ذرة یعنی پوشیده نیست از علم خدا
قدر ذره و این فروهر را سپنتی و پروردگار گونه یعنی رب النوع را
فرزانگان باستان و دانشوران مرزبان نام نامی وهومنو
یا بهمن یا سپنتا سفند میسرایند و آن یزدان افروه بزرگ یا فرودین سترگ
بستایند از این راه درین کیش گرامی داشتن و بزرگ شمردن پیغمبران
و پادشاهان و دانشوران و پهلوانان و رهبر کاران و دستوران و موبدان
هر زمین و زمان واجب آمده زیرا که خرد گوهری و دانش و کیش و هنر در ایشان
از دیگران افزونتر و وجودشان برای آسایش آفریدگان در کار است
و همچنین نگاهداری و تیمار رزمداران و کشتن و تیمار زدن جانوران سودمند

نیک منش بی آزار کرد و سزاوار گشته خواجه علیه الرحمه میفرماید
مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن ؛؛ که در طریقت ما غیر ازین گناهی نیست
فقره دهم دوم شناخت یزدی بالقوة توانائی و قدرت کامله و تامه
بل فوق التمام حضرت یزدان است که از دریای بیکران نور الانوار
اهورمزد قندراری فعلی و حرارت حقیقی و فروغی ازمینی شعار و درخشان کرده
که همه جهان و زمان بیکران از آن هستی یافته و این است که حرارت از خارج
پیدا کرده و این حرارت طبیعی عقل اول است که بهمن باشد نخستین شوه
هستی و سرچشمه روانان و خردان جریان یافت دانائی و فرزانه
چه قاف قدرتش دم بر قلم زد ؛؛ هزاران نقش بر لوح عدم زد
از آن دم گشت پیدا هر دو عالم ؛؛ وز آن دم شد هویدا جان آدم
و شیخ محمود شبستری در گلشن راز میفرماید
برون از خیمه اقلیم تقدس ؛؛ تجلی کرد در آفاق و انفس

و نیز فرزانه یگانه حاجی سبزواری علیه الرحمه فرموده

الکلّ من نظام الکیانی // ینشأ من نظام الربّانی

یعنی کلیه از نظام دانشمندی آنگه بگفتار منشود نظام خداوندی و آن حرارت
امیغی یعنی آتش خویش تاب و فروهر یا پروردگار که رب النوع او
بنام اشه وهشت یا اردی بهشت امشاسفند ساسان نخستین نامیده
و جاویدان خرد و یا خرد جاویده از آن رو گفته اند که این فروزه
ارونده که هر یک این صفت عین ذات است و چون ذات قدیم و بی آغاز
و انجام باشد ناچار صفت نیز بقدم موصوف متصف آید و نیز این پروردار
سرچشمه روانان نیروی روانه و بهشت برین هم گفته اند و در اوستا
آمده است که اتوواهو مزدا ابیر و او را باستانیان ایران چنین
معنی کرده اند که آتش خویش تاب بیرا هو دمرد او کنایه از این است
که چون منشأ کل ایجاد و خلق آن حرارت غریزی باشد همه موجودات

دلبر

دلبر خالق منّان نامیدن بجاست و چون این نیروی گرمی دهنده نهانی
و هستی بخشنده مطلق است همه آوندگان بدین هستی بخش زنده و پاینده
و نور افشانند چنانکه از اثر صطکاک و حرکت عمومی و جنبش ظاهری
در عالم کون حرارت و روشنی و الیکطریک و ما بحجه نار حسی حاصل آید
و هم از آتش منزه و پاک کننده کل اشیا است نار ناسوتی و آتش فروزان
جهان نیز بآب نضج و تعدیل و طبخ و تنزیه و تصفیه و پاکی همه اشیاء از
هر آلودگی که از او زدوده و هر خامی پخته و هر سختی که جنبه و هر نقصی صورت کمال
پذیرفته بدرجه رسائی رسد از این راه دانشوران ایران این آخشیج را
گرامی داشته آن را در منازل پاک برافروختن و از ناپاکی دور داشتن
بوی خوش در آن سوختن و موجبه آن عبادت پروردگار کردن بایسته و
سزاوار دانسته اند من احبّ شیئاً فقد احبّ آثاره
کنایه از این است که هر که کسی را دوست دارد آثار و کسان او را هم دوست

مبدارد پس گرامی داشتن این گوهر مایهٔ اکرام و عزاز اصل فروهرست

چنانکه دستور آذرکیوان شادروان در ستایش یزدان فرموده است

[illegible]

بنام خدائی که بهمن نگاشت ٭ روان فرید و جهان بر فراشت

ونیز فردوسی که یزدانی آباد بر روانش باد فرموده است

زبهر نیایش چو بی سوی را ٭ ضرورست کردن سوی روی را

زحق نعمتی شد آتش رسید ٭ وزو قبله کردن بباید سزید

که نوریست از ذات یزدان پاک ٭ بسجده سر خود نهادن بخاک

فقرهٔ یازدهم ستهم شناخته اراده بالفعل حضرت فروهرست

که از قدرت و توان او ظهور یافته و این فروزینه فروهر رب النوع

روشنگر را بنام **خشره وتریه** یا شهریور شناخته ستایش کرده

و مینو خرد یا خرد مینو نیز از آن هم بشناسند که این نیرو گیست از جوهر ارت

اردی بهشت امشاسفند موده مثل شعلهٔ هزاران چراغها که از یک آتش

خارج

خارج روشن میشود و از پرتو این نیرو نخم همه خورشیدها و اختران و قمرها

و کرات با این کره زمین ما را صورت انعقاد بخشیده چنانکه فرموده اند

خلق الاشیاء بالمشیة والمشیة بنفسها و بتابش آن نور همه

تخمها در جای خویش بگردش و جنبش آمده عارف نیک فرموده

همه هستند سرگردان چه پرگار ٭ پدید آرنده خود را طلبکار

ازین راه نیز هنگام ستایش یزدان و نیایش دارای جهان ما را از نیرو تخشیدن

روی آوردن سزاوار و شایان هست و احترام نمودن روشنان مقصود

باصل فروهر هست زیرا که همه جهان و جهانیان آنچه صورت هستی گرفته

و پرتو وجود بروی تافته همه از روشنی و فروغ او ظهور یافته اند و ازین

مایه هر رسائی و کمال بدست آید و لقای خالق منان و یزدان توان

نیز از نور زدائی دانش و فروغ بینش حاصل شود و بمید دود و ساطت

این نور همه آفریدگان که در تاریکی و ظلمت جهل و نادانی مانده اند از معرفت

ورویت خود و دیگران بی‌بهره شوند بنا بر این از ذرهٔ سودای هیولانی
تا ذرهٔ بیضای عقلانی درین پهنای نامتناهی هرچه بوده و هست و باشند
بی کم و بیش باندازهٔ خویش از خورشید پرنگار و از فروغی پدیدارند و
ازین راه در آیین مازدیسنان واجب آمده که جواهرات و فلزات
گرانبهای این کرهٔ زمین را چون فروغ و تابش بیشتر یافته‌اند پاکیزه
نگاهداشته در جای شایسته بکار برند چنانکه شیخ محمود شبستری علیه الرحمه فرماید

جهان جمله فروغ نور حق دان ؛ حق اندروی ز پیدایی است پنهان
چو نور حق ندارد نقل و تحویل ؛ نیاید اندر او تغییر و تبدیل

و عارفی فرموده

جهان سر بسر روشن از نور اوست ؛ همه سینه‌ها سینهٔ طور اوست

فقرهٔ دوازدهم چهاردم شاخه نزدیکانه بخاری را که از پرتو نیروی
بیزدان یعنی شهریور امشاسپند بصورت انجماد بخشیده آخشیجان و

اسفندار

واسطقات مانند آتش و هوا و آب و خاک ناسوتی پدید آمده عالم خورشید
و اختران غیر متناهی هستی جسمانی یافت و این فروهر پروردگار کونه
یعنی رب النوع را پارسیان (سپنتمو هرمائیتی) یا اسفندارمذ امشاسپند
میستایند و خردکیستی و کیتی خرد و نیروی است یعنی قوهٔ منجمدهٔ برگزینه
و باصطلاح حکمای اسلام فیض مقدس و نفس رحمانی و محبت بالفعلیات
و اینکه دانشمندان باستان ایران سفندارمذ امشاسپند را دختر اهورا
و مادر جمیع آفریدگان دانسته‌اند کنایه از آن است که تخم هرگونه رستنی را
زمین در شکم خود پرورده و رویانده و هر موجودی از آن وجود و هر نابودی
از آن بود یابد و سفندارمذ امشاسپند همه را پرورش و نشو و نما دهد
و باز در شکم آن فرو برده و بصورتی دیگر ظاهر کند و از نیرو آن را دختر
هورمزد و مادر آفریدگان گفتن واجب است پس توان دانست که گردش
تمام کیستی‌های سفندارمذ امشاسپند از نیروی شهریور امشاسپند است

چنانکه همه تخمهای گیتی ازاوست که بر تو هریک را بدیگری اندوخته که هریک
یکدیگر را افزا خور خود دهند و نما دهند وازین راه یار بسیار از فرمان شده که چون
این گیتی یعنی کره زمین بتعلق اسفندارمد اشاسفند دارد قطعات ارض را
از کوه و صحرا و دریا هرچه باشد پاک و پاکیزه داشته بناپاکی و پلیدی آنها را
نیالایند تا هرجا شایسته باغ و بوستان و کشتزار و عمارت است زیبا نموده
کار افتاده بار آور و آباد کنند که دران خوشنودی اصل فروهر
اسفندارمد اشاسفند میباشد   چنانکه عارفی فرموده
شد از صنع یزدان جان آفرین ، موالید را تمام سطح زمین
فقرهٔ سیزدهم هیچم شناخته نیروی فرمان قضائی و حکم حتمی ایزد بجوارت
که با قدرت و توان غیر متناهی خویش ایجاب علل و اسباب
وجود معالیل نموده کل ذرات حقیقی با ذات و ماهیات و هویات را
مجذوب هم فرموده بیکدیگر الصاق و پیوند داد و ازین نیرو در میان
این کرات

این کرات بحجه و شمار قوة جاذبه هویدا شده که کبیر جاذب صغیر
و صغیر مجذوب کبیر است و از از میو خرد و نزدیکی و دوری هریک
با دیگری باران و برف و تگرگ و ژاله و مه و باد و رعد و برق و صاعقه
از کائنات الجو ظاهر و نگارشده است و این فروهر پروردگار گونه
یعنی رب النوع را بنام ونند یا خورداد اشاسفند میستایند.
و آنرا خرد دریابه یا نیروی دریابه یا قوة جاذبه مینگویند و بدین نیرو
همه کرات در هوا آویخته و گرد مرکز خود میچرخند و خلق این کرات محوطه
بهرگونه پیشه و هنر میکوشند وازین راه پاک و پاکیزه داشتن آب و هوا
و کائنات الجو را فارسیان سزاوار دانسته که دران خشنودی اصل
فروهر خورداد اشاسفند میباشد و از کثافت و پلیدی دور داشتن
واجب میشمارند   چه پاک نگاهداشتن این کائنات در بقای انسان
مدخلیت تمام دارد   چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند ✿ تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
ششم شاخه قوه رضائی نور الانوار اعنی حضرت واجب الوجود
جلت ذاته عن درک الافهام وقرب الاذهان است که
امضای آفرینش و ترتیب علل و معالیل سته جمیع طرق ایجاد و اعدام
نموده بخشش خلعت هستی جاری و منع همه سلوبات و نقایص فرموده
وبدین روش بطور مظهریت چنانکه کبتهای چرخنده یکدیگر را بسوی خود
جذب میکنند همان گونه قوه دافعه نیز هویدا شده که اجزا یا اجزای خود را
دفع نمایند و همی بقوه جاذبه کرات جذب بذر و تخم نموده رستن گردند
و پس از رسائی و کمال به بسیاری نیروی دافعه بخکان زنند و این قوه را
پروردگار گونه یعنی رب النوع را بنام امرتته یا امرداد اشاسفند
ملبس سازند و نیز آن خرد را خرد بزمانه یا نیروی زمانه یا قوه دافعه میگویند
و ازین راه موالید سه گانه جان دار و بیجان که به بسیاری اراده های

ورنده از هوا جذب میکنند و متکون میشوند و بعضی از تخم نمی آید
و بعضی استحاله گشته یعنی از گونه بگونه گردیدن و ازدیاد و نمو یافتن
و باندازه خود حیات داشتن بهره رسید ازین رو در دین مازدیسنان
فرمان شده است که قطعات زمین را از درخت کاشتن و گیاه را
زینت دادن و پاک و پاکیزه نگاه داشتن خشنودی اصل قوه
امرداد اشاسفند است پس چنانکه ترتیب عقول نزد مازدیسنان
بعلم اشراق و معقولات مذکور شد و بر طبق آن شاهد از قول علما
و حکمای اسلام آورد همان ترتیب را درین زمان حکمای فرنگستان بعلم
محسوسات نیز قائلند پس دانسته شد که همه چیز از پرتو خورشید روان
نور هستی گرفته و صورت ظهور یافته باین شیوه با همه چیز مهر داشتن
در نظر هوشیاران پسندیده و سزاوار است و نیز ملا جامی در لوایح فرموده
جان مغز حقیقت است و تن پوست ببین ✿ در کسوت روح صورت دوست ببین

هر چیز که روشن از هستی دارد ؛ با سایه اوست با خود اوست ببین

و نیز عارفی فرموده

خیشتی که از گل بر آورده سر ؛ ز هستی یزدان دهد او خبر

پس یزدان توانا باقتضای این نیروهای خود سرتاپای جهان و جهانیان را باقتضای هر زمان از کتم عدم و پرده نیستی بخوشترین ترتیب و بهترین نظام بخلعت وجود آراسته و بیهار از الصورت تام و کمال هستی پیراسته فتبارك الله احسن الخالقین

و برهستی خود این آفرینش بدین گونه نظم و ترتیب که یاد کرده شد اول دلایل توحید و یگانگی و رزین براهین معرفت و شناسائی حضرت آفریننده توانا و یزدان دانای بیانست

چه خوش فرموده شاعر تازی

وفی کل شیء له آیة ؛ تدل علی انه واحد ؛

یعنی در هر چیز نشانه بر وحدانیت حق و یگانگی فاعل مطلق چنانکه

عارفی فرموده

دل هر ذره را که بشکافی ؛ آفتابیش در میان بینی ؛

فقره پانزدهم چنانکه در فقرات پیش مذکور شد مزد (یکانه توانای آگاه برای آفرینش جهان و برپا و استوار داشتن آن این هفت نیروی خویش را باقتضای هر هنگام در آفریدن و بر پا داشتن و روشنی و تاریکی و تغییر و تبدیل و آبادانی و ویرانی و ما لجمله در عموم افعال و اراده خویش از اختراع و ابداع در عوالم ارواح و اجسام بکار داشت و در عالم جسمانی و ویژه جهان تنانی دو نیروی دیگر یکی گشاینده بسوی نیکی و خوبی و دیگری گراینده بسوی بدی و زشتی بگماشت و این دو قوه را بزبان تازیان ازربایان (سپنامینو) (انگرمینوا) و در شرع اسلام قوه قدسیه ملکوتیه و قوه جسمیه حیوانیه

نامیده‌اند پس بیننده هوشیار نیک نگرد که همانا مرد یگانه در نطع جهان هم
شطرنج سان این دو قوه قویه را با مهره‌های سفید و سیاه شطرنجی
در نفوس طیبه و نفوس خبیثه بر دو باخت گاشته و در ید اقتدار و
بازوی تصرف این دو نیرو و چندین قوی و مشاعر ودیعه نهاده
که نیکی و زشتی و دوستی و دشمنی و وفاق و نفاق و دانائی و نادانی
و راست راهی و گمراهی و محبت پاک و شهوت ناپاک و سیاست و داد
و غضب بیداد همه از آثار برد و باخت و تاخت و آخت این دو بارگی
بدین جهان فراخ هویدا و برپا گشته و در کتاب کریم و قرآن مجید
ازین دو نیرو بنفس مطمئنه و نفس اماره تعبیر رفته پس هر کس را بخت یار و
نیروی سپنتامینو مددکار است بخطاب مستطاب یا
ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
یعنی ای نفس با اطمینان رجوع کن به پروردگار خود در حالتیکه راضی

وخشنود

و خشنود باشی سرافراز گشته به بختیاری نیروی سپنتامینو یعنی بمدد
فر و هر پاک خویش رستگاری ابدی و نعیم سرمدی انباز گردد
و آنکه پیروی نفس اماره و هوا و هوس کند و زشتی و بدکاری
روی آورد نیروی انگرمینو ویرا به بغی و ضلالت افکند
و بخطاب خشم آمیز خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه یعنی
بگیرید و غل بگردنش بنهید از ان پس بدوانید او را بجهنم گرفتار شود
انجام کار بواسطه همین نیرو بپاداش کردار رفته معرفت و مجازات
چنانکه فی المثل اگر کسی رو بروی روشنی ایستد و بدان سوی گام زند
سایه وی که اثری از ظلمت و تاریکی است بدنبال وی افتد
و بهر طرف روی کند سایه وی را پیروی و متابعت نماید و اگر
پشت بروشنی گام زند سایه او پیش رو گردد و چنان نماید که وی
بکشش و متابعت سایه راه رود بدین لحاظ بر هر کس لازم است

که در آفرینش جهة نور و طرف روشن را که عبارت از معرفت حضرت
یزدان و پیروی و فرمان برداری پیغمبران است پیشنهاد خود نموده
بدان کوشد در پاکی کردار و تهذیب اخلاق کوشش کند که قوه حیوانیه
و پیروی گناه نبود در سرشتش تا جزو در وجودش متضمن گردد
و نور قوه قدسیه و روشنی سپنا همیشه در وجودش راسخ و مستقر بود
تا نیکنامی هر دو جهان و رسیدن بمعبود ان حاصل آید و اگر از این منزل
بنور راستی پشت کنند و بسوی تاریکی و زشتی و کاستی روی نهند
قوه اهرمنی در وجودش قوی گشته انجام در اعماق ابدی
و هلاکت سرمدی کشانند و برای دریافت افهام مثالی در این باب
از محسوسات آوریم و بیش از تشبیه مثال بدین بیت که از خواجه حافظ
قدوه ارباب کمال است شروع نمائیم   چنانکه بزرگی فرموده

از مکافات عمل غافل مشو   گندم از گندم بروید جو ز جو

و نیز شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده

هر بد که میکنی تو مپندار آن بدی   گردون فرو گذارد گیتی رها کند
فرض است فعلهای بد نیک و نگار   در هر کدام در که خواهد ادا کند

فقره شانزدهم   چون برای دریافت این مطلب ملاحظه نمائیم
درین روزگار دانشوران فرنگستان به بسیاری هنر و دانش خویش
کارخانهای بخار بنیاد نهاده اند و آنچه را در زندگانی نوع آدمی
از دولت و ملت بایسته و در کار است بیک خوش وضع و اندازه
در غایت ساخته بهمه ممالک و کشورها میبرند ما نیز همه کارگاه آفرینش
جهان و زمان را مانند یک کارخانه بخار فرض کرده مخترع و مبدع
و استاد آن را حضرت یزدان بیهمتا شماریم و مبدا آن تسبیح و قضای
نامتناهی و کارخانه نور را نور علیا یا آن بظهور آورده اهورا
که ظهور تام و تجلی اعظم یزد و فروهر و فروهر آن است متصور آریم

و بکار داشتن ادوات و آلات و بجای خود نهادن هر افزار و اسباب
و آگاه بودن بنکات و دقایق و بدایع حکمت کوک نمودن
و بدور اندیشی و فرزانگی نقشه نمودن آن از همین امشاسفند با علم
عیانی پیدا داریم و گرم کننده دیگ بخار و بر آرنده بخار از آن دیگ
و رساننده حرارت و قوی را بلولهای چرخ ابزاری از اردی بهشت
امشاسفند با قدرت کامله تمام بخواهیم و از نیروی بخار و قوت آن
چرخانیدن و گردانیدن و متحرک داشتن چرخ نخست پیدا از رگ
اول بقوت و قدرت شهریور امشاسفند با اراده فعلیه شماریم
و آن قوه را که حرکت و جنبش چند بن نسیل چرخهای بزرگ و کوچک
که نزدیک و دور بند و وابسته اوست سفندارمذ امشاسفند باشد
بهمچون و چند خواهیم و بکار داشتن هریک از افزارهای آن کارخانه
چکش و سندان و ابزار و غیره که کوبنده و سازنده و پرداخت کننده

اسبابها

اسبابهای مقصوده اند خرداد امشاسفند با قوه جاذبه شماریم
و قوه که پس از ساختن و پرداختن اسبابها از افزار و آلات
جدا کننده نیروی امرداد امشاسفند با قوه دافعه بگماریم
و چون درین نقشه آگاه گشتیم خواهیم دانست که هر اسبابی از
کارخانه همه گونه اسباب خوب و درست و مرغوب و همچنین
اسباب شکسته و معیوب بیرون خواهد آمد شکستها و معیوبها که در انجام کار
مردود و در ذیل داشته ولی آنها که پاکیزه و مرغوبند هرکدام بجای خود
بکار برده شود اصل مقصود و غایت مطلوب است و هرکدام بیجا
و در غیر موضع خود بکار برده و آمیغ آن بر صنایع و بیفایده گشته
در نظر ارباب دانش مردود و مطرود خواهد بود از همین فهمیده شد
که مقصود خالق بیچون از ایجاد خلق جهان واکرام بوده و اگر
ناقصی بنظر آید از نقصان محنت و تقصیر خود داست چنانکه بزودی معنی آورده

گفت پیغمبر که حق فرموده است ٭ قصد من از خلق احسان بوده است

آفریدم تا ز من سودی کنند ٭ تا ز شهدم دست آلودی کنند

ونیز مولوی علیه الرحمه میفرماید

بیگنه لعنت کنی ابلیس را ٭ چون نبینی در خود آن تلبیس را

فقره هیجدهم

بدین روش اینجهان بزرگ که کارخانه سترگ پروردگار است بدستیاری قدرت و توان هرگونه خلقت طبیعت آفریده گشته نیک و بد و دانائی و گمراهی بدست خود شخص است پس هر کس قوه قویه سببیا همینه را پیروی نموده و براه دانش و بینش رفته مانند اسبابهای خوب بجایکار رفته تا به مبلغ مقصود از آفرینش اوست و بمفاد آیه کریمه واما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم یعنی اگر بوده باشد از مقربین پس جزای او روح است وریحان و بهشت پر نعمت و فردوس برین و مقام کریم جای یابد

وکسانی

وکسانیکه خود را بکشش نیروی انگیزنده اسیر شهوات ولذات هوا وهوس گردانیده در گرداب نادرستی وکاستی ودرشتی وستمگاری فرو روند بمفاد آیه کریمه واما ان کان من المکذبین الضالین فتصلیه جحیم یعنی اگر بوده باشد از دروغگویان گمکرده راهان پس جزای او جهنم است انجام بدنام و زشت فرجام وگرفتار بادافره کردار و در چاه عقاب ابدی نگونسار آید واینکه ازین دو فراز کلام نهاده وازهر تاسیبان آمیغی و مرتاضان حقیقی گشته وازهر دو پاداش دو باره گرفتن نیروی سببیا همینه وانگیزنده آزاد گشته بحق حقیقی و معبود تحقیقی وصل آید و همه مذاهب را یکسان و تمام آفرینش را دوده حضرت یزدان شناسد و در گفتار و کردار و خوی و منش خاص خشنودی پاک پروردگار و رضای خداوند دادار است نه امید جنت و نار چنانکه سید ابرار حیدر کرار در مناجات با قاضی الحاجات فرموده

ما عبدتك خوفاً من نارك ولا طمعاً في جنتك بل وجدتك
اهلاً للعبادة فعبدتك یعنی پرستش نکردم ترا از بیم رسیدن
از آتش و نه بجهت طمع در بهشت بلکه یافتم ترا سزاوار پرستش و بندگی
پس پرستش نمودم ترا بلی خدا جوی را با بهشتی و هستی روی نیست و هم
دوزخ با امید طلب نه سعدی علیه الرحمه فرموده

می صرف صحبت کسی نوش کرد ٭ که دنیا و عقبی فراموش کرد

و نیز فرموده

خوشا وقت شوریدگان غمش ٭ اگر زخم بینند وگر مرهمش
خود از نامه عشق ناخوانده است ٭ ز کونین بر یاد او شسته دست

نظر چهارم

در چگونگی آفرینش گوی زمین و مخلوقات آن

فصل هجدهم مخفی نماناد که در نظر سیم چگونگی ظهور هستی روشن گشته تا رد بسازان

و موافق تصدیق عقاید حکمای اسلام در آفرینش خورشیدها و اخترها و قمرها
مجملاً اشاره رفته و تفصیل آن را مفصلاً گفتن از بیم تطویل کلام
صرف نظر نموده از کیفیت خلقت همین گوی زمین سخن رانیم
تا برای دریافت دانشوران هوشیار اندک نشانه بسیار و مشت
نموده خروار آید چنانکه در سابق گفته شد که از اهورا که
بزروی کل هرمزد است از رتبه علم و دانش بهمن امشاسفند گرمی
لطیف آتش خولیشتاب اردیبهشت امشاسفند صادر شد و
و از زبانه آن آتش خولیشتاب که شهریور امشاسفند جمره از خود
جدا نموده در فضای بیابان جهان بگردش اندر آورد و از زبانه
آن آتش هوا هویدا شد پس در آن هوا سردی و برودت تصرف
نموده آبی آفرینش پس از بزروی آنجا سپندارمذ امشاسفند گردی
و سختی در روی بروز نموده پرده روی پرده و قشری بر گرد وی حجاب شده

خاک آشکار اگردید و آفرینش موالید ارکانی در رویدنی و حیوانی ظاهر
و هویدا شد لیکن باید دانست که این آفرینش اخشیجان چهارگانه
نا سوتی چنانکه گفته آمد آتش و هوا و آب و خاک همگی بسیط نیستند
برخی از آنها مرکب و آمیخته با اجزای دیگرند مانند آب که بسیاری
او را شیمیائی تجربه گشته معلوم شده است که مرکب از دو جزو است
که باصطلاح دانایان این فن یکی را **اکسیژن** و دیگری را **ایدروژن**
نامیده اند و سه اخشیج دیگر اگرچه مرکب نیستند ولی هر یک آمیخته و مخلوط
از چندین جزء اند که با علم تجربه و ذره‌بین علمی توان دریافت
نیز وا داد باری پس از آفرینش زمین حضرت واجب الوجود همه را در بطن
وی خزاین جواهر و معادن ادویه و کان فلزات مخزون و در طبقه
بالا از سلسله نباتات و رویدنیها سرافراز داشت و در طبقه سیم انواع
حیوانات از جانورهای آبی و خاکی از خزنده و حشرات الارض

[illegible]

و پرنده و درنده و چرنده جا بداد و در طبقه رابعه علت غائی آفرینش موجودات
یعنی نوع بشر از خلق فرمود مظهر اتم و جمال اعظم ظهور یافت

چنانکه کاملی فرموده است

چو آدم را فرستادیم بیرون ٭ جمال خویش بر صحرا نهادیم

فقره نوزدهم و هر یک از این موالید ثلثه را که باصطلاح باستانیان
سه پور خوانده اند شش چیز لازم هستی و وجود و یک چیز از آن
فایده و ثمره خلقت خواهد بود که حکمای اروپ و یکی دنیا
نیز در آنچه گفته آمد با فرزانگان باستانیان همداستان بوده و هستند
و اندک اختلافی اگر بنظر آید از راه تفاوت اصطلاح یا نزاع لفظی
خواهد بود اما خلق طبقه اول در صورتیکه از مرکز بسوی محیط آئیم
که جواهر و فلزات هستند غذا و خوردنی آنها از جوهر لطیف خاک و لباس
و پوشیدنی از سنگ و جا و مکانشان معدن و کان

وممد ومعاون آنها آتش غریزی که در مرکز زمین است بهنگام رحمت وجوانان
اوقاتی است که اندر کان ومعدن باشند واستفراغشان آنگاه
که از معدن بیرون آیند واورا آتش گداخته با حکمت وحرج از غل وغش
پاک شوند وفایده وجود وثمره هستی وآفرینش آنها آنکه نوع بشر در جای
شایسته وسزاوار بکار برند واما خلق طبقه دوم که رستنی ونباتاتند
خورشان از آب لطیف خاک وپوششان پوست وقشری
که در خودشان آفرینش یافته مکانشان جای روییدن ونما
معاشرت یعنی معاون ومددکارشان تابش آفتاب وهوا
استراحتشان در پاییز که بی نمو میشوند واستفراغشان اوایل زمستان
که برگها ریخته خشک شوند ابرازشان یعنی فایده خلقت وآفرینش آنها
در بهار وتابستان که نمو کرده برگ وبر دهند آنکه در نظام عالم
در رفع حوایج حیوان وبنی آدم نافع وسودمند آیند واما خلق طبقه

سیم

سیم که جاندار وحیواناتند که بمرتبت جان وفضیلت روح از نبا
انواع برتری دارند وانواع آن را از خزنده وپرنده ودرنده
وچرنده اهلی وغیر اهلی وقوی وضعیف از برای هرگونه بلکه هر یک
خورشان بطرز اکل ومأکول ویژه غذائی مخصوص وآماده
فرموده چنانکه کرمهای ریزه وحشرات صغیره وگیاه نازک وبذر
از برای طیور ومردار ولاشخوار وعظام برای سباع ودرندگان ونیز بار
وغله وحبوبات وعلف وکاه برای چرندگان زنده بار که این جمله
غذای آنها است وپر وبال وموی وپشم وپوست ضخیم پوشش
ایشان ومکانشان فراخور هر یک از سقوف وجدران وچاه و
وبیابان وغار وکوهستان وبیشه وجنگل وشاخ درختان ودر زیر زمین
ومانند آن که هر یک بهره بردار بخشی از هستی وقسمتی از وجودشان
آفریده گشته واستراحتشان هر یک در شب وروز فراخور حال

از حضرت غنی متعال عنایت شده و استفراغ و احتباس برای
هر نوع مقدار آمده که آشکار است و ابرار شان یعنی فایده و حیوانان
بسیار چنانکه پرندگان هوای مجاور و درندگان روی زمین را
از آلایش و کثافات و جیفه‌ها پاک میکنند و از چرندگان
و حیوانات زنده بار شیر و روغن و خورشهای لذیذ بعمل آمده و نیز
حمل اثقال و نقل احمال برای انسان که اشرف انواع است می‌نمایند
و هر یک از حیوانات بزادن بچه و نهادن تخم آدمی را سود بخشند
نوع خویش را نیز باقی میدارد و اما جانورهای آبی که در دریا
و رود و غیره هستی و وجود دارند هر یک بقدرت حضرت واجب الوجود
غذا و پوشش و مکان و معاشرت و استراحت و استفراغ و ادرار
که سود او معین و مشخص است که اندکی از بسیار بر ضمیر انور آن
هوشیار روشن و آشکار است حتی هوام و حشرات الارض

که

که در مردابها و باتلاقها و در آنها هستی و وجود می‌یابند مانند مار و کژدم
و موش و وزغ و سنگ پشت و مگس و کیک و پشه و غیرها و هم چنین
پاره از روئیدنیها مانند بنج و خرزهره و لفاح و سایر نباتات مهلکه
و در معادن بخارهای قتاله و فلزات کشنده و دیگر سموم است
هر یک در نظام جهان و آسایش جهانیان مدخلیت و فایده کم و بیش دارند
و لیکن لا یعلم خفایا نفعها الا باریها یعنی همه این حقایق
آنها را مگر خدا چنانکه حکما گفته اند که الشئ ما لم یجب لم یوجد
یعنی چیزها تا بایستگی و وجوب نیابند هستی و وجود نخواهند یافت
بلی انواع کانی و روئیدنی و جانور را هر کدام در نوع وجود شان
برخی سیناهمبنوا (غالب تر سودمندتر و هر یک را قوه
انکرمبنوا قوی تر زیانش بیشتر و سودش کمتر و در عدد از نوع اول
اکثر و بیشتر است و در رتبه پست تر که العطیات بقدر القابلیات

یعنی بخشش بقدر قابلیت است   آری

در آن روزی که عالم را نهادند ؛ هر کس هر چه لایق بود دادند

نظر پنجم

در مراتب کاملیت انسانی

فقرهٔ بیستم حکمای سلف خلق را موالید سه گانه نامیده اند
انسان را هم جزء حیوان شمرده اند که در حساسیت و حرکت بالاراده
و همچنین در زادن و زندگی کردن و مردن با سایر حیوانات
یکسان و شریک است   ولی چنانکه در فقرهٔ سابقه گفته آمد است
فیوضات و مخلوقات در عالم ناسوت و قدر عینی از چهار گونه اند
جمادات و نباتات و حیوانات و انسان که دارا و جامع
نفس قدسی و درک کلی است و کمالات و رسائل دیگر
انواع در هیکل جامعهٔ او منطوی است چنانکه حضرت

ولایتماب

و لایتماب امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه فرموده

اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

یعنی آیا گمان میکنی تو که جرم صغیری و حال آنکه در تو منطوی است
عالم کبیر پس دانسته شد که او برابر با دیگر انواع برتری و مزیت
ثابت و معین است و از این راه و به حضرت نور الانوار
بیکران آزاد و در ثواب و عقاب فاعل مختار آفریده و باقی اشیا را
تابع و طفیل هستی او مقرر داشته چنانکه جواهر زواهر کانها
با سرها و تمامها زینت صوری و در آراستگی ظاهری او را آراسته
و سرهاست و فلزات و سایر اجسام معدنی مانند طلا و نقره
و مس و آهن و غیره همه برای رفع حوائج و مهمات وی در خور و روا
و نباتات ذوالرایحه و روینده های معطره که دارای طعوم حسنه اند
همه اندر حرکت و جنبشند که لیاقت و شایستگی خود را تمام و کامل

نموده در صراط انسانی که باب الابواب دخول شوند و برسائی برتر فرودتر
از خود وصل آیند و همین قسم سایر حیوانات مختلفه از حیث درجات
متفاوته خواهش فطری و استعدادهای ذاتی دارند که مأمول و مرکوب
نوع انسان گشته از شیر و فواید وجودی خود او را بهره مند دارند

مولوی که در وداد ایزدی پرورش یاد نموده

تو یکی تو نیستی ای خوش رفیق ٭ بلکه گردونی و دریای عمیق
پس بصورت عالم اصغر توئی ٭ پس بمعنی عالم اکبر توئی

فقرهٔ یکم و بالجمله چون نوع انسان کامل الشعور و تام الحواس احسن
الصورة آفریده شده لهذا در امر معاش و زندگانی مدنی الطبع
و محتاج بحرف و صنعت و کسب و تجارت و امداد و استعانت
ابنای جنس خویش گشته تا سبب تحصیل این شرایط غذائی موافق
و لباسی در خور و مسکنی لایق بدست آورده بنور دانش و پرتو خرد

باشند

باشند و کوشند و کنند علم و هنر و نظام و انتظامی
حاصل نموده بفراغت زندگی نماید و برای رفع کسالت و حصول
راحت در زمانی معین از حرفت و کسب کناره جسته باندازه و فراخور
و استطاعت بعیش و استراحت اشتغال ورزد و در خستگی و رنج و تعب
و اعضا را بتوسط خواب رفع سازد و شایسته که هر آدمی و بمقام
رفیع انسانیست که همواره بدن و پوشش خویش را پاک و پاکیزه داشته
از آلایش و کثافتهای برونی و اندرونی دور دارد و بموجبی که
روان دریابنده خویش از همه چیز تفتیش و جستجو نموده علم بحقایق اشیا
حاصل کند و در تکمیل اشیا سعی نموده هر چیز را بدرجهٔ اعلی رساند
و مایهٔ ترقی اشیا گردد و هر چیز را در جای خود بکار برد و پس از تحصیل اسباب
زندگانی و معاشرت و تکمیل لوازم منزل و مدنیت و تهذیب اخلاق
و تحسین اطوار با اهل و عیال بر وفق سیاست مدنی تا صاحبان نفس

از ظلم و زیاده روی نفرت نموده بسط حکمرانی و سلطنت گسترده در صدد
فراغت و آسایش زیردستان و تعمیر ممالک و بلدان برآید و رفته رفته
بر تو فرد هر و هر بست رب النوع خود پای از رتبهٔ مدرکات جزئیه
فراز نهاده صاحب درک کلی و فهم مطالب عقلی گردد و بحکم
تصفیه باطن و تکمیل نفس در ذات و صفات و افعال و نسبهٔ
خویش سخن راند و خود را از فکر عبث و رجوع و رفتن و نهادن این فرودین
تن فارغ ندارد و بپایه رسانی و راستی نام و نژاد خویش اندر جهان نماید که راز
این است که حضرت یزدان والا آدمی را برای دریافت مقامات عالیه
و ظفر بر حوایج و لوازم دنیویه و اخرویه در مغز نیروی دریابه و در دل
قوهٔ اندیشه و در دهان زبان گوینده بخشیده تا انواع نازله از خود را
از کائنات و دنیوی و حیوانات مطیع و فرمانبردار نموده در تحصیل اعلی
مراتب انسانیت و تکمیل دانش و معرفت سعی کند چنانکه فرمان

دین

دین و آیین ما رهنما از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن
بحکم سروش فرموده وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
که راسخون در علم بیعرفون تفسیر کرده اند یعنی جن و مردم را نیافریدم مگر
و آدمی را مگر برای بندگی و معرفت خواجه حافظ علیه الرحمه فرموده
دولت معرفت آموز که با خود ببری ٭ که نصیب دگران است نصاب زر و سیم
فقرهٔ بیست و دوم برای دریافت آنچه گفته آمد چنان مثل آریم
که شخص دانشور و یا حکیم کیمیاگر خواهد جوهری لطیف از چیزی بگیرد
نخست فرع و انبیقی ترتیب دهد و جوهر آنچیز را استخراج نماید
و آنچه اول خالص و پاک کشیده شده مراتب نامند و مرتبهٔ ثانیه در رتبه
نازله آن را پس آب خوانند و آن پس آب را اگر دوباره تقطیر نماید
مراتب حاصل شود و بکار رود و بدینگونه حضرت خالق بیچون و چند هم
بر روی این کره زمین هر گونه ماهیت و اشیاء آفریده و از قرع و انبیق

حکمت و قدرت همه عیان و آشکار است چندین با نقطه تلطیف نموده
روح انسانی را ظاهر و آشکار فرموده وجود انسان را فرع و آیینه بزرگ
کل اشیاء نموده که جواهر تمام موجودات را بخشیده و خود ثمره وجود خود
که شناختن معبود حقیقی باشد و صاحب آید این است که زمام اختیار
چهارگانه آتش و هوا و آب و خاک را در کف کفایت او سپرده تا از خاک
جواهر و فلزات استخراج نماید و بکاشتن بذر و غرس اشجار و اجرای آب
و حفر جوی و قنوات همت گمارد و در تقلیل و تکثیر هوا و آتش بقدر
لازم و بحکمت معمول دارد و لوازم معاش و رزق که بر از طعام و شراب
و لباس و مکان و سایر ضروریات بر حسب وجوب آنها بسازد و هم چنین را
آفرینش معادن و نبات و حیوانات با وقت نظر جستجو و تفتیش نموده
و درا کشا روز و دنیا در نوع آنها بکوشد این است که انسان را هیچگونه دانش
و هنر بخشیده که حیوانات زورمند و سباع درنده را مانند شیر و ببر و پلنگ

و گرگ

و گرگ و فیل و نهنگ با همه صلابت و شجاعت و دلیری
و بزرگی پیکر مسخر و منقاد و مطیع خود بنماید و هیچ جانداری و
ذی الحیات دیگر را این پایه فر و هنر درخشنده و روان در نیابد
و اندیشه راد و پیکر آزاد نداد و ازین راه مقتضای خواست
و اراده پاک پروردگار در میان اینگونه انسان که جوهر ناب
خالص کل نعم و اکوان است برای بقاء عدل و حساب و عدم
اختلال انساب قانون شریعت و میزان موفقی بنا نهاد تا مدلول آیه
همه آفریدگان مرفه الحال و از فیوضات بی پایان خالق منان
بهره ور و برخوردار گردند   بزرگی فرموده است
آمده ام در جهان تا که زمانه نگرم «» نامده ام که از جهان قصه با خبر برم

نطق ششم
در بیان لزوم بقای
نوع و توالد و تناسل

فقره بیست و سیم باید دانست که چنانکه برای دریافت علم پایه دانش
و نیک انجامی جهانیان و آسایش و انتظام جهان همه کتب شده و راه نموده

و همچنین لازم است که بتوسط اشراق آن نور مقدس جوهر اعراب خلق آشکار شود
که پی بمعرفت معبود حقیقی برند هم چنین از جهت بقای اصل نوع انسان
و عدم انقطاع آن ناچار و ناگزیر است از وضع ازدواج و زناشوئی
بقانون شرع و تحصیل مراتب توالد و تناسل و تکثیر ابنا اوفق
بآن است که زن و مرد هر دو پارسا و عفیف و با تربیت و دارای نجابت
و اصالت و دیانت و مهرورز باشند تا این واسطه پس آب پاک
یعنی فرزندان نجیب بهر کار طیب النسل متولد گردد و نظام جهان
برجا و استوار ماند چنانکه در قانون پادشاهان بزرگ مقرر است
که هر یک از شاهزادگان را که پدر و مادر هر دو از خانواده اصالت و
نجابت باشند ویرا پادشاهی نشانند و نزد شهریاران دولت
عهد شرط محکم سازند و اینکه دیده میشود در بعض کسان بحسب ظاهر
اسم و رسم نداشته و در ریاست مصدر کارهای بزرگ شده لاکن

پدر و مادر او هر دو نجیب و پشت بزرگ بوده مانند فریدون فرخ سرشت
که پدر و مادر آن شهریار عادل هر دو نسلاً از ملوک پیشدادیان بوده
چون بسلطنت رسید چگونه اهل ایران را از ستم و تعدی ضحاک تازی آزاد
فرمود و سلسله پیشدادیان را بار دیگر جاری نمود و همچنین کیقباد
والا نژاد که گوشه نشین و مرتاض و نسب آن بزرگوار از خانواده سلطنت
پیشدادیان بود بعد از چندین پشت ارکان دولت و بزرگان ملت
او را بعد از جستجوی بسیار در مغاره کوهی پیدا کرده آورده بتخت نشانده که
سلسله کیانیان از او جاری شد و هم چنین در خانواده رسالت پناه ملاحظه شود
که صدیقه طاهره ام الائمة النقباء النجباء فاطمه زهرا سلام الله علیها که پدر بزرگوارش
از قریش و از اشرف قبایل و مادرش خدیجه کبری نیز از قریش و همسر بزرگوارش
حضرت اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام بود
مثل حسنین علیهما السلام از ایشان تولد یافت که آقا و مولای جوانان

بهشت بودند و جناب سید الساجدین علیه السلام که پدرش حضرت امام حسین بود

و مادرش از پادشاهان کیان است بفخر از اولاد و امجادش زین العابدین علیه السلام

و سنت سنیه حضرت خیر الانام را احیا نمودند و خود حضرت در مقام

فخریه فرموده اند که نسب من از پدر بقریش و طرف مادر بسلاطین فرس

میرسد از این سبب مرحوم آقا صادق معروف بهجری در مقام

مفاخرت گفته حضرت سجاد همین جد من ٭ کیست

درین سلسله همقدم من ٭ از طرف اب بهاشمیان برسم ٭

وز طرف ام بکیان برسم ٭

فقره بیست و چهارم و بالعکس سلاطینی که یکی از پدر و مادرشان ابهم

پارسائی و نیک گوهری موصوف نبوده بمقام خسروی و پادشاهی یافته اند

چگونه عالمیرا خراب و جهانیرا ویران کرده اند مانند تور و سلم که

مادرشان دختر ضحاک بود بعد از رسیدن تور بپایه سلطنت در مملکت

ترکستان

ترکستان و سلم در کنعان چه قسم خرابیها در ایران رساندند همچنین

افراسیاب که نتیجه تور بود بواسطه بدگوهری بچه طریق ایرانرا ویران

کرد ماهوسوری نیز از همان سلسله بود بعد از هزاران سال وقتی

که در خراسان بحکومت رسید شاه یزدجرد را بیجان و مملکت را بیسامان

کرد لهذا چنانکه در بقای نوع لازم است که شخص از مرام ازدواج

روی نماید همچنان واجب است که در رعایت عفت و صیانت نفس

مسامحت و سهل انگاری ننماید تا فرزند گوهر پاک آید و از مفاسد

فرزندان زشتخوی بدسیرت خود و خلقی را گرفتار رنج و تعب ننماید

سعدی علیه الرحمه فرموده

زنان باردار ای مرد هوشیار ٭ اگر وقت ولادت مار زایند ٭

از آن بهتر بنزدیک خردمند ٭ که فرزندان ناهموار زایند ٭

فقره بیست و پنجم بلکه خسروان دادگر و شهریاران زبردست برور

مردمان فرومایه نیست که هر را در کارهای ریاست و کشورداری نیز
روا نمیداشتند و بزرگی نسب و پاکی گوهر را در مناصب دولتی نیز
شرط میدانستند چنانکه از شهریار دادگر دادگستر در بابل انوشیروان
عادل حکایت کنند که هنگامی که آن خسرو مالک رقاب بتعمیر
و اصلاح شکستگیهای سد باب الابواب بپرداخت برای اتمام آن
کار زر بسیار لازم شد و در سفر موجود نبود بدستور نامدار بزرگمهر البوزرجمهر
فرمان داد که از رعایا وام بستانند و هنگام وصول خراج واپس دهیم
البوزرجمهر مضمون فرمان پادشاه را بمردم اعلام و اعلان نمود
مردی دباغ بحضرت دستور نامدار و معروض داشت که من آنچه
پادشاه خواسته بنقد کارسازی میدارم و واپس نمیخواهم و تنها
بخشش شهریار کامکار میدارم و در ضمن مستدعی چنانم که پسری
دارم در خط و حساب و علم و دانش هنرمند و سخن کاردان کو نیست

بافته است

بافته است مرض فرمایند که در دفترخانه همایون جزو نویسندگان دیوان
و چاکران دربار آسمان نشان مشغول و محسوب آید البوزرجمهر استدعای
مرد دباغ را بحضور شهریار دادگر معروض داشت و از راه خدمتی بزرگ
نسبت بدولت می پنداشت انوشیروان فرمود من این ارمغان نمیخواهم
و با انجاح مأمول ایمرد دباغ فرمان نمیدهم بجهة اینکه در قانون طب
مبرهن است که بعضی امراض که در وجود شخص باشد آن مرض در اولاد
یا اولاد اولاد و اولاد بعیدتر بواسطه بروز خواهد کرد همان نوع فرومایگان
چون در امور دولتی مداخله یافتند طالب مقام وزارت و ساعی
در تحصیل جاه و صدارت میشوند و چون بمقام عالی را یافتند
و باین منصب منیع نایل شدند در اهانت مردم بزرگ و ذلیل
کردن خانوادهای بزرگ ساعی و جاهد گردند و از هیچگونه
ستم و مردم آزاری کوتاهی نکنند و من نمیخواهم که برای آن

مفسد امور باعث آسیب رعایا و دولت را پایگردم چنانکه گفته‌اند

با فرومایه روزگار مبر ** کز نی بوریا شکر نخوری

فقره بیست و ششم پس دانسته شد که مردمان بزرگ سزاوار است که گوهر

و پارسائی پدر و مادر را از پاکی ذات فرزند دارای جبلت تام

و در امر مزاوجت رعایت عفت و عصمت را با اهمیت تمام ازدسته‌اند

و چون شمه در خصوص توالد و تناسل گفته شد کنون باید دانست که

روح در وجود انسانی بر سه گونه است روح رحمانی و روح انسانی

و روح حیوانی روح رحمانی در کسانیست که پدر و مادر در آنها

از پاکی جبلت و پاکی آبشخور بهم رسیده پارسا و پرهیزگار و خداشناس

و سپاس دار و مهردار بوده از توجهات روحانی بلند ذات حسابی

برداخته خداجوی و حق پوی متصف بصفات حمیده صوری

و معنوی و در خوراک و پوشاک و مکان و معاشرت در راحت

واستفراغ

و استفراغ تمیز و با پرهیز باشند و بعقد و نکاح آشکار بقانون شریعت ازدواج

یافته اولادی که از چنین اشخاص بهم رسد جوهر روح آنها است کامل

و عاقل و دانای بحق بنای مطلق کردند و در صدد رهنمائی خلق بسوی حق

بوده قابل قبول نبوت یا ولایت یا امامت و پیشوائی و پادشاهی

و حکومت و فرمانروائی میشوند روح انسانی در کسانی است که پدر و مادر

آنها با از پاکی جبلت و پاکی آبشخور بهم رسیده و پارسائی هم داشته و طبعاً

جسمانی مایل بوده و در طرز معاشرت بطوری که باید و شاید تمیز و پرهیز

ننموده باشند نسلی که از آنها بهم رسد عاقل و دانا گردیده در پیروی

کیش خویش ثابت و لیکن در کسب روزی از حلال و حرام پرهیز ننمایند

و با بنی نوع خویش بکم و بیش براستی و کاستی و دوستی و دشمنی زندگانی

کنند روح حیوانی در کسانی است که پدر و مادر آنها غرق شهوات

نفسانی و طالب صفات شهوانی بوده مرتکب انواع اعمال ذمیمه

ومکتسب اقسام افعال وخیمه گردیده از آن سببهای بر مانسل اجنبیا

و در ملزومات سته تمیز و پرهیز نداشته پس آن نسل بد و نتیجه رذ

در عالم گذاشته باشند اولاد چنین اشخاص با هر عیب ظاهری

بیعفت و شوربر و کودن و مزور و موذی و دروغگوی و ناقص الخلقه

بعمل آیند و از روزی حرام پرهیز نکنند و در صدد اذیت و آزار

بنی نوع خویش و سایر آفریدگان بالبداهت قساوت قلب بوده باشند

از این سبب اکنون نیز در بعضی از شهرهای ایران مانند مملکت فارس

و کرمان در میان نجبا و دانایان اسلام و خانوادهای کهن معروف است

که مسلم فارسی زاده را بسبب اینکه از نسل پادشاهان سلف هستند

در نجابت مسلم و در اصالت کرم دانسته آمیزش و اختلاط با فارسیان را

بطریقه اسلام بدین ملاحظه ثواب جمیل و اجر جزیل [?] دانسته اند

مسلم یهودی زاده را بعلت اینکه سوری النسب و ضحاک حسب باشند

و از مسلم زاد

و از مسلم زاده بعضی بلاد که مشهور است از نسل زندانیان زمان اسکندر

باقی و نتاجشان از طرف مادر بکولیان و لولیان و سوزمانیان

منتهی و از نژادشان بعفت و نکاح بوده و پاره از نتایج ماهرویند

با آنها آمیزش نمینمایند اگر چه اهل آنجا بومی و از نسل ثلثه مذکوره باشند

با وجود آن محض اسم از ~~هر حیث~~ طایفه باطنا اجتناب دارند و از مواصلت (از طایفه کلیمیه ابا دارند الخ)

حتی الامکان پرهیز مینمایند چنانکه فردوسی علیه الرحمه فرموده

ز ناپاک زاده مدارید امید ** که زنگی بشستن نگردد سفید

فقره بیست و هفتم در فقره سابقه لختی از ثمرات و فواید لوازم ازدواج نگاشته آمد

لیکن گروهی دیگر که عارفان حقیقی و مرتاضان آئینی و سالکان

صمیمی میباشند از بدن و لوازم آن منسلخ گشته اعتنائی باین نشاه

فانی و توالد و تناسل ندارند و همواره در اندیشه آنند که از بدن گسسته و

روح را بعوالم روحانی و مجردات علوی پیوسته دارند و همیشه خویش را

از مشتهیات نفسانی دور و با میده وصول معارج سماء نفس را از لذت خورش
و پوشش و مکان و معاشرت و استراحت و استفراغ و زن و فرزند
مهجور سازند   سعدی علیه الرحمه فرموده

پرستنده کاشند زیر فلک ⁂ که هم دو توان خواندشان هم ملک
بسودای جانان زجان مشتغل ⁂ بذکر حبیب از جهان مشتغل
بیاد حق از خلق بگریخته ⁂ چنان مست ساقی که می ریخته

این است که بتجربه رسیده که دانشمند هنرمند و مرتاضان اُترمان
اغلب کم اولاد و اندک فرزند میشوند بخلاف آنان که در وادی
شهوات سرگردان و اشخاص ناقص الخلقه و عوام پر اولاد و کثیر النسل
میباشند بدین طریق که طبقه اولی یعنی مرتاضیان و مرتاضان بزرگی
علوم رسمیه را تحصیل نموده و بمیزان بزرگان دین و در مردان راه بین
رفتار کرده پس از تکمیل و تحصیل خالی از خیال شهوت و دولت

دادی

و برون از اندیشه بدست آوردن دنیا و آخرت محض خوشنودی پاک
یزدان و مهربانی و دوستی آفریدگان روزگار خویش را در رفاه حال
و آسایش زیردستان و رفع مفاسد و انجاح مقاصد جهانیان مصروف
میدارند بنابرین اگر منصفانه امور خلق را بنهج کردند و عزت
انسانیت و فواید مدنیت را بر خود متحتم و واجب شمارند و بجهت جلب
و کسب نفس نمایند جهان مانند بهشت برین خواهد گشت و ترقی
و آسایش و ثروت و مکنت خلق از آنچه متصور است افزون خواهد شد
و براستی فایده وجود و ثمره هستی این است و روش بزرگان نیک
فطرت چنین   چنانکه فردوسی علیه الرحمه میفرماید

برومند باد آن همایون درخت ⁂ که در سایه او توان برد رخت

فقره بیست و هفتم پس باید دانشمند هوشیار نیک بنگرد که آدمی چنانکه از زنده
آزاد و فاعل مختار در ثواب و عقاب آفریده شده از طرف دیگر در تجربه گرگ

اجل و بحقیقت عقاب مرگ نوعی گرفتار و در تقدیم و تاخیر آن حسابها است

که نمی دانند فاصله موت کی و در بدو اجل چه هنگام وارد و خواهند شد نفسی غافلند

که تا یک لحظه قبل از موت اضطراری و اجل حتمی از وصول آن بیخبرند که

خود را از مصادره آن در مقام امن و امان می دانند لهذا باید جد شد

قدر وقتی را که در دست دارد شناسند و بقیه که از زندگانی باقی است غنیمت

عزیز شمارند و بقانون قدرت و فرمان بزرگان این خود در گفتار کنند

شیخ بهائی علیه الرحمه فرموده

هر چه بینی در جهان دارد عوض ✱ در عوض گردد ترا حاصل غرض

بی عوض دانی چه باشد در جهان ✱ عمر باشد عمر قدر آن بدان

و در بیان مقام انسانیت و معرفت و عزت عمر گرامی عارف ربانی

بابا افضل کاشانی فرموده است که همه آفرینش جهان از جان دارد

و جهان مانند یک اصله درختی است و میوه آن نوع آدمی است

وهمه

و همه بنی آدم مانند یک تنه درختی است که ثمره آن جان است و همه

جانها مانند درختی است که جوهر خاص و ثمره مخصوص آن روح دریابنده

و روان پاک سرشت است و تمام روانان بر مثال شاخه درختی است

که گوهر ثمره آن فراستی فرد است که شخص را از رتبه ملک بالاتر

فرشته برساند چنانکه عقل کل و سید رسل صلواة الله علیه و آله فرموده است

اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله یعنی بپرهیزید از فراست

مؤمن زیرا که او نظر میکند بنور خدا ✱ و مولوی معنوی فرماید

مؤمن ار ینظر بنور الله شدی ✱ از خطا و سهو بیرون آمدی

فقره نهم پس چون همه اینها مختلفه در خلقت است ناچار از هر یک

اثری بروفق ملکات حاصله او ظاهر شود چنانکه فی المثل از جوهر نباتی

مانند عرق و الکل و عصاره نباتات و تیزاب و امثالها از

خوردنی و نوشیدنی و مالیدنی چنانچه بروفق فوائد علمیه پاک

وصاف ساخته و با اسباب پاکیزه تمیز کشیده باشند استعمال آن جوهر
در بدن مریض نافع و مؤثر میشود و شفا و سود کلی بخشند و چنانچه اگر
آن جوهر بی دقت و مواظبت نشود و یا در غیر موضع و بیجا استعمال شود
البته مایه مزید مرض و نکایت و موجب ازدیاد الم و شکایت خواهد گشت
بدینموجب شخص آدمی هرچه در باب شغل و عمل و ماکول و ملبوس و مکان
و معاشرت و امثال آن جهت استفراغ و اجتناس خوب باید که تکرار نمود
بسبب تکرار از او صادر شد ناچار آن وصف ملکه او شود و صورت آن
کار در قوه دریابنده و مغز او راسخ و جایگیر گردد و ابداً از ضمیر آن محو نشود
و مایه صدور تکرار آن عمل آید بلکه بقاعده اتحاد عاقل و معقول با ذات و
هویت او اتحاد و یگانگی حاصل نموده در همه عوالم و نشأت از وی
انفکاک نیابد و همین مطلب را نوعیکه متقدمین فلاسفه ایران از روی
دلیل علم اشراق و معقول و برهان گفته اند علمای اهل ادب در

درین زمان مدید جنس اعیان ثابت نموده اند چنانکه عارفی گفته

گر در دل تو گل گذرد گل باشی ⁂ ور بلبل بیقرار بلبل باشی
تو جزوی و حق کل است اگر روزی چند ⁂ اندیشه حق پیشه کنی کل باشی

و مولوی فرموده

ای برادر تو همه اندیشه ⁂ مابقی تو استخوان و ریشه
گر بود اندیشه ات گل گلشنی ⁂ ور بود خاری تو هیمه گلخنی

فقره سیوم پس از فقرات سابقه ثابت و محقق میشود که هرقدر شخص آدمی
در مراسم درست کرداری و پاک دلی و حسن تربیت و صفای
طویت رفتار کنند و نیروی عاقله سلیمه همینو را همه و معاون خود سازد
مراتب عقل و شعور و کمالات او افزوده رتبه عقلی و قوای روحانی
او متزاید میگردد و بر اولاد و بر اولاد اولاد چندین پشت وی اثر نموده
بر سبک در روش او مشی خواهند نمود و بر نیکنامی او خواهند افزود

و هر کس بدکاری و زشت خوئی را پیشه خود نمود و بر بهیمات انگیزد و بستمکاری
و بدرفتاری گراید و متابعت نفس اماره و هوا و هوس کند خوی دد و
و سیرت ددان گیرد مراتب عقلی و قوای روحانی او روی بتضعیف و پستی
نهد و این ثمرات در اولاد و اعقاب او نیز سرایت کند و موجب
تعذیب روح او گردد چنانکه کاملی فرموده است

آدمی زاده طرفه معجونیست ٭ از فرشته سرشته وز حیوان
گر کند میل این شود کم ازین ٭ ور کند میل آن شود به از آن

نظر هفتم

در وجوب التزام آداب دین و مذهب.

فهرستی بکم چون آدمی بقانون قدرت و اقتضای فطرت رفتار نمود
پر از نیروی سیمینا همی بوزه سپار گشت بهنگام هوشیاری اندیشه‌های نیک
و خیالات خوب و مرغوب که اندر خاطرش مصور و مرتسم گردد

اورا آثار قوه انگیخته بود که خصم و دشمن آن ادراکات عالیه نیز اوهام باطله
و پندارهای واهیه بمیان آورد و مانع تحقق و موجود گشتن تعقلات
صحیحه کلیه و صور مستحسنه عالیه آید و در هنگام خواب نیز که اعمال
قوای خمسه ظاهر بکمی گراید و سروش و الهام غیبی فرا رسد نیز
غفلت و دغابه کاری متخیله غالب شده صور علمیه را که روان دریافته
از راه اتصال بمبادی عالیه اخذ و درک نموده بپوشش نامناسب در او
پوشاند و رؤیای صادقه را باحلام کاذبه مبدل سازد ازین سبب قوه
فرو بر انگونه که باید و شاید بروز و ظهور نیابد پس هم چنین نفس ناطقه انسانی
و خرد در بابند آدمی که بر حسب آفرینش گوهری از عالم قدرت
و جهان سطوت و ملکوت است محض استکمال در قوس صعود و نظام
و انتظام جهان و جهانیان بدین دیر ناسوت نزول نموده که هم خود
استکمال و رسائی دریابد و هم دیگران از فایده کمال وجود رسائی

رساند و باز بمفاد کلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون
سیر الی الله کرده در سلک مجردات و در سلک ملکوت آید
بروی نیز دیوهای اکثر عنصر مانند خشم و آز و کبر و شهوت و بغض
و کینه و عصبیت غالب و چیره گشته از وصول بغایات عالیه
وی را باز دارد و از بروز و ظهور فواید حسنه مانع آید چنانکه بزرگ
فرزانه دانا شیخ ابو علی سینا خطاب نکات آمیز اندوه خیز عالم
ملکوتی را با عالم ناسوتی در قصیده عینیه معروفه خویش نیک متین
و سخت روشن فرموده در مفتتح این یک بیت که در آغاز آن قصیده است:
وصلت علی کره الیک و ربما ** کرهت فراقک و هی ذات تفجع
یعنی آن جوهر مجرد علوی و کبوتر آزاد ملکوتی با کراهت و ناخشنودی
بتو وصول یافت و بسا هست که از مفارقت و جدائی تو نیز ناخشنود
و قرین ناله و دریغ و اندوه هست تا بار این آلام نهد شخص را تا

این موانع را بمتابعت فرمانهای الهی رفع سازد و این غل و بارهای
زشت گمراه کننده را به ریاضت علمی مقهور و مخذول و مطرود نماید
که تا آن کبوتر عقلی که فی حد ذاته فرد و پر فرشته است بر زبر پایه کمال
و بینش که مقصود اصلی آفرینش است وصول آید و باین مقام
بلند اعلی فائز گردیده نمیتوان شد الا بدستگیری مرشد کامل مولوی
گفت پیغمبر علی را کای علی ** شیر حقی پهلوانی پردلی
لیک بر شیری مکن هم اعتمید ** اندر آ در سایه نخل امید
اندر آ در سایه آن عاقلی ** کش نتاند برد از ره ناقلی
هر که او بی مرشدی در راه شد ** او ز غولان گمره و در چاه شد
پیر را بگزین که بی پیر این سفر ** هست بس پر آفت و خوف و خطر
هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر ** دامن آن نفس کش را سخت گیر
فهر منی ره چنانکه فی المثنوی سیم خالص اگر با مس خلط و آمیزش یافته باشد

استادی هنرمند باید تا آنرا در بوته اندازد و سه برابر آنکه آن مس سرب
بران افزاید و فراخور آن تنه کار بر آن باشد و حرارت آتش را
باور ساند درین هنگام آن مایه مس که با آن سیم مخلوط است مجذوب
سرب گشته در خاکستر می آمیزد و نقره از غش خالص شده در عالم نمایان
بدین روش برای مظهر نمودن دیوهای جسمانی و خاکسار داشتن
قوای زشت حیوانیه که در مغز اغلب افراد انسانی ثابت و راسخت
پیغمبری و راه نمائی ماهر در کار است که از روی قواعد عقلیه کلیه
موافق اراده حضرت یزدان و خشنور و خشنوران راهنمای بنی نوع
انسان گردد که بدانش و بینش و ملایمت و مدارا چنانکه استادان
غش و مس را از سیم جدا گردانند او نیز این دغل دیوها را از مغز افراد
انسان بیرون و مانند تنه کار هوا و هوس را معدوم و مضمحل نماید
و قانونی احداث فرموده خلق را براه راست و طریق ثواب هدایت نماید

تا بدین

تا بدین روش ارواح مجرده و روانهای صافیه مانند سیم خالص
از رذایل و مفاسد مصفی و پیراسته گردد مولوی فرموده
بهر این گفت آن رسول خوش پیام ** رمز موتوا قبل موت یا کرام

و نیز فرموده

تا نمیری نیست جان کندن تمام ** بی کمال نردبان نائی ببام

فقره سی و سیم چنانکه درین کره زمین که بحسب ظاهر همه سنگ و خاک است
از آن بندرت جواهر گرانبها مانند الماس یاقوت وغیرها
صورت وجود می پذیرد و هم چنین خلق این کره زمین از
بنی آدم که چندین صد کرور بوده و میباشند بر وفق اراده خالق
منان و اقتضای زمین و زمان و لزوم نظم و رفع ظلم و عدوان
در میان ایشان راهنما و خشنور و خشنوران بر انگیخته شده که بر حسب
فرمان حضرت یزدان بیایند و وصول انها بمقامات عالیه

ارجمند بکیش و مذهب و آیینی دلالت نموده نیک و بد و راست

و کاست و ناجی و هالک را از یکدیگر ممتاز فرماید و بر حسب مصلحت ساعت

و یاری پیره و خشور یعنی سلطان دادگر آن طایفه بر صحیفه بر نعت

الهیه در کره ارض منبسط گشته تا هر کس بقدر کوشش و بینش خویش

قدرت و توان و بزرگی و عظمت حضرت یزدان را فهمیده و را

وصول باو بسپارد و طریق رستگاری گیرد عارف ربانی [illegible] فرموده

عارف ربانی فرموده

عالم چو کتابیست برازنده و داد || صحاف قضا جلد او بد ابعاد

شیرازه شریعت و مذاهب اوراق || انست همه شاگرد و پیمبر استاد

فقره سی و چهارم رنجی که گفته شد برین کره زمین چندین وخشوران

پیغمبران بفرمان بزرگ یزدان در ایران و دیگر کشورهای جهان ظهور

یافته که چون با تمیز در یکی بتحقیقت نظر کنی همه را قانون و یک نعت

نسخه

نسخه و در راه و روش یکسان بوده زیرا که پیغمبران آنست که مأمور بتبلیغ

احکام و رفقی در رساندن فرمانهای آسمانی باشند و احکام و رفقی در

هر ادوار بقتضای ادوار نیست و قابل اختلاف نخواهد بود پس از آن

برحسب تغییر و تبدیل زمان در هر مملکتی از ممالک و بعضی از بقاع

این کره روشنی ظاهر و طایفه آنگاه رشد و بعد از هر پیغمبری امتان و تیره

تیره گشته و میشود که در اصل حق پرستی اختلاف انداخته و می اندازند

هر گروهی تعصب و لجاج و هوای نفس بر دیگری مدعی شده که در این باب

در کتاب کریم چند آیه شاهد بر وقوع اختلاف از رؤسای بعد از پیغمبران

هست از آن جمله آیه شریفه میفرماید **یا اهل الکتاب لم تقولون**

ما لا تفعلون و در موضع دیگر میفرماید **یا اهل الکتاب لم**

تکتمون الحق وانتم تعلمون و ایضا فرموده **یا اهل الکتاب**

لم تصدون عن سبیل الله یعنی ای اهل کتاب چرا میگوئید

چیزرا که بآن عمل نمیکنید و چرا کتمان حق میکنید و حال آنکه میدانید
و چرا باز میدارید مردم را از راه خدا و چند آیات دیگر که مدلل است
بر خلاف از روساء بعد از پیغمبران و این معلوم است که این اختلافات
نبوده و نیست مگر از هوای نفس والحکم لله در واقع یکی است
ولی هر یک از روساء ترها بارها گفته اند که نخستین کس که او خونریزی نکند
و اول این شخص که بنبوت مبعوث گشته ما از پیروان و راهروان اوییم
و بر حسب امر و فرمان او و روش و شرع و برابر باید و چرا میداریم
و حق شناس و راست رو و خداپرست و ناجی و رستگار مائیم و دیگران
همه خلاف رو و هالک میباشند چنانچه در قرآن کریم فرموده
کل امة دخلت لعنت اختها یعنی هر امتی که پیدا شد لعنت نمود
امت مثل خود را و نیز فرموده کل حزب بما لدیهم فرحون
یعنی هر گروهی از امت با آنچه نزد خودشان است خوشحال و راضیند

و معروف است

و معروف است که کس نگفته که دروغ مار نیش است و بیشتر آنها غرض آمیز
و بیهوده را عوام الناس باور داشته و دارند عارفی فرموده
صد هزاران دام و دانه است ای خدا ما چو مرغان حریص بینوا
و نیز کاملی فرموده
دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم
بجهة توضیح مطلب مذکور حکایتی از تواریخ سلف میآوریم و آن این است
هجری سی و پنجم در ایامی که حضرت ولایت مآب امیرالمؤمنین علیه السلام
بر مسند خلافت نشست و حق بمرکز قرار یافت معاویه در شام حکومت
داشت و ادعای خلاف مینمود آن بزرگوار طرماح نامی را
برسالت نزد معاویه فرستاد که شامات در دست او و خلافت
و مملکت کوفه و توابع با آنجناب باشد که نزاع فیمابین متارکه گردد تا
دیگر خون مردمان ریخته نشود طرماح همین پیغام تبلیغ رسالت نمود

در جواب او گفت که اسم خلیفگی با من باشد و مملکت را همین طرف
و شهر البلاد شامی و هم   طرماح در جواب گفت که اینجا سخن را بنویسان
گفت چرا که تو لیاقت خلافت نداری و خلافت حق امیر المؤمنین است
و بس که داماد پیغمبر و ابن عم اوست   معاویه را از گفتار
طرماح خوش نیامد گفت که اگر نه این بود که رسول را نباید کشت
الآن حکم می کردم که ترا بکشند بر خبر و بر وجه المسکینم تا عاقبت
بحث که را بار شود   بعد از رفتن طرماح عمرو عاص داخل شد
معاویه سخنانی که فیما بین او و طرماح روی داده بود نقل کرد
عمرو عاص گفت حق گفته است خلافت حق علی است بر سبب
بچه جهة گفت بواسطه اینکه او از بنی هاشم است و تو از بنی امیه
علاوه بر این در همه غزوات در خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود
شمشیر زد زحمتها در راه دین کشیده است   معاویه گفت تو هم چنین میگوئی
اگر

اگر حق بجانب علی بود خلق مرا چرا قبول کردند جواب داد که خلق
بیشعورند   معاویه گفت تو چرا صحه در این امر گذاشتی جواب داد
که بجهة تملق تو گفت اگر میدانستم که حق بجانب علی است من چرا
خود اقدام با مر خلافت میکردم   او گفت حب ریاست ترا
نمیگذارد که حق و ناحق را تشخیص دهی این حرف معاویه را سخت گران آمد
و کینه کشتن عمرو عاص را در دل بست لیکن نتوانست که در بدو اسلام
امری حادث شود لذا علمای وقت را بطریق استفتا سؤال نمود
که اگر کسی بر امام و خلیفه زمان افترا گوید حکمش چه چیز است نوشتند
قتل است   بعد از آن نوشته را بعمرو عاص نمود گفت صحیح است
این در صورتیست که کسی افترا بندد ولیکن من صدق مطلب را
گفته ام و ثابت هم میکنم که دروغ نگفته ام معاویه گفت بسیار خوب
اگر ثابت نکردی ترا میکشم   بعد از چند روزی معاویه در مسجد نماز جمعه را

جمعیت زیادی حاضر بودند بعد از فراغت از نماز عمرو عاص بالای منبر رفت
آواز داد که ایمردم نو و به سخنی دارم که نه از خدا وحی آمده و نه از پیغمبر خدا
و نه از خلفای گذشته و نه از علی بن ابیطالب و نه از معاویه شنیده ام
از خود میگویم که هر کس زبان خود را به بینی برساند آن کس حلال زاده است
و الا حرامزاده مردمان در این باب غور نکرده بلا تامل زبانهای خود را
دراز کرده قصد رساندن به بینی نمودند حتی معاویه هم سعی زیاد بکار
برده زبان را دراز کرده رسید پس از آن عمرو عاص از منبر بزیر آمد
بعد از چندی معاویه در صدد برآمد که تو قول خود را ثابت کردی
و باید بتو بگویم عمرو عاص گفت که قول خود را اندکی است ثابت کرده ام
خاطرت هست که آن روز روز جمعه که چندین هزار نفر جمعیت بجهت نماز
در مسجد حاضر بودند بالای منبر رفتم گفتم ایمردم هر کس زبان خود را به بینی رساند
حلال زاده و اگر نرساند حرامزاده است مردم زبانهای خود را از دهن بیرون

بیرون آورده

آورده و بطرف بینی خود دراز کردند تو هم سعی زیاد بکار برده همین کار را
میکردی مردم را شعور این است هیچکس بمن نگفت که این سخن از کجا
آوردی چرا باید زبان به دماغ برسد همه زمان بطریق جبر انتند
قول آنها را بسبب حقیقت خود قرار نتوان داد معاویه متعجب شده
فتوی را گرفته پاره کرد پیش دانایان روزگار این نشست نمونه چو ازار است

چه خوب فرموده مولوی معنوی علیه الرحمه

صد هزاران اهل تقلید و نشان ** افکندشان نیم وهمی در گمان
خلق را تقلیدشان بر باد داد ** ای دو صد لعنت برین تقلید باد

فصل بیست و هشتم اگر چه اکثر از رسالت و پیغمبران لاحق از قبل خداوند مامور بوده اند
که مردم را از احکام پیغمبر سابق منع نموده بشرع و احکام تازه دعوت نمایند
و لیکن چنانکه اشارت رفت این بخیه بشرع از راه طلب ریاست و خلافت
و بالجمله علمای اهل فتوی و نواب خلفاء در هر ملت و مذهب از برای ریاست کلیت

اختلاف مغاربت فهمیده مایهٔ اختلاف مشارب و تفرقهٔ مذاهب گشته
که شرقیان و غربیان و شمالیان و جنوبیان هر یک را اثبات مدعای خود
دلیل و برهان قائم ساخته خود را خداپرست صحیح پنداشته ولی
ایرانیان سابق را این قسم نبوده اند چون این کشور بحسب مکان
وسط ربع مسکون و از حیثیت آب و هوا و محاسن جغرافیا اعدل و اطیب
و افضل از سایر کشورهاست چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
در فضیلت ایرانیان فرموده لو کان العلم فی الثریا لتناوله
ایدی رجال من فارس یعنی اگر علم و دانش در آسمان باشد
هر آینه دست مردان فارس بدان رسد و نیز فرموده که از جانب حق تعالی
بر او وحی شده بود که ری دار و امر کن قوم خود را انگیخته
عجم را بدرستی که آنها معمور و آباد کردند شهرها را و وطن کردند در آن
بندگان من و نیز اشاره بدان تازیکی که اندر زمان شاهنشاه

فرشته فر

فرشته فر انوشیروان دادگر تولد یافته چنانکه فرموده است که وُلِدتُ فی
زمن الملک العادل یعنی تولد یافتم در زمان پادشاهی عادل
و نیز توجه آنحضرت در میان صحابه سلمان پارسی بیشتر بود چنانکه
در تعریف وی فرموده سلمان منّا اهل البیت یعنی
سلمان از خاندان ماست و هم چنین فرموده است که پارسیان
در هر سال شمسی شش مرتبه اتفاق و خیرات میکنند و در هر سال
ارواح منسلخه از ابدان را از میراث و خیرات یاد و شاد مینمایند و شماره
از احتساب تاریخ شمسی آنگونه محسوب و مضبوط میدارند که ابدا
اختلاف فصل نمیشود و عرب ازین خیر کثیر بی بهره اند و نیز فرموده
که آید وقتی که بر ذریه من از غلبهٔ اعدا کار سخت گردد و از تواتر بلیات
و کثرت مصیبات زندگانی بر ایشان دشوار شود آنگاه در مصیبت ایشان
کسی جز ایرانیان محزون نخواهد بود و از اندوه ایشان احدی غیر از عجم

زنده و پاک نخواهد گشت و بزرگی از او ضیاء و ائمه اثنا عشر آنحضرت

در حدیث صحیح فرموده که عرب قدر و منزلت این امر را ندانسته

زود باشد که منتقل شود این امر از عرب به اولاد عجم سینتقل هذا

الامر الی اولاد الاعاجم و در حدیث دیگر که در بحار الانوار مذکور است

حضرت پیغمبر فرموده که سیصد و سیزده نفر اصحاب حضرت مهدی علیه السلام در آن وقت

و نجبا در زمین باشند کلهم من اولاد العجم ما فیهم عربی یعنی همه آنها

اولاد عجم اند نیست در میان آنها یک عربی خلاصه ادله و براهین

بر فضیلت ایران و برتری ایرانیان بر اهل جهان بسیار است محض اختصار

بدین چند کلمه که از آن استبداد ایران روشن شده اختصار نموده و صدق مطلب

فوق در این زمان هم معروف و مشهور است چنانکه در تاریخهای انگلیس یافته

اروپا سال بسال مانند قانون سابق ایرانیان منظور نظر است

که او را در زبان خودشان اکسیرنس می‌نامند یعنی اشیاء نفیسه هر مملکت را

جمع نموده تماشا و تجربه و فروش اقدام می‌نمایند بدان موجب چند سال قبل از این

در مملکت فرانسه و المان چند بازاری بر پا نموده و در آن مکان اهالی مملکت

ایران را بالاتر از همه جای داده بودند از این سبب یکی از وکلای دولت

علیه عثمانی سؤال کرده بود که این زمان اهالی ایران آن قدرها شأن ندارند

که جای او از همه بالاتر شده باشد جواب شنیده که زینت و نتیجه اولیای ایشان

و رسوم سلطنت و قانون مملکت داری از ایران بر پا شده و ما همه

از آن اخذ نموده ترقی کرده ایم پس بر جمیع دول واجب است که بزرگی

ایران را مانند مرشد خود احترام داشته باشند صنایع از ایران باید گرفت

هر جا بود فرع از آن اصل است بود وصف ایران برون از حساب

نگنجد در این تنگ میدان کتاب

نظر هشتم

موجب آسودگی و امنیت خلق آباد بودن دو دهن نموده و هست

فقره سی و هفتم بارزی چنانکه صفت ایران و ایرانیان گفته شد همین گونه

در نامه‌های باستان دیده می‌شود که در آغاز این چرخ چرخ مایه زیب و آرایش جهان
و بروز و ظهور جهانبانان نشت وخشور و خشوران مه‌آباد روانشاد بوده است
که راه حق پرستی و خداشناسی را آشکار نموده و مایه آبادی این خطه مبارکه
و بانی عمارات و طرح شهر و باره و قصبات گشته و ذریه خود را
موافق الهامات الهی بمراتب انسانیت رسانیده چنانکه از مولای
متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند قبل از خلق آدم در جهان کی بود
فرمودند آدم باز سائل تا سه دفعه این سؤال را نمود هر مرتبه فرمودند آدم
و بعد فرمودند آن‌ها آن اگر تا هفتاد سال بپرسی خواهم گفت آدم پس
معلوم است که آدم بسیار در جهان آمده و احادیث در این باب بسیار است
و آن بزرگوار را جهت خود با برادران نزول و ظهور فرموده‌اند که بر روی
زمین سپاهمبو مهمنش طرح و طرز نشست و دمه و ستایش حق
پرستی و سرشت افکار و اطوار مستحسنه آن‌ها کرده و کتاب آسمانی از یزدان

مه‌آباد



با فرهنگ بیان که زبان آسمانی و دساتیر با دساتیر بزرگ اشعار رسانیده
و تخم مذهب و کیش پاک دلبستانی در جهان افشانده و از نصایح حکمت
آمیزش طریق راست خداپرستی و قوانین سلطنت و جهانداری
بر پا نشانده و علم و دانش و هنر و بینش هویدا گشت و چندین هزار
هزار هزار دوره آسمانی تمام خلق در جهان از راه محبت و مروت
و اتحاد و یکرنگی و فراغت در ظل شاه وخشوران این دودمان
زندگانی و گذران نموده به فراغت نشستند چون اینها به روزگار دراز
سپری گشت و مدت مدید بپایان آمد و خلایق و مردمان بی‌پروا
بر روی انکرمهبو خوی ددان و عادت دیو سیرتان گرفته
بدکار و تباه روزگار شدند تا آنکه چهاردهم شاه وخشور از نژاد
مه‌آباد موسوم به آباد آزاد از میان مردم کناره گرفت و اندر غار کوهی
دور از خلق به یزدان پرستی و گوشه‌گیری پرداخت و مردم روی زمین.

بی هادی و راهبر گشته یکسره بجنگ و فتنه بیکدیگر برافراختند و در شعاب جبال
و قلله کوه منزل گرفتند و یکباره رسم شناخت و علم و هنر از میان برفت
چون روزگاری دراز برین نهج بگذشت باز نسیم رحمت الهی بوزیدن
آمد و دریای مهر یزدانی متلاطم گشت دوم بار شت شاه وخشور
وخشوران جی افرام که از نژاد مه آباد بود در انجمن عالم ظهور نمود
قانون آیین مازدیسنان (بوهربود کیش) یعنی کیش و آیین
دیرین را در جهان جاری و ساری فرمود و چندین هزار هزار
دوره آسمانی بواسطه آن سترگ وخشور و نژاد پاکش علم و دانش
و هنر در جهان گسترده و مردم در سایه دادگرشان آسوده بر نشستند
تا آنگه باز مردم راه بدکاری پیش گرفته بطریق گمراهی رفتند
و سالهای فزون از شمار جهان ویران ماند باز نسیم بهار رحمت
و بخشش ایزدی در فیضان آمده شت شاه وخشور وخشوران شای کلیو

بود

بود بود کیش را اندر جهان بگسترد و بازار علم و هنر و دانش و بینش
و آسایش رواج یافت و چندین هزار دوره بروج دوازده گانه
عالم آباد و عالمیان در راحت و امان بودند تا آنگه باز از ناهنجاری
و زشت کاری مردم آن روزگار سالهای بسیار جهان ویران ماند
چهارم بار باز مرهب جود و بخشش ایزدی شامل حال جهانیان گشته
شت شاه وخشور وخشوران شت یاسان بود بود کیش را
در جهان اجرا داشت و انوار علم و دانش و هنر در جهان جاری گشت
و از یمن عاطفت آن وخشور بزرگوار و اولاد و امجادش چندین هزار
هزار سال گروندگان آفریدگان در آسایش و امان زندگانی نمودند
و عالم آباد و عالمیان خرم و دلشاد بودند تا آنگه باز تاریکی بدکاری
و بدخویان جهان فرو گرفت و انوار عدل و داد این وخشوران
بزرگ ناپدید شد و جهان سالهای بسیار ویران گشت تا آنگه

بهجم بار رحمت خداوندی بر خلق جهان سایه گسترد و خسرو خسروان

کلمه یعنی هم نخست شاه و خسرو کیومرث ظل رحمت بر جهانیان بگسترد و قوانین

ستین بود بعد کهش در جهان مقرر داشت و آثار علم و معرفت

عالم را فرا گرفت و قواعد سلطنت و جهانداری و اساس

کسب معیشت و برخورداری از فر آن بزرگ برگزیده حضرت باری

در عالم جاری و ساری شد چنانکه صاحب تاریخ معجم در آورده

نخستین خدیوی که کشور گشود ٭ سر تاجداران کیومرث بود

چو زینت گرفت از رخش تخت و تاج ٭ بینداخت بر مرد دهقان خراج

نه آن کز دما بر دم از مردمی ٭ که آید در اندیشه آدمی

فقره سی و هشتم مانند و خسروان پیش نخست شاه کیومرث و نخست شاه

هوشنگ و والا خسرو حضرت جمشید داد جمشید داد نخست شاه و خسرو

اشو هوشنگ و بهمن بیابند نخست شاه طهمورث دیوبند و شهنشاه

خورشید نشین نخست شاه جهاندار جمشید و بعد از آن نخست شاه فریدون

فرخ فرشت و منوچهر مینو چهر و کیخسرو فرشته سیر و عزه بالهام یزدانی

شاه و خسروی نموده خلق را از طلب رفت خود بدیانت و سداد

هدایت و ارشاد فرمودند یعنی جهانداری و شهریاری ایشان برای

بدست آوردن جاه و آب و گرفتن باج و خراج و تحصیل لذات

جسدی و ادراک شهوات نفسانی بوده بلکه مقصود ایشان از سلطنت

و جهانداری اجرای فرمان حضرت باری و نگاهداری آفریدگان

از زشت خوئی و بدرفتاری و رفع ستم از دیگران و گستردن دانش و داد

و فزودن هنر و بینش و سداد و انتظام جهان و آسایش جهانیان بوده

چه اصل بنای پادشاهی برای اجرای فواید مذکوره نهاده شده

و این پیکره رهنما بکمیت انسانیت بر گذشته این بود که شاهی

بسیار جهانداری این شاه و خسروان ایرانی در جهان نباید چنانکه

در قرآن مجید وارد شده است که فرموده و منهم من قصصنا
علیک و منهم لم نقصص علیهم یعنی پیغمبرانی که شمردیم و قصه
کردیم و پیغمبرانی که قصه نکردیم مقصود این است که اینها بسیار آمده
که در قرآن و میان خلق عوام ذکر آنها نیست و در هر کشور از کشورهای
جهان از روش ایشان اساس حکومتی بر پا شده و بنای آبادی نهاده
گشت و مردم جهان از راه محبت و مودت و وفاق و اتفاق
و مردی و مردمی و عدل و داد این خسروان والا نژاد خجسته نهاد
آسوده و مرفه الحال و خرم و دلشاد زیستند این است که دانا فرموده
نه تو خود شاهی و پیغمبری چون نگه بینند به یک انگشتری
فقره سی و نهم ولی پس از آن تا اقتضای وضع زمان و زمین و اختلاف
آرای اهل هر کشور آن قواعد و احکام کم و بیش شده تغییر و تبدیل یافت
و هر قومی با اسم کیشی خاص و آئینی مخصوص خصوصی گرفتند و لکن اصل در همه

همان کیش یزدانی و قانون آسمانی بود که در هر قطری از اقطار
و صقعی از اصقاع بر آن شاخ و برگها افزوده چندین هزار مذهب متفرقه
در گرد جهان آشکار شده تا این روزگار اصل صورت و چهره دین
آسمانی و پیمان در لباسهای گوناگون در اقطار ربع مسکون با اتحاد و یگانگی
باطنی و اختلاف و تغایر صوری باقیست پس از این روش
توانی دریافت که حقیقت همه ادیان و جمیع و کل خطوط منتهیه
مستقیمه موصله الی الله تعالی باشند چه روشن است که هر خط مستقیمی
که از محیط افراز شده بمرکز خواهد رسید و نیز در دساتیر وارد شده
که راههای سوی یزدان بشماره دمهای آفریدگان است و توانی
دریافت معنی این کلمه مبارکه جامعه را که یکی از ائمه اثنا عشر فرموده
الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق پس هر آنچه گفته شد روشن
گشت که جهت ظهور پیغمبران بصنف شاه و خسروان اندر جهان این است

آداب و احکام و از تخصیص صفات عالیه روحانیه و تکمیل عادات حسنه انسانیه
مفیده و مثمر نیست و به کار زشت روزگار در گلشن آمیخته از بغض و عداوت
و دلش در حیطه سیئات فسق و شرارت است اندر روی زمانه از غضب الهی
و راه رستگاری از عقاب زمانه نخواهد یافت چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده

اگر خدای نباشد ز بنده خوشنود شفاعت همه پیغمبران ندارد سود

فقرهٔ چهل و یکم اندرین مقام حکایتی آوریم تا بنگ شناسی که اختلاف
اسمی اندر دین بی تخصیص اوامر مراسم دیانت مایه خرابی جهان و اختلال
حال جهانیان است و وفاق و اتحاد و تکمیل قواعد مراسم انسانیت مایه
آسایش و آبادی هر ملک و سامان اندر تواریخ آورده اند که در زمان
سلطنت شاهنشاه آگاه طهماسب شاه ماضی صفوی همایون شاه ابن بابر شاه
گورکانی از هندوستان از غلبه اعدا با ایران آمد و از آن پادشاه والاجاه
استمداد نمود شاه طهماسب لشکری مرکب از هر گروه از قشون ترکان

و افغان و اکراد و بلوچ و بختیاری و قزلباش با مداد همایون شاه
تعیین فرمود و او را با اثاثه سلطنت روانه هندوستان داشته چون
همایون شاه به هندوستان رسیده و بر اعدای خویش غلبه یافت
و در سلطنت هند مستقل گشت اردوی مذکور را برای حفظ ملک
و سد ثغور نگاه داشت لشکریان مذکور با اهالی اصلیه هند را اغلب
هنود بودند بلحاظ مغایرت مذهب و لعب شرب بهانه ارث و جزیه
خمس اراضی دست ظلم و تعدی گشوده از هیچگونه ستم و مردم آزاری
خودداری ننموده چون از فرمان صاحب شرع بی استحضار و بیخبر بودند
آزار خارج مذهب را حمایت دین و اذیت یهود و هنود را مایه رضا
و خوشنودی حضرت رب العالمین می پنداشتند آتش این ظلم اندک
اندک اشتعال فزونتر شد تا آنکه بکلی قلوب مردم از سلطان رمیده گشت
و عقیده زیردستان در نیکخواهی پادشاه تغییر یافت و عموم رعیت در حق

دولت و ملت اسلام بجای او بزرگی نصب نموده‌اند در حال همایون پادشاه
درگذشت و پادشاه آگاه والاجاه محمد اکبر شاه در سلطنت هندوستان
متمکن گشت چون آن پادشاه دانشور از تعدی لشکر و رعایای آن
بوم و بر استحضار یافت و بجز دانش اصلی و دانش فطری دانست که این
روش را عاقبتی وخیم و خاتمتی ذمیم خواهد اندر اصلاح این کار
تدبیر نمود و علمای مذهب و فقهای ملت را از شیعه و اهل سنت بحضور خواست
و فرمود مرا از شما سؤالی است نیک بیندیشید و پاسخ دهید
پس فرمود که پیش از ما مذاهب و ادیان بسیار بوده و اکنون هم
هست از جمله دین اسلام که مذهب اصلی و کیش آبا و اجدادی ماست
بچندین فرق معروفه متفرق و مختلف گشته که اهل هر فرقه خود را حق
و دیگران را باطل میدانند اکنون میخواهم شما که علمای اسلام و دانشوران
بزرگ اسلام هستید متفق گشته برای من روشن دارید که اهل کدام

مذهب

مذهب قابل بهشت و فایز بنجات خواهند گشت علمای مذکور پس
از گفتگوی بسیار و مباحثه بیشمار ناچار بر این کلمه متفق گشته معروض
داشتند که اهالی هر مذهب و هر دین چه در اسلام و چه خارج که
متابعت احکام دین خود نموده و از محرمات مذهب خویش اجتناب جسته
و متقی و پرهیزکاری خود را آراسته داشت در آخرت رستگار
و اهل نجات خواهد بود بالجمله همه آن فقها بخط خود نوشته سپردند
که صلحای هر ملت قابل بهشتند چنانکه مولوی علیه الرحمه فرموده
اختلاف خلق از نام اوفتاد ؛ چون بمعنی رفت آرام اوفتاد
فقرهٔ چهل و دوم چون پادشاه مغفور جواب مذکور شنید
فرمود حال چنین است پس این همه عصبیت و عناد و بغض و نفاق لازم نیست
چه از اینها جز مزید منافرت و کثرت اختلاف حاصلی نخواهد داشت
و در نظر سلطنت و آداب حکمرانی و سیاست اهالی هر ملت را بر خود مساوی

و در محاکمات تفاوت مذهب را باعث تغییر حکم نباید داشت چنانکه
یکنفر هندو یا یهود و غیره مقصری متهم و یا موسوم شد از حکم اصل
صرف نظر نموده جبراً و قهراً او را به دین اسلام نباید آورد چه از صورتیکه
خود فتوی داده ایم صلحای هر ملت قابل جنت اند چه لازم دارد
که بحیله و فریب یا برشوت و نوید و یا بتخویف و تهدید خارج مذهب را
داخل اسلام نموده گناهکاران و مقصران آن سایر ملل را اندر دین راه داد
ملاحظه نمایید که اگر شخصی از کارگاه کوزه گری خواهد کوزه بخرد چندین
مرتبه کوزه را امتحان میکند و بدقت مینگرد که شکسته و سوراخ و کج
و ناراست نباشد پس در صورتیکه نجات صالحان راست چرا ما مردم
معیوب رانده دیگر مذهب را بخانه دین خود راه دهیم و زشتکاران
هر گروه را در دین خویش گرد آریم و بخلاف اذن صاحب شرع کم العباد
و دشمنی خلق خدا ابندیم و حکام و روش او را با ما لی ارباب تغییر دهیم

چنانکه

چنانکه فی المهذب در باب ارث با آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
اصحاب نسبت و قرابت را ما بین مسلم و کسانیکه خارج از دین
اسلام بودند مقطوع میدانستند تا مسلم اولاد و کسان شخص خارج اسلام را
از ارث محروم و ممنوع داشته نزد کافش را با هم حد به الاسلام بیکدیگری
راه هم که با و نسبت بسیار دوری داشته باشد چنانکه در کتب اسلامیه
این حکایت بتواتر رسیده که امیر مؤمنان علیه السلام بعد از آنکه محمد ابی بکر
از طریقه پدر ابا نمود و در سلک محبان و جان نثاران حضرت
داخل شد آن بزرگوار محمد را در عداد اولاد خود شمردند و نسبت او را با بیه
از پدرش مقطوع فرمودند و اسم چنین هر کس از خارج مذهب بشرف
اسلام مشرف شود اسم اصلی او را تغییر داده نسبت او را به پدرش نمی دهند
و عوض اسم پدر ابن عبدالله و ابن عبدالرحمن و ابن عبدالعلی مانند آن معمول است
پس چگونه روا باشد که با این انقطاع و جدائی این یکنفر که بشرف اسلام

مشرف شده ارث خمسی از خارج مذهب را ابراد و مستحقین و ارباب خمس
بمضمون آیهٔ کریمه واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه
وللرسول ولذی القربی یعنی بدانید هر چیزی که آنچه
غنیمت گرفتید شما از جنگ پس هر چیزی از برای خداست خمس آن
غنیمت و از برای رسول خدا و از برای اولاد آن بزرگوار
آنجناب خمس را از غنایم ماخوذه در جنگ و مقاتله ماخوذ میداشتند
مال از املاک مبیعهٔ خارجه ماخوذ داریم و ملت فخیمهٔ اسلام را بدینگونه
ظلمها مایهٔ منافرت دیگر ملتها گردانیم با آنکه حضرت رسالت پناه
در رعایت ملل خارجه که رعیت دولت اسلام باشند و جنگ
و جدال ننمایند تاکیدات اکیده فرموده چنانکه در یک مقام فرموده
من اذی ذمیا کنت خصمه یوم القیمه یعنی هر که یکی از رعایا
و زنهاریان خارجه را آزار رساند من در قیامت دشمن او هستم
ونیز

ونیز در مقامی فرموده من اذی اهل ذمتی فقد اذانی
یعنی هر که زنهاریان مرا آزار کند در حقیقت مرا آزار رسانده
و در هیچ کتابی از تواریخ و اخبار و احادیث معتبره مذکور نیست که
ابدا در عهد آن حضرت احدی از ارباب ادیان متعرض یکی
از خارجه شده باشد یا خود آنحضرت از املاک مبیعه خارجه
خمس اخذ فرموده باشند پس بر ما نیز لازم است که شیوهٔ مرضیه
آن حضرت را از دست ندهیم و مایهٔ اختلاف خود و منافرت
سایر ملل نشویم این بود که سالهای بسیار بحکم آن سلطان خردمند نمودار
در هندوستان همه ملل آسوده گذرانیده و در کمال اخوت و برادری
سلوک نمودند و سنوات کثیره دولت در آن خانواده بزرگ بماند
و نام نیکش اندر قرون و اعصار بماند و جناب ختمی مآب فرموده
الملک یبقی مع العدل ولا یبقی مع الظلم

و شیخ علیه الرحمه فرموده

پادشاهی که طرح ظلم فکند | پای دیوار ملک خویش بکند

نظر نهم

واجب بودن برای بنی نوع انسان متدین بودن
بدین حقه و دفع اشتباه از خطرات ملحدین

فقره سی و چهارم (چهل و یکم) در فقرات سابقه روشن شد که برای هدایت
بندگان و انتظام امور جهانیان لازم است وجود پیغمبران و
وخشوران که باراده یزدان با توان اندر جهان قانونی بنهاد خلق
کنند و نوع آدمی را بدان قانون مامور و منقاد دارند تا جهان
آباد و جهانیان بر نهج صدق و سداد آیند و این اثبات خود براهین
عقلیه و دلایل قطعیه ثابت و روشن شده است لیکن بعضی از اذهان
که بهره ای موسومند بدون کسب علم و تهذیب اخلاق و تصفیه

باطن در ریاضت نفس که همه شرایط لازمه معرفت حضرت باید علمی کم
آموخته چند که یاد گرفته اند منکر وجوب بعث وخشوران و پیغمبران
گشته بلکه قائل شده؛ مجرد و تنفیذ شعوری نستیه و یکباره رشته آئین و کیش را
گسیخته احکام دین و شریعت را که مایه تکمیل آدمیت و انسانیت است
موجب عیب و وحشت دانسته اند از جمله (موسیو روشو)
نامی یکی از فلاسفه در ممالک فرانسه ظهور یافته و در این مسلک کتابها
تصنیف نموده در یکی از مصنفات خویش از سبب حکایت آورده است
که وقتی در صحرا از سبب گردش و تفرج سیر میکردم انجام بسر خیمه رسیدم
دیدم زان خیمه بسیار چند نفر مردمان با وقار که آثار زیرکی از چهره
ایشان نمودار است نشسته اند با ادب بر ایشان سلام کردم و پس از سلام
از حال و نام ایشان جویا گشتم گفتند ما پیغمبرانیم که دین ما هنوز
اندر جهان جاری و معمول است گفتم زهی سکنجبینی که بدرازنا

سرافراز گشتم و بسعادت ملاقات شما فایز شدم زیرا مسئله در دل دارم
که دانای سابق نیافته ام که از وی مستفیض شوم و حل مسئله را از او مستدعی
آیم حال اگر رخصت فرمائید مسئله خود در خدمت شما معروض دارم گفتند بگو
گفتم این کرات غیر متناهیه که یکی از آنها این زمین است که ما اندر او ایم
و همه اندر فضای غیر متناهی اندر حرکت و گردشند و هر کدام در وجود خلقی
ایجاد و تولید مینمایند آفریننده این کرات و خالق آنها چه کسی است
و چه مقدار از زمان اینجا ساخته و برپا شده و چه قدر کارگر و استاد
در ساختن این بنیاد بکار رفت و لوازم آنها از خاک و آب و سنگ
وغیره از کجا بدست آوردند پیغمبران فرمودند صانع یکی است که
خداوند قادر توانا است و بدون معاونت احدی و بی نیاز از شخصی
بی اسباب و آلات و ابزار در طرفة العینی همه این کرات را از عدم بوجود آورد و قانون
توالد و تناسل و بعث و رجوع برپا داشت بمحض اراده حتمیه و صدور

سخن دریافت گفتم اگر چنین است این خدای ما این قدر زور چرا
باراده قاهره خود نخواسته است که فلان ملت فلان مذهب و کیش
و فلان قانون و روش معین و مجری و برپا باشد که مردم همه مطیع
و منقاد بوده بدان روش زندگانی کنند که دیگر محتاج نفرستادن
پیغمبران و رفتن یکی و آمدن دیگری نشود که مایه این همه فتنه و آشوب گردد
و بیجا نه دین و مذهب گفته و نه این همه خون اندر جهان ریخته شود و تفرقه
و جدائی بجای رود بلکه یکتی روابط معاشرت و دوستی خلق و
مواصلت و انکار شان که مایه آبادی جهان و آنچه که جهانیان است
سد و در آید (روشن) گوید چون کلام تا بمقام رسید پیغمبران
ساکت شدند و جواب نگفتند و من راه خود رفتم و بالجمله اگر
چه حکایت مرقوم ساخته خیالات واهیه است لکن از سبب سحه
و همراهی و تکذیب نمودن روشن توان گفت که سبب جواب از اول

وسکوت نائب پیغمبران این بوده که چون سؤال تحت وی جواب
احتیاج و افتقار مسبب در ایجاد عالم بمعاون و مددکار بود احتیاج
لازم ماهیت ممکن است که معلول و مصنوع و اثر واجب است
و واجب جل اسمه علت بسیطه تامه بل فوق التمام است که
حیثیت ذاتش حیثیت طرد الاعدام و قدرت و اقتدار است
که ابدا فقر و حاجت در ناحیه مقدسه‌اش راه ندارد زیرا که واجب
بالذات واجب من جمیع الجهات است بدینجهت پیغمبران لازم بود
که رد جواب فرمایند که خدائی شایسته کسی است که سراپای عالم امکان
و وجود را بدون اسباب و علل و معاون و مددکار دفعة واحده یکسره
از کتم عدم بعرصه وجود و هستی آرد و هرچه خواهد باراده محض صورت
وجود بخشد والا فرض خالقیت غیر معقول است بتصور و حسب عقلی
چه آنکه فرض علیت ناقصه بمعاون شود ممکن باشد و موجب لزوم

دور و تسلسل که محال است آید واما سبب سکوت نائب این بوده
که پس از آنکه روشن شد جواب پیغمبر از سؤال اول التزام نمود
بقدرت و حکمت خالق اعتراف کرد چون و چرا کردن و
از علت و سبب پرسیدن غلط است چه حکمت فرستادن پیغمبران
و فایده بعثت و حضور ایشان خود از مطالب واضحه و بدیهیات اولیه است
و از بدیهیات پرسیدن و اثبات آنرا طلبیدن خویش را از دایره
دانش خارج و از مرتبه دانشمندان بیرون ساخت علیهذا از جواب
سؤال نائب صرف نظر فرموده سکوت را بهترین جواب دانسته اند
که نیک گفته اند ع جواب ابلهان باشد خموشی

فقره چهل و چهارم

وآنچه در این باب بر خردمندان روشن شده
آن است که نائب راستی و مذهبی که رؤسای ملت و آئین که هر ملتی
برخلاف حکم صاحبان شرع خود مردم را از آزادی و کج رفتاری

اقدام میکنند تا مایهٔ ظهور اینگونه عقاید و انتشار اینقسم مطالب میشود
همانا روشن شود که در نیز از روش کشیشهای ملت خویش رنجیده و ناهنجاری
و بدرفتاری آنان را دیده که یکباره دل از راه دین و آئین برگرفته
و زبان بدینگونه ایرادات و کلمات گشوده چنانکه دیگری از دانشمندان
اوروپ که موسیو والتر نام داشته و وی نیز بهمین روش
و راه سپر طریقهٔ دهریان بوده در کتاب خود گفته است که زردشت اندر
اوستا برای اندرز ملت خویش فرموده است که انگره مینو یعنی اهرمن
ده دیو را در جهان از بهر این گماشته است که پیوسته از خرد و هوش ایشان
کاسته بشرارت و بدخوئی آنها را وا میدارد ولیکن زردشت اکنون
در جهان نیست که بنگرد کشیشهای ما هر یکی از هر ده دیو فزونتر و در عداوت
دیگر اهریمن ساعی تر و بجای ده هزار ضد گونه شرارت و شقاوت مضایقه ندارند
پس دانسته شد بحقیقت تا به دهری شدن مردم کشیش قوم را ز رنگ کیش

چه بدین اعتبار نمودن از ناهنجاری بزرگان زشتکار و پیشوایان لازم
ارزار است این است که بزرگان فرموده اند

علم و مال و منصب و جاه و قران ؛ فتنه آرد در کف بدگوهران
تیغ دادن در کف زنگی مست ؛ به که آید علم ناکس را بدست

فقرهٔ چهل و پنجم در فقرهٔ سابقه شمّهٔ از کلام دهریان و جواب
ایشان بطریق اجمال گفته آمد اکنون بتفصیل نیز مذکور میدارد که آدمی
چون از مادر بزاد مسلّم است که از خرد و عقل بی بهره بود پس لازم است
که چون توانائی یافت که بدست خود چیزی خورد و بپای خویش
راه سپرد او را بمعلّم و ادیب سپرند که در نوشتن و خواندن بیاموزد
و بفرهنگ و ادب مؤدب سازند چون از این پایه فراز آید او را بعلم
دانا و دین دار بسپارند که در قانون دینی و آئینی که خداوند از آغاز
آفرینش بر همه خلق فرستاده که گوش برد خرد حاصل کند اندر نتواند

ودر حواس وی از سرد گوش و دل خداشناسی و خدا ترسی و خدا پرستی جای گیر بود
و بتدریج آشکار شده خود جهانی نماید و به توسط آن علم خود را و رسیدن به انجام کار
هر بافت جاویدان خود سرافراز گردد و رستگاری جهان نماید
که غرض از ارسال رسل و نصب پیغمبران این است شاهد بر این مقال کلام
ملک و جام ملک علام که میفرماید لقد ارسلنا رسلنا بالبینات
وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالعدل
یعنی هر آینه بتحقیق فرستادیم ما پیغمبران خود را با بینات و نازل کردیم
با ایشان کتاب و حساب تا بر پا دارند مردم را بعدل چنانکه فی المثل
هر گاه در کشوری و مملکتی پادشاه دادگر و دستور و خسروی عادل و در
استیلا یابد هر آینه امیران دانا و کارداران هوشیار بزودی در قطعه
جدا جدا خواهد گماشت تا هر قطعه از قطعات ملک و هر شهری از
شهرهای وی که خراب و ویران باشد آباد کنند و مردم را از کشت

وزرع

و زرع و سبز و حشم مدارند و فراخور هر شهری تا فضای آب و هوای آنجا بناها
بسازند تا ویرانی مبدل با آبادانی گردد و خرابه در هیچ جای مملکت
یافت نشود و البته آن سلطان انجام آنگونه امور را بر ذمه خود
واجب شمارد و اندر انجام آن کار غفلت و مسامحه ننماید
بدینگونه که گفته شد حضرت یزدان مهربان در هر قطعه از قطعات جهان
که مردم آنجا از دیانت و مدنیت بی بهره باشند از راه لطف پیغمبران
بزرگ مبعوث فرموده و دستوران گرامی فرستاده که تا فضای
زمین و زمان راهبر آن مملکت را قانون خداپرستی و ایزدشناسی
و مردم داری آموخته و مردم را براه نجات و رستگاری هدایت فرمایند
و نیز بعد از آبادی اگر در حدی از حدود مملکت زلزله و کوههای آتشفشان
و امراض عمومی از قبیل طاعون و وبا و امثالهما پدید آید و بیشتر مردم
آن خطه را بعالم فنا و نیستی برد و باقی ماندگان مردم آنجا بی صاحب

و بی استطاعت گشته و حتی ضعف کردند هرآینه بر ذمت همت سلاطین
واجب است که بر ایشان بزرگی و دانا بگمارد و دوباره آن ملک را
آباد کنند و کار آن مردم را بسامان آرد و همچنین هر قومی که
از جادهٔ مستقیم کیش اصلی خویش انحراف ورزند و روش خداپرستی
و حق شناسی را ترک نمایند برای تنبیه ایشان از جانب قدرت الهی
پیغمبری دیگر برانگیخته خواهد شد این است که پیغمبران عدیده اندر جهان
بعثت یافته و انبیاء متعدده فرستاده شده چنانچه در کلام مجید رب
حمید مسطور باید و ارسلنا رسلنا تتری یعنی فرستادیم رسولان خود را
بجهان پی در پی و یکی بعد از دیگری و این است مراد لسان الغیب خواجه علیه الرحمه
نخواهد این چمن از سرو و لاله خالی ماند ؛ یکی همی رود و دیگری همی آید ؛
و این پیغمبران اگرچه بحکم آیهٔ مبارکه و تلک الرسل فضلنا بعضهم
علی بعض یعنی این پیغمبران را فضیلت دادیم بعضی را بر بعضی از حسب اسم

و رسم متفاوت و مختلف تنزیل نموده اند ولی بنظر بفحوای کریمه لا نفرق
بین احد منهم بحقیقت و معنی متحد و یکتا بوده اند زیرا که
هیچ پیغمبری جز خداپرستی و محبت و مردم داری و مودت و مهربانی
و اتحاد و یگانگی و وداد و پاکیزگی و پرهیزکاری امری نفرموده پس نتیجه
بنظر و ظاهر اختلاف و تغایر بنماید باقتضای زمین و زمان
و آثار قرون و ادوار است والا ناظر بحقیقت و معنی نوبت ابداً
مخالفت نمی بیند و جز اتحاد و موحدت نمی نگرد چنانکه مولوی فرموده است
جان گرگان و سگان از هم جداست ؛ متحد جانهای شیران خداست ؛
و چنانکه نوع بشر را راهنمائی و هدایت بزرگان آئین و کیش نباشد
بعلوم دینی و دنیوی تربیت و بکیش خویش بر دارند چنان بد خوی
و زشت کار و بد رفتار میشوند که جهان یکباره ویران میگردد چنانکه
در جلد یکی جهانداری آبادیان و جیان و شائیان و یاسانیان گفته شد

که از نمودن پیغمبر و پادشاهان و صدور معاصی و ارتکاب اقسام مناهی
چه خللها زاد و آشوبها برخاست پس دانسته شد که همچنانکه جانوران درنده را
از قبیل شیر و ببر و پلنگ و امثالها چون خواهند مسخر نمایند
و از آزار مردم باز دارند یک قلاده در کار است بهیچگونه برای تادیب
این جنس دوپا و زینت نوع بشری دو قلاده لازم است نخست
قلاده دین و آئینی که پابسته عاقبت و خوف الهی همواره عموم خلق
در هر کار خدا را حاضر انگارند و در ظاهر و باطن مرتکب گناه و ظلم بر جنس خویش نشوند
و دوم قلاده سلطنت عادله که از بیم سیاست اولیای دولت از
ترس بازخواست بزرگان مملکت بر دیگری اذیت و آزار روا ندارند
و بمال و ناموس و جان یکدیگر دست درازی ننمایند مثنوی عارف گفته

دین و دولت بپا بود خدای || که همه راه مردمی سپرند
گر نباشد زبیم دولت و دین || چون ددان حمله یکدگر بدرند

نقرا

نظر دهم

باعث ضعیف شدن زهر دین و دولت انحراف و دور شدن
از کیش خویش است

فقره چهل و ششم در فقره گذشته روشن شد که آبادی جهان
و آسایش جهانیان موقوف برعایت قوانین دین و دولت است
و پریشانی مردم و خرابی عالم از راه بی‌دیانتی رؤسای ملک و ملت
و برای دریافت همین مطلب از گذشتگان توان دانست چنانکه
تقریباً یکصد و بیست سال پیش ازین تاریخ ملا فیروز بن کاوس دستور دانشمند
که دستورزاده خردمند و دستوری دانش نهاد بود با پدر بزرگوار خود
در صغر سن بعزیمت سیاحت از هندوستان بایران مسافرت نمود
و چندی در یزد زیست و مدتی در اصفهان بتکمیل علوم و تحصیل فنون
پرداخت و در انجام از راه بغداد به هندوستان معاودت کرد و دران روزگار

در میانهٔ فارسیان یزد دستوری دانا و متدین و حق شناس بود
که روزگار خویش را به پیروی آیین و کیش و مهربانی در حق بیگانه
و خویش بپایان برد و هم از روزگار ایشان با قیشفت دو برادر
که نژاد و نشان بماهوسوری میرسید و در آن اوقات پایهٔ کلانتری
و کدخدائی یافته بودند و با خانوادهٔ دستور مذکور عداوت و دشمنی
داشتند با آنکه از اولاد آن دستور مغفور قابل و دانا بود و یکنفر
از اقارب وی که نیز مردی دانا و دین دار و با تقوی و بر هر کار
شایستگی قایم مقامی دستور مغفور داشت آن دو برادر دستوری
منصب دستور را بهیچیک از اولاد و یا اقارب دستور رفته ندادند
یکی از اقارب خرسانی خویش را که اسم دستوری داشت و از دانش بیگانه
عاری و عاطل بود و الف از یا و سر از پا نمی‌شناخت مدتی منصب جلیل
منصوب داشتند و دیگر دستوران هم از بیم عداوت و طمع زر

سکت

ساکت گشته بدان کار رضا دادند از نتیجهٔ آن دستور نجیب بر هر کار
که از اقرب اقارب دستور مغفور بود از وضع سلوک و رفتار
سوء بزرگان رنجیده از مذهب راسخهٔ قدیمهٔ خود دست کشیده
و از بر قرار و دین مبین اسلام اختیار نمود باری چون این واقعه در
هندوستان مسموع فرزانه ملا فیروز ابن کاوس مذکور شد
خود نیز از صدمات و بدرفتاری بعضی موبدان و دستوران هندوستان
سخت دل آزرده و رنجیده خاطر بود شرحی در مذمت دستوران
و بدی اطوار ایشان بزبان نظم کشیده و بیادگار گذاشت و بعضی
چند از آن در مستور درین نامه مذکور میشود تا اندک نشانهٔ بسیار
و مشت نمونهٔ خروار آید و آنها این است در آغاز گفتار خویش فرماید
دوری از دستور و از موبد فزاد ؛ هر که هیچ بد بود کامل عیار ؛
الحذر از موبد و دستور هم ؛ بزه جانانند و باطن کور هم ؛

موبد و دستور هذا العهد ما ✽ چو درون و از برون کنیم ما ✽

فقره چهل و هفتم پس از این رهگذر دانسته میشود که زشت رفتاری
پیشوایان آئین و کیش تا چه پایه مایه وحشت قلوب مردم این آئین
میشود و موجب تنفر دلهای بیگانه و خویش میگردد چنانکه برزو را بام
مسافرت یزد و کرمان از بعض معروفین آن سامان شنیده شد که پیش
از طلوع کوکب دولت قوی شوکت قاجاریه دستوری بود که مردی
با دیانت و امانت و اندر حدود کرمان دستور بزرگ فارسیان بوده است
و در عهد شباب و ایام جوانی چون مایه ثروت از خود داشته بتجارت
اشتغال مینموده و شال کرمانی از کرمان باصفهان میفرستاده و کالا نیز
از آنجا و فروخته متاع مناسب کرمان خریده برای او باز
بکرمان ارسال میداشته و معاش خود از سود کسب بخوبی فراهم میآورده
و با آنکه دستور بزرگ بوده دینداری با هم دستوری از حصری قبول

نمی نموده

نمی نموده و چندان باصالت و نجابت و دیانت بوده که بدون
رسیدگی و مطالبه گمرکچیان حق المرور متاع خویش را بدون زیاده
و نقصان بمال الگمرکخانه کرمان تسلیم مینموده و چون در یکدفعه رسم است
که شال کرمانی را در مال الگمرکخانه طاقه طاقه مهری کنند و بعد جوز گوجه
و بزرگی و سنگینی وسیکه آن حق المرور را خود میدارند دستور مذکور
نیز بهمان طرز همواره معمول میداشته است دستوری دیگر نیز در آن روزگار
با آن دستور با دیانت در باطن خصومت و عداوت داشته و بوسیله ای قصد
بوده که ویرا باسیبی بزرگ گرفتار نماید علیجهد از خفا بارهای تجارتی او را
باز کرده شالهای مهردار را برداشته بجای آن شالهای بی مهر نهاده
و بمال الگمرکخانه خبر میدهد که دستور مذکور بوسیله شالهای بی مهر حق شالهای
مهردار حصه میخواهد نقل مینماید و اینها به دولتی را که بدست آورده از این
رهگذر است و شاهدی بهتر از بارهای خود او نیست ملاحظه نمایند شاید

شال همچو در آنها باشند که گمان نبرند چون بارهای وی را باز میگشتند و
شالهای ابریشم را می پسندند بر آشفته دستور تاجر پشمینه را گرفتار عذاب
وانگال و مورد هرگونه زجر و آزار مینمایند و قربان حکمران آن سامان
جمیع املاک او را العمارت و تاراج میبرند آن دستور بیچاره
با عیال و اطفال پریشان گریان و سوزان گرسنه و دل سوخته
شب را به صبح بسر میبرد در همان محله دستور مذکور یکی از علمای اسلام
که مردی سخت با مروت و دیانت بوده خانه داشته از مجاری
حالات دستور مذکور مستحضر شده مبلغ معتنی به پول در همیان نموده بخبر
در خانه دستور مذکور میاندازد چون بامداد دستور بیچاره پلنگ و
اندوهناک از خواب برخاسته بخیال فرار از خانه بیرون آید
ناگاه نظرش بهمیان پول میافتد بر داشته متحیر میشود که این وجه از کجاست
از هر کس میپرسد احدی اظهار اطلاع نمینماید انجام دستور مذکور

چنان گمان میکند که شاید حضرت عزت به بیچارگی و بی تقصیری
و مظلومیت من رحم فرموده این وجه را از عالم غیب ارسال فرموده
که از عیال و اطفال خجلت نکشم و به جهت مصارف یومیه دل زار
بار غم ندارم ~~که از عیال و اطفال~~ خلاصه چند روزی با آن وجه
گذران نموده باز هم روزی وجهی در همیان در خانه خود می یابد
خبرش میاندازد و از هر کس مستفسر شده احدی اظهار اطلاع نمینماید
و بهمین قسم یافتن وجه تکرار مییابد و دستور یقین میکند که این وجه
از عالم غیب و محض عنایت حضرت لاریب است و دیگران هم
بر اینگونه گواهی میدهند و روزگاری را بهمین منوال میگذرانند و همواره
بدان وجه کفاف با آسایش بسر میبرد تا آنکه نوروز سلطانی می رسد
ناگاه در شب عید چند دست لباس مردانه و زنانه تازه دوخته
با همیانی پول در دهلیز خانه خود می بیند افتاده است خاطر جمع میشود

که این کار مردی با دیانت و رأفت و بزرگی با مروت و انسانیت است

خلاصه با آن وجه و لباس جبه خود و دوستگان را بشارتی که از آینده

منتظر می شنید که فاعل آن همه جوانمردی را بشناسد ناگاه روزی

وقت بامداد آواز پای آهسته از دهلیز خانه خود مسموع میدارد

همجا بار دو دیده و همیان پولی که در راه افتاده بود اعتنائی نکرده می بیند

همان مرد عالم متقی است که شتابان بخانه خویش میرود خود را از عقب

وی می اندازد و از مراتب رعایت و مروتی که در این مدت در

حق وی سند دل مرعی داشته اظهار تشکر گذاری نماید و معروض میدارد

که از ملک زرم خلاق عالی متمنی و مستدعی هستم که مرا بغلامی و عیالم را

بکنیزی قبول فرمایند و بکیش و مذهب خویش رهبری دین

و حقیقت آئین است بپذیرفته دارید عالم مذکور جواب میدهد

که ای برادر اگر این جزئی احسان با مطلب ما باعث شده که هنوز

در حق

در حق تو کاری که شایسته ذکر باشد نکرده و از عهده حقوق جوار

و همسایگی بر نیامده ام و هنوز از تو زیر بار خجلت اندرم و سخت اندوهگین

و شرمسارم که چرا پیش از آنکه ز متهم داشته استحضار یافتم

که نگذاردم بر تو چنین ظلمی وارد شود و چنین تهمتی روا گردد اینها بجای خود

قابل آن نیست که تو دست از کیش خود برداری و بپاس آن

بمذهب من رجوع کنی روشن است که اعتقاد از حال تو را بپا

از اول حال نخواهد رسانید همین قدر بود که نخواستم گرفتار خجلت عیال

و بربست اطفال گردی و در میان هم کیشان شرمنده و شرمسار آئی

دستور مذکور اِبا نمود و دست از دامن آن بزرگوار بر نداشت

تا آنگه او در کلمه اسلام آموخت و خود و عیال بدین اسلام در آمدند گویند

بطور مذکور از نژاد آن مستور مرحوم جناب عمرانمآب آقا عبدالرحیم

در سر و سیر کرمان دارای تمول و ثروتی مانند و شهرت است

و مردمی سوزند برعایت عابر و وارد و بیگانه زنند در بیناب دستور هرام ابن برحوم

دستور اسفندیار نام کرمانی چه خوب فرموده

دستور این زمانه نباشند دل بسته‌ها مانند دزدهای آب بسته

پس از آنجمله که گفته آمد توان دانست که درست کاری و دیانت

و بدرفتاری و عدم شایستگی در مراتب ترقی و تنزل ملت و مملکت

چه مایه مدخلیت دارد این است که مردمانیکه بفرّ خرد آراسته همواره

تحسین عادات و رفت و جذب قلوب مردم جذب نموده تمام

اوقات کار را بر دانش خویش و ترقی مدارج مردمی کیش ما سبب نمایند

آری سیه حلقه بگوش از سوزنی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

فقرهٔ چهل و هشتم و برخی از مردم نادان است که از مراتب دانش و بینش عاری

و از مراسم کاردانی و کفایت و درایت خالیند مردم زشت کار

بی تربیت کج هنجار را با هزار گونه فریب و حیله بدین خود دعوت میکنند

دلکش

و یکی از مفاسد اینگونه کارها معایب بیشمار است مردم بی اطلاع و بیچاره و بیتقلیدهای

بیمعنی و دروغهای بیفایده که انگاشتن خرخسران دین و دولت هیچ نیست

و تغییر از فتنه و انقلاب سودی نبخشد اقدام نمایند و مردم بی اطلاع

بیخبر از همه جا را با طاعت و قبول مذهب خود بیچاره کنند و خارجی مذهب را

مذهب گویند و مذهبیده نهند این است که مفاسد کلی در آید و آشوب

و انقلاب در عالم پدید میشود چنانکه در چهل و شش سال قبل که آتش محاربه

میان دولت انگلستان و افغان اشتعال داشت مقدمه گفتار بیزاری

بود پس از آنکه لشکر هندوستان در جنگ دوباره بالاحصار حرکت نمودند

و از روی مراجعت کرده بقصر در پور آمدند من چندی در آنجا توقف کردم

در بین زمان دو نفر از ملاهای یهود که یکی موسی و دیگری هارون نام داشتند

نزد من آمدند از آثار قدّ و قامت و رنگ رو و حالت گفتن و گفتگو نجابت

و اصالت از آنها پیدا بود و ملاطفه بریشان در کنه و عنوان

تکدی و سؤال می‌کنند و چون از حال آنها استفسار نمودم مذکور داشتند
که دو نفر ابتردم و کنه‌دی نام از کشیشهای عیسوی بخارا
رسیده بودند حکومت آنجا را جاسوس پنداشته ماخوذ و محبوس داشت
و انجام هر دو مقتول گشتند چون ما با آنها همراه بوده از ایشانیم و در ایام
حبس ایشان بعد از قوه خدمت و رعایت نموده بودیم حکومت قصد
اخذ و قتل ما نمود هر چه توانستیم برداشته بیخود و فرار نمودیم
و در این راه افغانها ما را برهنه کردند و هر چه داشتیم بردند ما نیز
اغلب منازل را در زی اسلام بصورت گدایان جاهل خود را پنهان
داشته به اینجا رسیده‌ایم پرسیدم اکنون خیال کجا را دارید گفتند
میخواهیم بمبئی برویم ولی خرجی نداریم و از بیچارگی سرگردان
و پریشان مانده‌ایم گفتم اینجا زود نمانید پس از یکماه دیگر بجانب
حیدرآباد و سند خواهم رفت تا آنجا مخارج شما بر ذمه منست و از آنجا

بز

نیز مخارج شما را داده به بمبئی میفرستم آنها نیز اظهار امتنان نمودند
و متوقف شدند معلوم شد که زبان فارسی و عربی و ترکی و عبری را
که زبان مذهبی ایشان است نیک میدانند و در ملت خود عالم
بزرگ بخارا را بوده اند لیکن در اثناء صحبت در هر مقام نسبت بعض
بزرگان اسلام اظهار جسارت مینمودند و زبان بشتم و بدگوئی
میگشودند و من پیوسته ایشانرا منع می‌کردم و از اینگونه گفتار باز
میداشتم که این روش شایسته مردم دانا نیست اگر فی‌المثل ده نفر
یا صد نفر ایشانرا ظلم کرده باشند تمام یک ملت را بد نتوان گفت چون
رؤسای ملت را در آن تقصیری نیست ولی این اندرزها آنها را
سودی نمی‌بخشید و زبان از گفتار بر نمی‌بستند گاهی اندیشه میرفت
که ایشانرا رها کنم و از آنها دوری گزینم ولی چون با آنها قول داده بودم
ناچار صبر کردم تا آنکه بشهر بادل پور رسیدیم در آنجا آقا رفیع نامی

موسوی ملک التجار که مردی فهیم و خبیر و متمول و سابقه آشنایی و مودت
با یکدیگر داشتیم مقدمه نگارا چند روزی در باغ خود مهمان نگاه داشت
و آن دو نفر یهودی هم همراه بودند من وقت را غنیمت شمردم
و روزی در نظر خود صورت مسئله طرح انداختم و آقا رفیع مذکور را
مصدق و ثالث قرار دادم پس با آن دو نفر عالم یهودی گفتم من
از شما مسئله می‌پرسم به دقت جواب گویید و الا از کلمات زشت
و بدگویی بزرگان اسلام زبان بسته دارید آنها به دانش و علم خود مغرور
گشته گفتند بپرس گفتم اگر فی المثل استادی کاملی شمشیر بسیار خوبی در غایت
تندی و حدت بسازد که از تندی از هیچ آهنی فرو نماند و به جوهر خود
چون آن شمشیر گرانبها قبضه و میان مرصع و جلدی زرین بر سر زد و آن
تیغ اندر جهان مشهور و نام بردار گردد چون استاد مذکور را اجل در رسید
و مرگ دریابد ورثه او شمشیر و قبضه و نیام او را فیما بین خود تقسیم نمایند.

تیغ را

تیغ را یکی و جلد زرین و میان و قبضه مرصع را دیگران بردارند و بنا بسوء حظ
آن تیغ سالها در گوشه بیکار و زنگ خورده بماند پس از مدتی
آن تیغ به دست بلوچی یا ترکمانی راهزن افتد که مقدار و هنر آن تیغ را
بشناسد و نام استاد را بر آن بداند و با اسم آن شمشیر برنده راه زنی کند
در آن وقت ما و شما در قافله باشیم ترکمان یا بلوچ مذکور بر ما آید
و ما از بیم آن شمشیر هرچه داریم بدهیم و جان به سلامت به کنار بریم
و برهنه و بی‌نوا و پریشان مانیم در این صورت تقصیر را از که دانیم
و که را نفرین کنیم آیا استاد یا ورثه او یا خود شمشیر یا فروشنده آن را
یا راهزن را شایسته است نفرین کردن و بد داشتن چون کلام
بدین مقام رسید مقصود را دریافتند و خواستند به مجادله و گفتگو
امر را مشتبه کنند ولی نتوانستند و انجام معترف شدند به تقصیر
راهزن است و دیگران را در آن گناهی نیست پس من گفتم استاد

شمشیرساز یعنی شریعت اسلام را مخترع حضرت رسالت پناه را بتصور باید نمود
و خود شمشیر دین و آیین آنحضرت و زننده خلفای امویه و عباسیه و غیره
و اکنون اگر بهانه آن دین مبین اسلام اعراب و افغان و ترک
و تاتار مردم آزاری کنند بزرگان دین و آیین چه بحثی وارد آید
گفتند سرکار صاحب چه میفرمائید چون اعراب استیلا یافتند
سلطنت ما و شما منقرض شد و ذلت و پریشانی بما روی کرد
گفتم اما سلطنت شما که چندین سال قبل از ظهور اسلام منقرض شده
بود در ظهور اسلام در بعض حدود مانند ولات و کدخدا و ضابطان قلاعی
چند متفرق منتشر شدند و در حقیقت چون نیک نظر کنیم در حق
این گناه اول در خانواده شما روئیده و شیوه مردم آزاری از ملت
یهود منتشر گشت زیرا که حضرت موسی در توریه فرموده هرکس سبت را
محترم ندارد واجب القتل است او را سنگسار کنید و ملاهای شما از راه غرض

هرکس

هرکس خارج مذهب موسوی بود قتل او را واجب و تصرف مال او را
جایز دانسته و در صدد آزار سایر ملل بر آمدند و شیوه او بتمام خارج
ملت اندر جهان بدین سبب شیوع یافت و شومی مذهب احکام بیخود
ملت رسید و شما را ذلیل و پریشان کرد و حال آنکه حضرت موسی
این حکم را بر خود بنی اسرائیل فرموده بود یعنی هرکس از یهود شنبه نگیرد
واجب القتل است نه دیگر مذاهب این است که همواره تغییر احکام
و ظهور فساد در هر ملت راجع بملاهای بیدین شده و سلطنت ما
فارسیان در ظهور اسلام استقلال داشت در این حرف نیست ولیکن
مخرب آن سلطنت دستوران و موبدان و علمای خود فارسیان گشتند
که با دولت همواره از در مخالفت بودند و بر ضد دولت و سلطنت
فتوی میدادند و مایه وحشت و نفرت قلوب از دولت میشدند
و در پنهانی عرب را بایران دعوت کرده بعد که اعراب مسلط شدند

وآن وقت سعادت مینمودند این بود که اعراب مسلط گشته و سلطنت
از دست فارسیان برفت وامّا عیسویان در آن روزگار چندان بسط
ملک و وسعت و دولت نداشتند و مملکت ایشان اندک بود
ولی به دو واسطه ترقی کردند یکی آنکه دین و دولت را متحد و شرع و سلطنت را
متفق نمودند و دیگر آنکه در علم و هنر خود افزودند و در ترقی علوم و
صنایع بنهایت کوشیدند تا آنکه مملکت خود را وسیع کردند
و جهانرا اندر زیر فرمان آوردند طایفهٔ ما و شما به جهة خوار و ذلیل
و پراکنده گشتند نخست از تفرقهٔ پیشوایان و بزرگان دین که
طایفهٔ شما پیوسته پیغمبران خویش را کشتند و فارسیان چندین نفر
پادشاهان و خسروان خویش را بیجان کردند دوّم آنکه میان
دولت و دین پیوسته تفرقه انداختند و هرکاری پادشاهان
میخواستند بکنند بزرگان دین مخالفت میخواستند و جرای

آنرا مانع میشدند سیّم آنکه از تن پروری و بیدردی با در کسب علم و هنر
و تکمیل دانش و صنایع سستی نمودند تا آنکه بکلی از مرتبهٔ بزرگی
دور ماندند و ذلیل و پراکنده گشتند در این صورت تقصیر غیرت دیگر
بحقیقت نگریم عقیدهٔ اهالی اسلام از شما و عیسویان معتدلتر است
و با استقامت نزدیکتر زیرا که عیسویان حضرت عیسی را خود خدا یا
پسر خدا میدانند و شما او را در رتبهٔ پیغمبری هم قبول ندارید نوعی
دیگر مذکور میدارید لیکن اهالی اسلام از افراط و تفریط و زیاده روی
و فروگذاری دوری گزیده به پیغمبری آن حضرت قائلند و مرتبهٔ عبدالله
و قصه این است که وقتی شخص یهودی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در خصوص حضرت عیسی استفسار نمود که هیچ زنی بی شوهر آبستن میشود
و بدون مزاوجت تولد صورت می‌بندد پس درباره حضرت عیسی
چه میفرمایید فرمودند شأن عیسی نزد خدا مثل آدم است خلاصه چنانکه

اسم حضرت ابراهیم و موسی علیهما السلام در قرآن مجید مذکور شود از ملت
ما و شما اثری باقی نمیگذاشتند این است که بواسطه اعتقاد ما شما را
دوست میدارند و از حکم سایر ملل ممتاز میشمارند چون کلام باین مقام
رسید آقا رفیع مذکور تصدیق نمود که واقعاً الغرض هر ملتی و صنف
هر دولتی وابسته برشته کاری علمای آن دین و مذهب رفتاری شود اما
آن آئین است و نیک معروف است که شیم ملا قطع ایمان هم و طلب
قتل جان

نظر یازدهم

در رسیدن بمقامات عالیه از راه دین و پاداش یافتن منحرفین
ستمکاران از دین

فقره چهل و نهم در نمایان باستان و دستوران دین ایزدی

خرد و فراست و فهم کیاست و آزمون و تجربت یکدل و یک
زبان فرموده اند که مردم هر کشور و اهالی هر مملکت که پیرو فرمان
ایزدی و در راه سپر راه مردمی باشند و از بدی و کژی و نافرمانی
دوری گزیده و خود را از زیور راستی و درستی و فرمانبرداری آراسته
دارند و همه آفرینندگان و تمام خلق جهان را مانند برادر و خواهر خویش
دانسته نیکخواه تمام جهانیان و دوست حقیقی عامه مردمان باشند
ورزکار را محترم و خود را از زحمتکش شمارند و از سستی و تن پروری دوری
جسته ببازوی خویش تحصیل وجه معاش نموده زن و فرزند
و بستگان را آسوده و خورسند بدارند رحمت الهی شامل حال
همچنین قوم شود و عنایات ایزدی بر ایشان سایه افکند در میان ایشان
قانون و دستور شاهی بر پا شده دارای سلطنت بزرگ و جهانداری
سترگ گردند و ملوک جهان و خسروان عالم فرمان آنها را گردن نهند

وبرایشان بنظر احترام والتزام وشاهنشاهی نگرند وساحت آن مملکت
مانند بهشت خرم واهالی آن ملک براحت وخوشی وآسایش
وعزت مقرون وهمدم گردند **چنانکه سعدی علیه الرحمة فرموده**
پادشاهیت مسلم شود بر خلق تا شب بر او مسعود که از آن نکنی
فقره هشتم وبالعکس هر گروهی که از فرمانبرداری روگردان شده
وبزشتی وناراستی وبدکاری خوی گیرند ونفاق وشقاق با یکدیگر
راه سپرند وبا بندگان خداوند ظلم وستم روا دارند وبا بزرگان
بخیانت وبا خردان باذیت واهانت رفتار نمایند وبی زوری
وتن آسائی گذرانیده درمال وخواسته دیگران طمع ورزند وبقهر و
غضب تصاحب کنند ودر محاکمات وطی منازعات
راه جانبداری سپرند وبگرفتن رشوت یا وساطت شفاعت
دیگران در ابطال حق خلق کوشند چنین گروهی اگر سلطنت

وبسط

وبسط مملکت هم داشته باشند باقتضای غیرت صاحب انجام
ذلیل وخوار گردند وسلاطین اطراف وملل مجاور بر ایشان
دست یابند ومطیع ومنقاد قوانین ملکی ومذهبی خود گردانند
ودر تحت قواعد عدل وانصاف آرند واگر العیاذ بالله آنها نیز
ظالم وستمکار باشند پشت به پشت ونسل بعد نسل بهر گونه اذیت
وآزار گرفتار شوند وروزگارشان مانند دوزخیان وتباه کاران
گذرد ونسل ونژادشان مطرود ومردود ملل گردند بدینگونه
روز بروز پراکنده وذلیل شوند واندک اندک بکمی گرایند تا آنکه
انجام از بهره هر دو جهان محروم واز صفحه روزگار یکباره معدوم
خواهند شد پس باید مردمان دانا که بزیور خرد آراسته وبحلیه فهم
وکمال پیراسته اند نیک دریابند که دریافت مراتب بزرگی
هر دو جهان وبرتری بجهانیان وابسته بهمین مقدمه است که

که گفته آمد نه آنکه بزور یا برشوت حیله و فریب مردم را بدین خود
اندر آوردن و بیگانه را در امور داخله ملت مداخلت دادن چه
ازین ممر فتنها زاید که چاره پذیر نباشد و آتشی افروخته گردد
که بآب تدبیر عقلا و خردمندان خاموشی نپذیرد و در عرض آتش
داخل گناه خواهد شد   مولوی معنوی فرموده
چون سفیهی را بود کار و کیا ؛؛ لازم آید یقتلون الانبیا ؛؛
فقره پنجاه و یکم چنانکه در کتب سابق حکایت شده است که کور
عامی در سر کوچه نشسته تکدی میکرد و ورد خود کرده بود کرلی کرلی
و بهمان ذکر تسبیح را میکرد دید یکی از انبیاء بنی اسرائیل را گذار
بآنجا افتاد و وقتیکه این عبارت را از آن شخص شنید فکر کرد
که این عبارت نه عربی است و نه فارسی و نه عبری و نه سریانی
پس بهتر آن است که او را رهنمائی کنم فرمود که ای شخص تو که
این

این لفظ مهمل را میگوئی بهتر این است که یا کریم یا کریم بگوئی
آن شخص کور گفت بسیار خوب چنین خواهم کرد بعد از رفتن
او مشغول بنان خوردن شد چون غذا صرف شد خواست مشغول
ورد خود شود دید هر دو لفظ را فراموش کرده در پیش خود خیال کرد
که آن شخص که مرا بیجانه ارشاد و دلالت بآن لفظ کرد البته شیطان
بوده است که هم ورد خودم از یاد رفت و هم عبارتی که او یاد داده بود
و شروع نمود بلعنت کردن و بد گفتن و وردش همین بود از آنطرف آن
پیغمبر چون بمنزل خود رفت شب در خواب دید کسی آمده او را
می بندند و میزنند آنگاه میپرسد چه گناهی سبب شده است که مرا
اذیت می کنید جواب شنید که دیروز آن شخص کور بعقیده خود
بهر اسمی که بود محبوب حقیقی خود را که خدا باشد یاد مینمود ترا چه افتاده
که فضولی کرده راه دیگر یاد بنمودی در همان عالم خواب توبه و استغفار

نموده پس صبح چون اتفاق آن پیغمبر بآن گذر افتاد خواست بیاد آید
آن کور را دید که بدگوئی و لعنت را ورد خود کرده پرسید ای کور کر
کسی ترا اذیت و آزار رسانده که باین قسم ناله و نفرین میکنی
جواب داد که من یک وردی میخواندم اتفاقا دیروز طبیبی آمد
و بجای ارشاد چیزی گفت که این را بخوان و این را مخوان غیر ازین
او هر دو عبارت از نظرم محو شد پس ازین جهة اگر لعنت نکنم حکیم از
جواب داد که من هم شنیدم که گر لا گرا میخواندی فوراً آن شخص کور
پای او را گرفته بوسید و گفت حقا که تو پیغمبری و آن شخص از شیطان
و گمراه کننده مردمان بود پس ازین حکایت معلوم شد که هر کس
را بهر راهی و بهر رسمی که خدا را بخوانند مقبول است چنانکه از سابق هم گفته شد
که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق
و مولوی معنوی فرموده است

هر کسی

هر کسی را سیرتی بنهاده‌ام ❊ هر کسی را اصطلاحی داده‌ام ❊
سندیان را اصطلاح سند مدح ❊ هندیان را اصطلاح هند مدح ❊

فقرهٔ پنجاهم ❊ چنانکه صاحب برهان الادیان در کتاب خود آورده است
که هر دولت و ملتی که خارجی مذهب را برشوت یا بزور و طمع
و امثالها بکیش خویش دعوت کنند و بمذهب خود راه دهند
و آنها را بچشم حقارت بینند و اذیت و آزار رسانند آن
ایشان را ثواب و شهرت خود دهند انجام کار همانها مایهٔ فساد
و تضییع آن دین شوند و عقاید صلبیهٔ اهالی آن کیش را فاسد
و مشوش نمایند و مایهٔ تفرقه و اختلاف عقاید و آداب آن قوم
گردند و همه بالمآل موجب خذلان آن کیش و آن ملت
خواهد گشت و در آخر مایهٔ بدنامی آن گروه خواهد شد
زیرا که عادت ریخته در طبایع ایشان آسان از دست نخواهد

رفت و کینه در سینه سالهای دراز پشت بر پشت از دل بدر
نخواهد شد و از نسل کسانی که بزور دولت و مذهبی دخیل کرده اند
ناچار کینه در سینه که در دل دارند خللهای بزرگ و زیانهای
بزرگ ظهور خواهد یافت و مایه اختلاف آراء و تفرقه ملت
و مذهب خواهد گشت   چنانکه دانائی فرموده

گر آباد خواهی همی خانه را ⁂ مده ره بمشکوی بیگانه را ⁂
که دهقان هشیار در کشتگاه ⁂ زبن بر کند نه بر آید از هر گیاه ⁂

فصل پنجاه و یکم   و بزرگتر اثرات الادیان آمده که پدر دارای حقی
مثل بعبودی بودن از زمان خود اگر گاوی که مصریان میپرستیدند
کشته گرامی میداشت و عمارت دینی آنها و بونانیا را
خراب میکرد و اقدام به نبش قبور نیاکان و حراق اموات
آنها می نمود مصریان هم بتعصب صحیحی او را زبان میکشیدند

دیگر

و اسکندر هم بعمارت مصر که عبارت است از تخت جمشید آتش زد
و با ستیصال بیخ احی مشان می کوشید   و همچنین اگر دولت
عثمانی پیش ازین همین حالات که الآن دارند میداشتند
و با رعیتی که خارج از دولت عثمانی هستند رفتار میکردند که گذشته از
اینکه وجود دولت یونان و سرب و امارت بلغارستان و قره داغ
و سایر حکومات ممتازه را که در محوطه ممالک آن دولت بود
میشود بلکه میتوان گفت اغلب ممالک اوروپا هم مال آن دولت
میشد   همین مداخله و تعرض بدیانت و مذاهب و جبر نمودن بر
خارج مذهب باعث ضعف قوت و قدرت آن دولت
و شوکت گردید پس معلوم گردید که تکمیل دین و دولت
و بدست آوردن سرافرازی دنیا و آخرت منوط بکسب آداب
انسانیت و پیروی فرمان حضرت احدیت است جل جلاله

و فرو رفتن اندر تیره مغاک بدبختی و ذلت وابستهٔ نادانی زیرکان نیست و مداخله دادن جاهل در امور دین و دولت و مملکت است
و اینها به تجربت از ملاحظهٔ حالات گذشتگان نیک ثابت میشود
حنظل ز تربیت نشود طعم شکر ؛؛ کس از درون جامه چرا مار پرورد

فقرهٔ پنجاه و چهارم چنانکه در عهد شاه وخشور جهاندار جمشید
از راه قانون درست و یاسای نیک و عدالت و دادگری
آن شهریار کامکار مردم آسایش و فراغت و وسعت نعمت
و بسط تمول و ثروت برای عامهٔ اهالی مملکت نوعی دست داد
که سالهای بسیار بی آفت و گزند در نهایت خورسندی زندگانی
مینمودند و به جهات از ممالک و بلاد بعیده خلق بسیار بدان
روی کردند و در سایهٔ مهر پرایهٔ آن شاه وخشور نامدار آسوده
و مرفه زیستند بخصوص سوریان و مرزبانان و پهلوانان آن

که خود را

که خود را با اهالی اصلیهٔ ایران آمیختند و مخلوط نمودند
و در کارهای دین و دولت مداخله کردند و روزگاری بدین نهج
سپری گشت تا آنکه اندک اندک آمیزش سوریان و مرزبانان
روش اصلی ایرانیان را منقلب کرد و اعتدال مزاج مملکت
به انحراف روی نهاد رفته رفته مراتب نکوکاری و راستی
انسانیت این گروه به مراسم بدکاری و کجی و حیوانیت تبدیل
یافت تا آنکه انجام بدان مایه قسی القلب و دیو خو گشتند
که آتش خشم الهی مشتعل گشت و باران بلا بر ایشان باریدن
گرفت و ضحاک سوری بدین ملک سروری و پادشاهی یافت
و در قرون و ادوار بسیار ساکنین این خطهٔ میمون نشان گرفتار ظلم سوریان
و خستهٔ بیگانان هرگونه رنج و ستم و عدوان بودند
لمی هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

فقرهٔ پنجاه و پنجم باری چون ستم ضحاکیان از حد بگذشت
باز ابر رحمت ایزدی سرا گم گشت و دریای عنایت یزدانی
بموج اندر آمد و شت فریدون بن آبتین بتخت سلطنت
جلوس فرمود و ابواب عدل و داد و رافت و عاطفت
بر خلق باز نمود و جهانیان را بخداپرستی و یزدان شناسی خواند
و قواعد ستینه (بود بود کیش) اندر جهان بگسترانید و بار
مهر و محبت و صدق و پاک نیت را بر خلق باز داشت ولی باب
لاکه قلوب کافه انام مملو از ظلمت شده بود او امر و نواهیش مانند
سلاطین ماضیه حضرت کیومرث و هوشنگ و طهمورث
و جمشید که دارای جلالت شاه و خسروی بودند و فرمایشات
ایشان میان خلق چون فرمان حضرت یزدان پاک بعوض
شهود می پیوست قسمی که شاید و باید در کانون سینه ها غوغا و فتنه

آنجا

آنجا چندان اثری نبخشود با وجود این قرون بسیار و ادوار فزون
از شمار مردم این کشور در سایهٔ آن بزرگ برگزیده دادار مهر یار
استوده و شاد زیستند و جهان از فر دانش آن خسرو یزدان
معمور و آبادان و ساحت کشور ایران نمونهٔ بهشت جاویدان
و نمونهٔ گلستان شد لیکن رنجی که در فقرات سابقه یاد داشت شده
چون اندر جهان همواره دو قوه سپنتامینیو و انگرمینیو
بضد یکدیگر در کارند و پیوسته خلق جهان را دچار ره سپاران
قوه انگرمینیو یعنی سوریان و ترکان که از دیرباز ساکن ایران
و آمیخته با ایرانیان بودند و در مناصب ملکی و دینی دخالت
داشتند و در حسب اقتضای زمان دارای ثروت و مکنت بودند
و در علم و هنر بزدستی داشتند تا اقتضای اصل خویش از راه حق پرستی
و خدا شناسی دوری جسته بت پرستی گزیدند بمفاد آنکه

عاقبت گرگ زاده گرگ شود ٭ گرچه با آدمی بزرگ شود ٭

و سلاطین بعد بزرگ از ایرج الی کیقباد و پس هیچکدام مقام و رتبهٔ وخشوری
خاصه نداشتند که در باب دین و آئین اثر و ثمر تمامی او امر
و نواهی ایشان میان مردم داشته باشد لهذا اخلاف دست از طریقه
خویش و کیش گمراهی و ضلالت بر نداشتند تا زمان نشست حضرت
کیخسرو هرچند آن بزرگوار هم منزلت شاه و وخشوری بود و لهراسب
وسعت مملکت و کثرت استحکام حال و مال مردم و شدت
و قوت گمراهی باطنشان از اشتغال بامر و فرمایش رخ بر تافتند
بدان شیوه آن حضرت پاکیزه نژاد و فرزانهٔ نیک اعتقاد بر روش آباء
و اجدادی آزاد و پاسبان زران و سپارشت و وخشوران لباس ارزانی
بر قامت زیبای خود سپار است گوشه گیری اختیار فرمود که

ان السلامة فیها ترک ما فیها شیخ بهائی علیه الرحمه فرموده

گرگورا

گر بخواهی عزت دنیا و دین ٭ عزلتی از مردم عالم گزین

فقرهٔ پنجاه و ششم

و قانون عبادت اصنام را اندر ایران
بنا نهادند دیگر ایزد ایزد بدین روش دعوت نمودند و اگرچه
عموم مردم ایران اسم مذهب مازدیسنان را داشتند ولی از رسم
رو انحراف جستند و بطریق بت پرستی ره سپار شدند و بعبادت
اصنام و تسخیر جن و فسون خیالیه و وهمیه پیرو گشتند و بدین نهج
روزگار بسیار بگذشت و در رسم جهل و نادانی جهان را فرو گرفت
تا آنکه روزگار سلطنت بنام حضرت گشتاسب شاه برقرار یافت چهاردری م
مقارن اجلال وخشور وخشوران و مهین برگزیدهٔ حضرت یزدان مهان
نشت براهام زرتشت بعنوان ظهور فرمود و جهان را بنور دین
نور یزدانی آئین سپار است و قوانین بت پرستی را معدوم
و قواعد متینه یزدان شناسی را اجرا داشت

کوری حاسد درون دوستان حق روباینده باغ دوستان

فصل پنجاه هفتم

زند و اناباین روزکار پوشیده نماناد که زردشت اسم اصلی نیست وصفه است مثل اینکه حضرت محمد صلی الله علیه وآله خاتم الانبیاء و رسول میباشند و زردشت را باقسام مختلف در کتاب شارستان چهار چمن گفته (زردشت) و زرددشت و زرده هشت) وغیره وخلاصه معنی الفاظ را این قسم معنی کرده که نور اول یا عقل اول یا علم اول وغیر از اینها در کتاب زوره باستان هم او را براهام یا سپیتمان المعنی آن است که پاک دیا گره زا و او را این نام مه بهجه نامیدند که در حین تولد بعکس سایر اطفال خنده کرده بود و دین زردشت اصل دین مه آباد است که از مه آباد تا فریدون و منوچهر و کیخسرو همان دین را داشتند و چون بعد از آن آئین دین را مردمان کم کم

ازمیان برده و تغییر و تبدیل کلی داده بودند زردشت او را مجدداً آراسته و پیراسته بقانون اول مقرر نمود اگر جزئی اختلاف مشاهده شود در همان الفاظ و عبارات است مثل درخت گل گلاب که هر ساله نو گل میدهد و اگر یک شاخهٔ او را بجای دیگر بکارند بعینه همان گل را میدهد اگرچه بظاهر گل سال قبل و درخت اول نیست ولیکن عطر و رنگ همان گل است پس اگر نظر بشاخه و هیئات گل دارد غیر گل سال قبل میفهمد و اگر کسی نظر برایحه و عطر دارد میداند که آن همان گل است همان نوع اگر کسی در احکام مه آباد و احکام زردشت کم و زیاد و تغییر و تبدیل ملاحظه کند این اختلاف نیست بلکه محض تکمیل است چنانکه مولوی میفرماید

شاخ گل هر جا که میروید گل است ؛؛ خم مل هر جا که میجوشد مل است

گر ز مغرب بر زند خورشید سر ؛؛ عین خورشید است نی چیز دگر

فقرهٔ پنجاه و هشتم و نشت شهنشاه آسمان درگاه فرشته پایگاه گلشاه شاه
که خسروی دانش منور خرد آراسته و همایون شهنشهی از هرگونه عیب پیراسته بود
دعوت آن خلاصهٔ آفرینش را بپذیرفت و دین بهی را اندر جهان
جاری ساخت و آتشکده‌ها را آبادان فرمود و بجای آن پرستش خانهٔ
یزدانی و عبادتگاه ایزدی بنا نهاد تا آنکه مردم از حضیض جهالت باوج
دانش و سعادت رسیدند و از غرقاب هلاک رستند و نزدیک چهار هزار سال
برین نهج بگذشت تا آنکه باز نارستان سوری است که بمرتبت بزرگی
و دستوری رسیده پیشوای دین و دولت شده بودند مایهٔ فتنه
و آشوب گشتند و دارای دارالملک که مرتبهٔ سلطنت از ایشان گشته
و خود مدعی سلطنت گشتند و سلطنت ایران بر هیچ ملوک
الطوایف شد و پس از چندین مرزبانان و سوربانان
و مبدبان اسوربان بر ایران دست یافتند و اهالی

ایران

ایران سالهای بسیار رنج و ستم ایشان گرفتار بودند و چندان
علم و هنر و دانش از میان برفت که یکقلم رسم مردمی و دانائی
از جهان برافتاد و عموم خلق بجز سنگ زدن و فلاخن انداختن
و چوب و شمشیر چیزی نمی آموختند و زندگانی را برای همین گونه
امور میدانستند تا آنکه باز از راه رحمت و بخشش خداوند یگانه
اندر کوهستان اردکان فارس کیانی نژاد مردی نیکوکنش آجی نش
نام ظهور یافت و مردم بجز راستی و درستی نخواندند و سلطنت
ایران بدودمان وی رسید و خسروان نامدار و پادشاهان بزرگوار
از ایشان پدیدار شد و علم و هنر فزونی گرفت و قرون بسیار
پادشاهی در دودمان آن بزرگوار بپائید و کارهای ایران
بسامان شد بود و بود کشش شرقاً تا چین و غرباً تا یونان
و شمالاً تا کوه اورال و جنوباً تا دریای هندوستان و سند

و دولت رواج یافت لیکن باز هم از قوة آنکه مسبوق ما به
نفاق دستوران شده و بزرگان کیش دو فرقه گشتند از آن
یک گروه دستوران پادشاه زمان خویش را بدراه نمودند
عقد محارم را فتوی داده که فتنه و فساد و هرج و مرج اندر مملکت
راه یافت و مردم ناراستی و کجروی پیشه کردند تا آنگه باقتضای
کشته خویش بدست اسکندر یونانی گرفتار شده دچار هرگونه آزار گشته

ستمگر ز ظلم آتشی برفروخت ،، چو در شعله اول هم او در بسوخت ،،

فقرهٔ پنجاه و نهم پس از انقراض دولت اخی منشان از شومی
افعال ایرانیان باز در زیر ستم یونانیان و اشکانیان ملوک الطوایف
شدند و سالهای بسیار در عذاب بودند تا آخر روزگارشان
سپری شد و باز خداوند بر ایرانیان بخشود و کوکب سلطنت
ساسانیان از آسمان عزت رخ نمود و اردشیر بابکان که

جلالت

جلالت شان و نبالت قدرش خود مستغنی از توصیف و صفات است
در ایران سلطنت استقلال یافت و باهتمام آن خسرو دادگر
و تائید دستوران جز پرور مانند شت اردای ویراب و
شت آذرباد مهر اسفند مراتب جهل و ناراستی روی بانحطاط
و مراتب علم و دانش روی بازدیاد نهاد کار ایران و ایرانیان
نیک بسامان شد ولیکن پس از سنوات فراوان خسروان
و شاهان زیستند تا آنگه در پایان کار ساسانیان که پیوسته مایه فساد
و رهسپر زدکی کار دین و دولت بودند مانویان و مزدکیان
مردمان ساده سیرت را بناراستی و غوایت بد اشتند و بت
پرستی و ستخرج اشتغال ورزیدند و گناه و ثواب را معاملت خرید
و فروش نمودند و مراسم دین و آئین اندر جهان معدوم شد
ولی در عربستان هم نیز بیشتر صورت ستخور فتنه بود لهذا

حضرت احدیت وجود مبارک حضرت نبوی را که مردمک اهل
بینش و مقصود اصلی آفرینش بود به پیغمبری مبعوث فرمود
و آفاق حجاز و عربستان را از فر وجود آن حضرت بیاراست
تا بتها را شکست و بت پرستان را بتوحید و معرفت هدایت فرمود
و اصل و آیین یزدان پرستی را در جهان بگسترد و مردم را بمنهج عدل
و داد و صلاح و رشاد ره نمود لکن محض جهالت این سید انبیا
نوعی آتش حقد و حسد و کینه و عداوت افروخته گشت که در آغاز
کار دو گروه شدند و سیرت سنیه و طریقهٔ مرضیهٔ آنحضرت را یکباره ترک
داشتند و هر فرقه نیز بچندین فرق متفرق گشته و میشوند و هر یک
بر اصل آیین نبوی بهوای خود شاخ و برگی افزودند تا امروز کار
نیز بآرای مختلفهٔ خود از کم و زیاد نمودن آن دین متین اندیشه و باک ندارند

دانائی فرموده

دین تو را در پی آرایش‌اند ، در پی آرایش و پیرایش‌اند ،
بسکه ببستند بر او برگ و ساز ، گر تو ببینی نشناسیش باز ،

فقرهٔ ششم ، در ایام خلافت خلیفهٔ ثانی چون شوکت و استقلال
اعراب روی بازدیاد نهاد نخست ممالک متصرفی ایران را
که در حدود عربستان بود متصرف گشتند و پس از آن از فرات و دجله
عبور نموده مداین را که کشوربند و تختگاه سلاطین ایران را بسیف مفتوح داشتند
و بخلاف فرمان نبوی دست تعدی و ستم بر مردم این سامان گشودند
و کتابخانهای ایران را ویران نموده کتابهای آنجا را یکسره بسوختند
و هرمزان را که از شاهزادگان ایران بود در نهاوند اسیر کردند چون او را
نزد خلیفه بردند وی شاهزاده را بقبول کیش خویش فرمان داد
هرمزان نپذیرفت خلیفه ارادهٔ قتلش نمود حضرت امیرالمؤمنین و
امام المتقین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه که اندر مجلس حضور داشت

فرمود قتل ابنای ملوک جایز نیست و کشتن شاهزادگان نیز روا نه
بجا نوادهٔ سلطنت شایسته نه حال که ممالک ایشان را گرفته اید
بهتر این است که ملکی را بر سبیل اقطاع و تیول بایشان بسپارید
تا با سوزگی و عزت بگذرانند خلیفه ثانی فرمایش آنحضرت را
بپسندید و بهرمزان فرمود جائی از ممالک ایران تعیین کن
تا فرمان حکومتش را بنام تو نگاشته تورا بحکومت آنجا منصوب دارم
هرمزان گفت هر جائی خراب و ملکی ویران در حدود ایران
بمن بسپار تا بنام تو آباد کنم خلیفه فرمان داد تا هر جا در قلمرو ایران
خراب باشد نامه اش را نوشته نزد وی فرستند سرداران عرب
که در ایران بودند برحسب فرمان خلیفه هر جا جستند و تفحص نمودند
نیافتند چگونگی را بخلیفه نگاشتند او هرمزان را بخواست و گفت
خراب یافت نشود آبادی خواه تا بتو واگذارم هرمزان

پاسخ

هرمزان پاسخ داد که آبادان و جز این هیچ نمیخواهم مقصود این بود
که بخلیفه روشن دارم که پدران من مملکت را بدینگونه آباد داشتند
ولیکن می بینم که از روش تازیان و قانون حکومت ایشان عنقریب
در ایران آبادانی باقی نخواهد ماند چنانکه گفته شده
گر ملک این است و همین روزگار زین ده ویران دهمت صد هزار

فقرهٔ شصت و یکم باری چون سلطنت ساسانیان بسر آمد
و ممالک ایران در تحت حکومت و ریاست خلفاء اندر آمد
کتابخانه های ایران چه دولتی و چه ملتی و چه شخصی بمرور ایام در تسلط
اعراب و اتراک و زنگانان و افغان و تاتار بکلی سوخته گشت
و بارهٔ بتاراج رفت و مردم صلیبهٔ ایران در آغاز استیلای تازیان
بارهٔ بهندوستان هجرت گزیدند و رسم و روش و زبان و خوی
هند و یا نژاد برفتند و بارهٔ دیگر تن بستم حکمرانان و بیگانگان داده

در وطن اصلی خویش باشند لیکن از گرفتاری و پریشانی
که شرحش در کتب مسطور است نتوانستند بتحصیل علم و دانش
و کسب هنر و معیشت بپردازند لهذا از مرتبهٔ علم و دانش و هنر یکباره
بی بهره ماندند بقسمی که از هزاران یک تن دارای علم و هنر یافت نمیشد
و از یکطرف مردمان مغرض و متعصب که یکباره از رسوم انصاف بری
و از صفت صدق عاری و کذب و افترا را در حق خارج مذهب
خود جایز بلکه مستحب میشمارند کتابها که بزرگ و فارسی و عربی
و هندی نوشته اند از هرگونه افترا و تهمت و دروغ و غیبت در
حق ایشان مضایقت و خودداری ننمودند و نام اصلی ایشان را
که فارسی و مزدیسنان بودند عوض آن مجوس و گبر و سگ دوست
و آتش پرست یاد کردند و نیز نوشته اند که فارسیان بدو سه قائلند
و هر فعلی را بخدای علیحده نسبت میدهند و نکاح محارم را جایز میدانند

و قربانی کردن و کشتن زنده‌بار را در ایام عید که موجب ثواب میشمارند
و از اینگونه تهمتهای صریح که ابداً فارسیان بیچاره بدانها آلوده
نیستند انکار متحتم نموده و مطالعه کنندگان آن کتب نیز
از عدم درایت و دانش اینگونه مفتریات را باور میداشتند و بر خلاف
آن نوشته جمعی از علماء و دانشوران اسلام که گوهر انسانیت بفر
خرد و انصاف آراسته بوده باشد از آنرو دریافت خود مرتبت و دیانت
و خداپرستی و آداب سیاست و جهانداری و مراسم عبادت و ریاضت
و هر ناسی فارسیان را در کتب خود نوشته و خوبی کیش و آئین
و روش عبادت و بندگی و دیانت و راستی ایشان را بقدر استعداد
و اطلاع خویش مکشوف داشته‌اند بلی در هر زمانی مردمان خوب
و بد بوده و هستند چنانکه گفته اند
که در بحر لؤلؤ صدف نیز هست ،، درخت بلند است در باغ و پست

فقره شصت دوم لیکن اختلافات موجب اشتباه مطالعه کنندگان
کتب مذکوره میشد که آیا کدام یک راست و مطابق واقع گفته اند
و برخی دیگر گمان میکردند که شاید فارسیان دو فرقه بوده اند بعضی اینها
و برخی را نیک دانسته اند و طایفه از عدم بصیرت و شعور بقول
ارباب غرض اعتماد نموده اکاذیب آنها را در حق فارسیان باور
میدارند و طایفه دیگر بقول علمای دین دار وثوق حاصل نموده
گروه مازدیسنی را دین دار و بهترکار میدانند چنانکه حکما و دانشوران
فرنگستان بدقت وافی و سعی کامل اصالت و درستی این مذهب را
روشن دانسته کتب مازدیسنی را بزبان خود ترجمه و آشکار نموده اند
و نیز تواریخ سلف را فردوسی علیه الرحمه که در دانش و هنر سرآمد حکمای
عصر خویش بوده بنظم آورده ولیکن در شاهنامه سلطنت دستوران
سوری نسب دمزدوریان و مبدیان را که پیش از اسکندر یونانی بوده اند

ازراه

ازراه بستی رتبه ایشان ذکری نفرموده و سلاطین اخی منشی را نیز چون
اکثر در اسامی با خسروان کیانی همنام بوده اند آنها را یکی دانسته
و نامی از اخی منشان علیحده مذکور نداشته است و بالجمله تقریباً
دو هزار سال از تاریخ ایرانیان از میانه افتاده است و نیز بارهٔ
مطالب را که شخص سوری نسب و مردمان نزدیک مذهب از راه
بغض و عداوت خویش با هم دستوران مازدیسنیان نوشته اند
و در کتب اصلی پارسیان از راه غرض داخل نموده فردوسی آنها را
صدق پنداشته در کتاب شاهنامه داخل نموده است و در اصل خود
شاهنامه هم مردمان با غرض تغییر و تبدیل زیاد نموده چه بسیار اشعار
نبوده را داخل و چه بسیار که اصلی بوده خارج نموده اند و در عجایب
مرحوم مغفور غفران مآب حمد الله مستوفی در کتاب تواریخ گزیده و ظفرنامه
متعرض شده و نیز در شاهنامه نثری مشهور بدولتشاهی اشارت رفته

و پس از وی صاحب روضة الصفا و مصنف معجم و غیرهما هرچه نوشته‌اند
بتعصب و حسادت و فزا نگاشته بلکه بر آن هم فزوده‌اند و اما صاحب
ناسخ التواریخ که از همه بهتر و با دقت افزونتر نگاشته مع ذلک
از آن تقریباً دو هزار سال تواریخ ایران که از میانه افتاده بروش
فردوسی و غیره التزام نموده است لیکن پیش از سلطنت اسکندر یونانی
هیرودس نامی مورخ از اهل یونان و سایر مورخین در تاریخ خود از
سلطنت اخی منشار را باسم طایفهٔ مذکوره مفصل مرقوم داشته ولی
از اسم سلطنت فارسیان جز از آب رزم و رزم جری یاد
نموده‌اند اما افضل الحکما و اکمل العرفا وشت فرزانه بهرام ابن
فرهاد اصفهانی در شارستان چهارچمن و نیز کاتبانه دانای دبستان
موبد آذرسهاب در دبستان المذاهب و استاد علم عارف ربانی
سید محسن کشمیری متخلص بفانی و هم مولانا حمزهٔ اصفهانی و بعضی دیگر از بزرگان

مراتب

مراتب علم و سیاست و هنر و دیانت فارسیان را جزئی نیک و روشن
داشته‌اند و لقدر مقدور یاد نموده‌اند لیکن تفصیل مقامات دیگر و
اندر سنگ نامهٔ فرازستان و آئین هوشنگ و غیره و اوستا و
زند پهلوی از ورزش دد و بگزد و این دو نشته مذکور
رفعت شانشان معروف و مشهور   آری
هر کس رخ حسن روی گفته شمه ؛ لیکن نور جانانکه تو نکو گواران شنود

نظر دوازدهم

در ختم مقدمه سبب تالیف کتاب فرازستان

فقرهٔ شصت و سیم   چون مراتب مسطوره استحضار حاصل شد
باید دانست که مقدمه نگار همواره اندر تجسس بود نامه که دارای جمیع
مطالب مذکوره بوده و حالات اصلی ایرانیان را بدون زیاده و نقصان
نگاشته باشد بدست آورده چاپ نموده منظر انور اولو الالباب رسانند

تا اینکه در این ایام ستوده فرجام که اقبال بلند شاهنشاه آسمان کلاه
خسرو منوچهر چهر دارا دستگاه آرایندهٔ اورنگ جهانداری
و زیبندهٔ تاج و نگین شهریاری فرازندهٔ پرچم عدل و داد برازندهٔ
خسروانی دارد نهاد جهاندار فیروزگر شیر شکار صاحبقران ملک‌ستان کامکار
ناصرالدین شاه قاجار که همواره لشکرش آراسته و کشورش از هر جهت
پیراسته باد که همه آفاق گرفت و همه اطراف گشاد ؛ صیت مسعودی
آوازهٔ شاهنشاهی ؛ یاوری نمود در سال سی و هشتم از جلوس
میمنت مانوسش که در آن هنگام ولایت‌عهد با سهم شاهنشاه‌زادهٔ
آزادهٔ کامکار و زیبندهٔ اورنگ شکوه و اقتدار درة التاج
سلطنت و جهانداری و غرهٔ ناصیهٔ شوکت و شهریاری تابندهٔ
خورشید عظمت و جلال و برازندهٔ جلیس عزت و استقلال
حضرت اشرف اسعد امجد والا ولیعهد دولت ابد آیت سلطان

مظفر

مظفرالدین میرزا ایده الله ارکان دولته و ابد الله ایام شوکته در ممالک
آذربایجان از فر وجود مسعودش رشک جنان است و رعایای
آن خطه در سایهٔ مرحمتش قرین امن و امان ؛ بر مسند خسروی بماند ؛
منصور مظفر آن ولیعهد ؛ در روزگاری که ممالک فارس و اصفهان
و عراق و یزد و عربستان و غیره و غیره اندر ید اقتدار کامکار ان
بزرگ شاهنشاه‌زادهٔ آسمان فر و بزرگ فرمان فرمای
جهانگشای زیردست پرور درخشنده کوکب منیر جهانداری
و فروزنده اختر آسمان کامکاری مایهٔ امیدواری کارآگاهان جهان
و سایهٔ شکوه و اقتدار سایهٔ یزدان حضرت ارفع امجد اسعد
والا ظل السلطان سلطان مسعود میرزا آن شهریارزاده
که ز الطاف عدل و داد ؛ خورد و کلان بمسند امن آرمیده‌اند ؛
که پیوسته رایت رفعتش افراخته و شمشیر جلادتش آخته باد که براستی

عموم ملل و مذاهب در سایه مهر پیرایه اش در رفاه و ساحت
کشورش در نهایت امنیت بر وفق دلخواه است
و نیز در اوقات فرمان روائی امیر کبیر باذل عادل شاهنشاه
شیردل برومند شاخ شوکت و اقبال و همایون نیر فلک
رفعت و جلالت و استقلال خدیو نیر آسمان جاه حضرت مستطاب
امجد ارفع والا نایب السلطنه امیر کبیر کامران میرزا اید الله جنابه
و دمّر علی اعدائه که امور لشکر و کشور از پرتو همتش آراسته و منتظم است
شهزاده که رخش دولت را در ابد ولیس ٭ تیزی تیغ نصرت
او را بود نشان ٭ اندر پی کمانش زه بکله یقین ٭ اندر پی
یقینش پر نفکنده گمان ٭ و در آن زمان مسند ریاست عظمی و
جاریش وزارت کبری از فروغ وجود مسعود حضرت مستطاب اجل اکرم
افخم شخص اول دولت قوی شوکت باهره صاحب المکارم والمعالی

پناه

پناه بزرگان و خوردان و فریادرس بیچارگان و مظلومان امین آقا سلطان طلعته
که روز اقبالش پاینده و نجم سعادتش بیداره و بخت بلندش پشت تابنده باد
بهر قوام دولت و دین آنکه پرورش   از بهر خاکبوس بلندی گک سپهر
رتبه و رتبت یافت و در این زمان سعادت اقتران که علما
و حکما و عرفای این کشور مینو فر هر یک مروج قوانین علم و هنر ند
بجز حق نگویند و بغیر از حق نجویند و راهی سوای رضای او
نپویند کتابی مسمی بهارستان که مشتمل بسه دفتر بود در مراتب
سلطنت و جهانبانی و علم و معرفت ربانی از زبان ناشناسان
بدست مقدمه نگار افتاد که الحق شایسته تحسین و زیبنده
آفرین است پس از تفتیش معلوم شد که از مصنفات شخصی است
بعلم و هنر آراسته و از مراسم هر گونه دانش پیراسته دانائی است
فرزانه و بینائی است یگانه مذاق جانش از حلاوت ومن یؤتی

الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً شرین و هو معروف الخاقان میرزا محمد اسمعیل خان ابن
خلف مرحوم حاجی محمد علیخان که از دلسوزان نامدار و متخلص بعبرت بودند

چنانکه فرموده اند

دو چیز را حرکات سپهر دو چیز دهد   علوم را درجات و نجوم را احکام

فقرهٔ شصت و چهارم سبب تالیف کتاب این بود که در سنوات قبل
درزمان شاهنشاه زاده مبرور علیه الرحمه جلال الدوله طاب ثراه
وجعل الجنة مثواه این بزرگ منش سخن گستر بمفاد آنکه

سخن هر سری را کند تاجدار   هم او مر سری را کند تاج دار

کتابداری آن دستگاه و در سفر اصفهان و خراسان ملازم رکاب بوده
و خود را یکی از خانه زادان دولت ابد مدت میدانسته هنگامی که کوکب
بختش نشیبی نموده و اختر رخشنده ولی نعمتش در مغرب وفات متواری
گشت و شاهزاده مبرور بدار البقا رحلت فرمود وی از راه حق شناسی

ترک

ترک نوکری کرده ملازمت احدی را قبول ننموده در گوشهٔ انزوا بمطالعه
کتب پرداخت پس از چندین سال زحمت مطالبی از کتب قدیمه
ایران منتخب و کتاب مذکور را در معارف نیاکان قدیم ایرانیان

چنانچه میفرمایند

قافیه سنجان که علم برکشند   گنج دو عالم بقلم درکشند
خاصه کلیدی که در گنج راست   زیر زبان مرد سخن سنج راست

تالیف نموده مقدمه نگار را ضمیر رنجدیده و خاطر رنجیده و عدم
بضاعت و قلت استطاعت و پیری و شکستگی و گرفتاریهای بسیار
با مداد و یاری و استمداد و مددکاری و استعانه کثیر اللطف او آواره
از وطن و کاشانه و گرفتار صدمات زمانه یعنی همای حسب و کیانی
نسب همسر انیس بی المسماة بخانم فرنگیس بنت مرحوم هرمزدیار خسرو
آبادی از کرمانی شهیر بحکم الله علی ما بنا فقدیر وبالاجابة جدیر

جان را ز لطف عذب غذای لطیف داد ٭ دل را ز فرحی سخن در میان نهاد
در بحر سینه درّ معانی بپرورید ٭ در کان طبع لعل سخن بیکران نهاد
برای دفتر اول بن باب حب وطن و حد شکرگذاری با اهل ایران
میدو نشان و استحضار دانایان جهان و بصیرت آیندگان بهمه تیره ایام سپارند
تا که اندر جهان کج مدار ٭ نامی از رفتگان بماند یادگار
فقرهٔ شصت و پنجم خدمت عالی گوهران پاک طینت و صاحب برهان
با فطانت پوشیده نماناد تا بقضای مشیت خالق کائنات علت غائی
در مصروف داشتن که هر اوقات را بر تسیم همعقیده مشرفه که در اوقات
فلک فکرت مشابه بروج اثنی عشر و اجرای ساعات وارده بنظر
و شصت و شش فقره مرتب داشت از آن بابت است که ماهیت علوم
از معقولات و مکاشفات که مرموز است برموز کانهن الیاقوت و
المرجان پیشاییان دنیاکان قدیم که در معنی مانند دریای محیط
بهسوست

و متشعب است بشعبات چند و من حیث هو هو هر شعبه از آن در پیش
نفس خرتین بحری است جامع ساری و جاری از او است بطرق حکمت
اشراقیان و مشائیان انجار و انهار علمها وا آوردن هر کدام یک
از مراتب معنوی علم را در عالم لفظ تعبیر نسبت اینکه کل علم البشر فی
القرطاس صناع در خور تفهیم کتابی است که در گنجهای معرفت را
از لجه بطنان صدف حقیقت رطب اللسان افکار بسیار آراسته
لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان در آورده آویزه گوش هوش
در باب حرز و دانش سازد لهذه افکارش این ورزستان مرتبه
آن لؤلؤ شاهوار است که الحق در فهم عبارات و درک باطن
حکمت آیات منتخبه از موارد و مستحق ما ثبات مصرعها ما کسبت
و علیها ما اکتسبت شرط و لازم است زیرا در تفهیم هر سطری از حرف
و تفهیم هر سطری عقل صائب بیچاره ٭ در درک تحقیقش نگین حس کند ٭

غیر اگر سر روی چون اطلس کند زر بر بساط عالیه اش در رفوه
در آنکه عامه مردم خفاشی ماند که خورشید در نظرش مستور است

چنانکه فرموده اند

خفاش که آفتاب از او پنهان است ؛ زان است که آفتاب بس رخشان است

جهت او صحیح استقبال و تفصیل این اجمال خوشتر آن باشد که سر دلبران ؛
گفته آید در حدیث دیگران ؛ استفهام مثالی از حکایات حکمت آیات
بابات نیاکان قدیم بدو ده عرض میرساند تا حقیقت مطلب در ارباب
معرفت کشف افتد و آن حکایت را چنین فرموده اند لاک پشتی که
مسقط الراس و محل مسکن او دریای محیط بود روزی را بعض نفس را
بیاد مردی اشهب حزن و نداشتم محض سبزه خنکی در فصل ربیع و
با ماهی در کنار یکی از سواحل بجولان در آورده زمینی را دید سراسر خرم
اشجار از هر طرف سر بر آسمان کشیده گیاهات روئیده ریاحین رسته

گلها

گلها شکفته هوای خوش دلکش و از شبنم بهاری زمین سراسر خرم که
رند نقش قدم را گل میدمند بمجرد مشاهده طراوت آن زمین
و لطافت هوا شور تفرج در سرش افتاد و با میده حرز دمدمه که موطن
اصلی خود عود کند قدم بصحرا کوری نهاد در چمن سبز آوازی شنید
طبل اقبال طبع را باصغاء آن نوا آموخت در قفص صدا بسوی ادا خت
دنبال صوت را گرفت غدیری مملو از آب صافی و در آنجا چند دران
مشغول نغمه سرائی شده دید بمجرد انما اللذات فی آخر حدیث
یکبار خود را در آب انداخت خیل وزغ بهول الحال دیدند غیر از جنس خویش
با دمان شوریدش بر او شتافته دم بسته در تخت حلقهای خود جا دادند
از بیم تصرف لاک پشت غدیر را و خوف شنیع معاشرت او را نشان را
از طرز وشاورهم فی الامر مشورت ره بر صواب آمد
در همه کار مشورت باید ؛ گرد هم نشسته و کمر در دفع لاک پشت

تنگ در میان بستند مجلس باخر رسید ورغ از کیفیت دانائی مجهز
و در همه کار آزموده تر و مجرب بود قدم جرئت پیش نهاد از مقابل
لاک لینت با کمال خشیت و خوف آمده که ای گرامی مهمان
وای تازه رسیده مهمان از کجا و چه جا و بهر چه باین مکان آمده
و غوطه در این آب گردیده لاک لینت پاسخش داد قصدم تفرج
و مرامم سیاحت از بحر محیط بخشکی آمده و بآبهای مختلفه شما تا بدین مقام
رسیدم سیرم باتمام رسیده و هوا از گرمی تغییر یابد باین حرارت
آفتاب بتابد هنگام جزر و مد دریا فرا رسد به محل اصلی خود
مراجعت خواهد نمود ورغ از کندی ذهن با لاک لینت نیز هوش
در جوش و خروش سؤال و جواب که دریا کدام و محیط را چه نام
لاک لینت بیان نمود دریا محل اجتماع تمامت آبها و محیط احاطه
کننده کل دریا از شرق الی غرب و از شمال الی جنوب از خط

استواء الی ما شاء الله یک ربع از زمین خشکی است و سه ربع دیگر
در حیطهٔ احاطه آب دریای محیط است ورغ تعجب شکسته
از جای خود از شدت جهید که دریای محیط بدین میزان دارای
آب هست لاک لینت متعجبانه زبان باز نمود که این دریا
دریائیست بی پایان نه عرضش معلوم و نه طولش نمایان در قسمت آن
ریسمان هیچ ناخدائی بهانگ آن نرسیده دارای چندین خلیج است
انهار و بحورات بسیار دارد و ریخته میشود ورغ از شدت دیگر حس نمود
که آیا آب از این درجه بیشتر است لاک لینت زحرتش افزود
و در اوصاف دریا مکرر در مکرر آنچه را دانست گفت ورغ مشغول بحسد و جزر
که آیا از این بیشتر است تا در آخر ورغ قهراً گفتا در این عذر آب
ابر و باران دمه خورشید و فلک شب و روز در گردشند کوکب ثابته
و سیاره متحرک آن محیط را باندازه این عذر آب هست یا نه لاک لینت

از فهمیدن مراتب کلیه مستجمع محیط را بوزغ که گر ریزی بحر را در کوزه
چند گنجد قسمت یک روزه عاجز بود او را از تابش آفتاب هم
بفاد روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم از عذار سبزه و گشت
وگداز رخ رنافت من ناب کجروی فرزین کردن و رخ پیاده
بجانب دریا شتافت و بر حسب جزر و مد آب بوار از نشاراه
هنیت نافهمی او خلاصی حاصل از دست پیل او بصورت جهلش که
فرموده اند کلم الناس علی قدر عقولهم رها نیافت تا باز این
ورد زاهی مراتب عالیه و مطالب مندرجه در کتاب و در رسایل
رسوخ نداشت تا صدق ادخلوا البیوت من ابوابها
اطلاع گذارش مقدمه پرداخت و از ارباب مجلس و شاه مجلس
خاص و عام ساخت که هر کس بقدر استطاعت دانش و وسعت فهم خویش
که لا یکلف الله نفسا الا ما اتیها از زبانهات سایکان تا بیان

ایرانیان

ایرانیان بهره مند و فیض یاب شوند چنانکه سفرنامه
هر که جویای علم اشنا شد ؛ اندکی چون گذشت دانا شد
فقره شصت و ششم چون کتاب مذکور سرتاسر زبان فرس قدیم
و عبارات غیر مانوس و لغتهای غامضه علم طلب بود جهت جویندگان
این مقدمه را از زبان فارسی حالیه که عربی آمیز است مقدم داشت که
از مطالعه نمودن ارباب دانش مطالب مندرجه آن کتاب فهمیده بشود
چنانچه بخت یار و سعادت مددکار شد و عمر باقی ماند دو دفتر دیگر
تحلیه طبع خواهد آورد و فرهنگ لغات مشکله را در آخر دفتر ششم
خواهد نگاشت و آن را خدمت اهل علم با سرافرازی خود خواهد نمود
با اهل حرف تا کیفیت اهل حرفه نسبتی دارد بخود پوشی داد کردم سخن را نیست تا ما
تمام شد مقدمه فرزستان بدست کمین بنده درویشان مهربان محکوم
مازندرانیان کتاب منظوم مسافر نانکچی لهجی بور هوشنگ تا زبانی

ملقب به درویش فانی در دار الخلافه طهران در ایام آذر از روز
از آذر ماه سنه ۱۲۵۶ یزدگردی مطابق پنجم شهر رجب ۱۳۰۴
از هجری مطابق آپریل ماه هزار و هشتصد و هشتاد و هفت
عیسوی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سرکار جلالت مآب بندگان پناهی آقای امین السلطان مد ظله العالی

در این ایام شنوده فرجام که تمامت حواس متوجه اصلاح امور دولت و دفع
گرفتاری تراکم و تلاطمات زمان بود جواهر زواهر جلیسه خالص الولای
در سینه که بدین دولت جاوید آیت را از گنجینه فکرت در دل که همه
سینه کانم و خزینه ترست تا تألیف این کتاب مستطاب بوده اوقات بسیار از
مذاقه و استمام مالا کلام من باب کثرت صحبت از ملاحظه دولتمداران نامعروف
و دریابان با فکرت و دانشمندان با فطانت فضلا و صاحب کمالان حقیقت سنج
گذرانیده من بعد طریقه شیفته سپاسگذاری و بندگی بود فرود بار نمود
بندگان حضرت مستطاب اجل امجد اعدل افخم اعظم که غائبانه مو به موی شده را بسیار بود
در برگذاری این نسخه شریفه اشتغال نموده اهدای پیشگاه مجد دستگاه مبارک که
در نهایت صحت و نفاست میرسد چنین ساخت و بیخ افزای خوطر مرحمت مظاهر
گردیده و بسته عی است بنظر مرحمت اثر در آن نگرند و از معایب و حقارتش
مکلی چشم پوشند دگوهر بسیاری از ارادت و بنده که قدر نمیه را از بهای کم
نفروشند ز فا بیار حوادث بهیچ سایه مرد ،، که سایه دستور پادشاه زمان ،،



